



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق
علیه
صلاوة
وسلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

تاکتیک‌های جنگی

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

علی اصغر فیض پور



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تاکتیک های جنگی رسول خدا صلی الله علیه و آله

نویسنده:

علی اصغر فیض پور

ناشر چاپی:

مجهول (بی جا ، بی نا)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	تاکتیکهای جنگی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
۷	مشخصات کتاب
۷	پیشگفتار
۹	رویدادهای قبل از هجرت
۹	دوران قبل از هجرت
۲۶	رویدادهای سال یکم هجرت
۲۶	استقبال انصار و مهاجرین از رسول خدا
۳۸	رویدادهای سال دوم هجرت
۳۸	جنگ بدر
۵۸	ماجرای بنی قینقاع
۶۱	رویدادهای سال سوم و چهارم هجرت
۶۱	جنگ احد
۸۱	غزوه حمراء الاسد
۸۱	اشاره
۸۶	جنگ بنی النضیر (اجلاء و اخراج بنی النضیر)
۹۴	غزوه ذات الرقاع
۹۶	رویدادهای سال پنجم هجرت
۹۶	جنگ احزاب (خندق)
۱۱۵	جنگ بنی قریظه
۱۲۲	رویدادهای سال ششم هجرت
۱۲۲	جنگ بنی المصطلق
۱۲۹	صلح حدیبیه
۱۴۳	رویدادهای سال هفتم هجرت

۱۴۳	جنگ خیبر
۱۶۴	جنگ موته
۱۶۹	فتح مکه
۱۸۴	جنگ حنین
۱۹۱	جنگ طائف
۱۹۴	جنگ ذات السلاسل
۲۰۳	رویدادهای سال نهم هجرت
۲۱۲	رویدادهای سال دهم هجرت
۲۱۲	حجه الوداع
۲۱۸	پاورقی
۲۵۶	درباره مرکز

تاکتیکهای جنگی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

مشخصات کتاب

نوع: کتاب

پدیدآور: فیض پور، علی اصغر

عنوان و شرح مسئولیت: تاکتیکهای جنگی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم [منبع الکترونیکی] / نویسنده علی اصغر فیض پور

ناشر: علی اصغر فیض پور

توصیف ظاهری: ۱ متن الکترونیکی: بایگانی HTML؛ داده های الکترونیکی (۷۶ بایگانی: ۴۷۶.۵KB)

موضوع: عملیات جنگی

جنگ احد

جنگ جمل

شجاعت

حضرت محمد صلی الله علیه و آله

پیشگفتار

الحمد لله رب العالمین و خیر الصلاه و السلام علی جمیع الانبیاء و المرسلین، لا سیما علی عصاره العالم و نبینا الخاتم، الذی ختم بقدمه النبوه و کمل به الدین و به و بوصیه تمت النعمه، اعنی محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله) و علی اوصیائه الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا، لاسیما علی ناموس الدهر و امام العصر، الذی یملا الله به قسطا و عدلا بعد ما ملئت ظلما و جورا و اللعن الدائم الابدیة علی اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و اخر تابع له علی ذلک الی یوم القیامه کتابی که در پیش رو دارید محصول تلاشهای فراوانی است که در زمینه رویدادهای تاریخی جنگهای اسلام به رشته تحریر درآمده است. در این کتاب پیرامون مسائل مهمی چون هجرت و پیدایش جنگهای پیامبر و همچنین علل و عوامل آن به بحث پرداخته شده که از جمله این عوامل، آزار و اذیت مشرکین قریش در مکه بوده است. یکی دیگر از عوامل مهمی که زمینه ساز هجرت پیامبر خدا از مکه به مدینه بود، گسترش اسلام و ناموس مقدس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود که به عنوان یک انسان نجات بخش در سرزمین جزیره العرب مطرح شده بود، که بر اساس آن سران دو قبیله

اوس و خزرج طی دو پیمان (عقبه اولی و عقبه ثانیه) زمینه مهاجرت را مهیا کردند. جنگهایی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پس از تشکیل دولت اسلامی در جزیره العرب با دشمنان - اعم از مشرکین و اهل کتاب، انجام داد، در این زمینه جنگهای مهمی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با آنان آغاز کرد مورد بررسی و تعمق قرار گرفته و نکات حساسی را که حضرت در جنگها از جهت سیاسی و نظامی به خصوص مسائل اطلاعات و حفظ اسرار نظامی به کار گرفته بود، مورد بحث قرار گرفته است. نکاتی را که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در جنگها مد نظر قرار می داد را می توان در چند نکته خلاصه نمود: ۱- در جنگها اهداف و اسرار نظامی را با هیچ یک از افراد نظامی حتی فرماندهان در میان نمی گذاشت، و هرگز آنها را فاش نمی کرد. ۲- در جنگها روحیه سلحشوری و شجاعت را در میان رزمندگان اسلام حفظ می نمود و در هنگام درگیریها آنها را با روحیه قوی و بالا به میدان جنگ می فرستاد. ۳- فرماندهی کل جنگها را خود بر عهده داشته و فرماندهی عملیات را در اغلب جنگها به حضرت علی (علیه السلام) واگذار می کرد، فقط در جنگ تبوک که حضرت علی (علیه السلام) را برای حفظ پایگاه حکومت اسلامی در مدینه نگاه داشت. ۴- غنائم را که به وسیله جنگ و درگیری نصیب سپاه اسلام می شد بین رزمندگان اسلام تقسیم می نمود، به طوریکه به رزمندگان سواره نظام دو برابر رزمندگان پیاده نظام تقسیم می نمود. ۵- غنائمی را

که بدون هیچگونه درگیری و یا به اختیار دشمن به سپاه اسلام می رسید، متعلق به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بوده و می تواند هر گونه تصرفی را در آن انجام دهد. ۶ - رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از طریق این جنگها حفره های فقر و نیازمندی حکومت اسلامی را ترمیم و مشکلات اقتصادی مسلمین را حل می کرد. هدف از نگارش این کتاب، تحلیل و بررسی درباره نکات حساس و فلسفه تاریخی جنگها بوده است، و لذا ممکن است که مورد تاریخ و وقایع تمام زوایا و خصوصیات آن ذکر نشده باشد، زیرا هدف نقل تاریخ نبوده، بلکه هدف آشنائی با اسرار نظامی، تاکتیکها، کیفیت فرماندهی، آرایش نظامی و نحوه مقابله با دشمن بوده است. در پایان یادآور می شوم که مطالعه این کتاب برای فرماندهان و نظامیان ارتش جمهوری اسلامی و سپاه پاسداران ضروری به نظر می رسد که باید مورد ملاحظه و دقت بیشتری قرار گیرد. این کتاب را به محضر مقدس حضرت ولی عصر - ارواحنا له الفداء - تقدیم می نمایم، امید است که مشمول دعای خیر آن حضرت و شما برادران و خواهران مؤمن قرار بگیریم. التماس دعا - علی اصغر فیض پور حوزه علمیه قم - رمضان ۱۴۲۰ ه ق

رویدادهای قبل از هجرت

دوران قبل از هجرت

در ابتدا باید به این نکته توجه داشت که در زمانی که پیامبر اکرم در مکه بین مشرکین زندگی می کردند با سران مهم دو قبیله اوس و خزرج که بعدها انصار لقب یافتند مدتها ارتباط مخفیانه داشتند، دو قبیله اوس و خزرج که در یثرب زندگی می کردند گاه بی گاه از وضعیت پیامبر اکرم، توسط فرستادگان خود

آگاه می شدند. در این مدت که حضرت در میان قریش زندگی می کرد، اذیت و آزار فراوانی را متحمل شد تا بتواند زمینه حکومت اسلامی را در خارج از منطقه (یثرب) پی ریزی نماید بنابراین از سران دو قبیله اوس و خزرج قول همکاری در جهت تشکیل حکومت اسلامی گرفت تا در فرست مناسب بتواند دعوت خویش را از مکه به خارج انتقال دهد و زمینه حکومت اسلامی را آماده نماید. این مسأله نیاز به روابط سیاسی و خارجی داشت، به همین خاطر قبل از هجرت هیئت‌تی از سران قبیله اوس و خزرج به عنوان نمایندگی به مکه مشرف شدند و مخفیانه با حضرت ارتباط برقرار کردند تا پیرامون مهاجرت به یثرب تبادل نظر کرده و قرار داد مهاجرت را تنظیم نمایند. بر اساس وعده قرار بر این شد که سران قبیله اوس و خزرج در عقبه گرد هم آیند، سرانجام در شب دوازدهم ذی الحجه (آغاز ایام التشریق) هفتاد تن از سران دو قبیله به خانه عبدالمطلب که در عقبه [۱] قرار داشت وارد شدند. پیدایش هجرت: یکی از عواملی که در پیدایش هجرت تاءثیر خاصی را همواره داشت، جنگهای خونین و خانمان براندازی بود که بین این دو قبیله صورت می گرفت. در پی جنگهای خونین بین دو قبیله، یکی از سران قبیله خزرج به نام ابوالخیر با گروهی از جوانان بنی اشهل، از یثرب عازم مکه شدند تا به خانه ابن ابی رافع [۲] وارد شدند و از او تقاضای کمک نظامی نموده و خواستند که با قبیله آن‌ها پیمان نظامی منعقد سازد. رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از ورود آنها مطلع شد، از فرصت استفاده

کرده و با آنان ملاقاتی را ترتیب داد و پیشنهاد مناسبی را به آنان در جهت رفع غائله جنگهای طولانی - که هر سال اتفاق می افتاد - ارائه داد و فرمود: آیا تمایل دارید شما را به راه خیر و صلاح بهتر از آنچه که هدف شماست راهنمایی کنم؟ آنان گفتند: راهنمایی شما چیست؟ پیامبر به روش همیشگی خود فرمود: من از جانب خدا به سوی بشر فرستاده شده ام تا آنان را به سوی او دعوت کنم به اینکه فقط او را عبادت و پرستش نمایند و برای او شرکی نگیرند خداوند قرآن را بر من نازل فرموده است تا به وسیله آن شما را هدایت کنم. سپس آیاتی از قرآن را برای آنان تلاوت کرد و آنان را به اسلام فراخواند. گرچه بعضی از آنان دعوت و نصایح پیامبر را پسندیدند لیکن رؤسای آنها از پذیرش دعوت حضرت سرباز زدند. در نتیجه مذاکره آنان با پیامبر بدون نتیجه پایان یافت (ضمن اینکه با سران قریش به توافق نرسیدند) و آنان به سوی یثرب بازگشتند، پس از بازگشت ابوالخیر به یثرب، واقعه بغاث (بین دو قبیله اوس و خزرج) رخ داد [۳]. اولین پیمان: چون موسم حج فرا رسید، حضرت به سرزمین منی وارد شد، و در آنجا دین خود - اسلام - را بر قبائلی که از ملل و نحل مختلف آمده بودند عرضه داشت و آنها را به سوی خدا دعوت نمود و از شرک و بت پرستی بر حذر داشت. در این میان گروهی از قبیله خزرج به آن حضرت رسیدند و با حضرت به گفتگو پرداختند حضرت فرمود: آیا شما خزرجیان از هم

پیمانان یهود نیستید؟ عرض کردند: آری، پس حضرت دعوت خود را مثل همیشه آغاز کرد، و آنان را به سوی خدا دعوت کرد، و سپس اسلام را بر آنان عرضه داشت و بخشی از آیات قرآن را برای آنها تلاوت فرمود. این مسأله باعث شد که زمینه پذیرش اسلام در آنان بیشتر شود، پس هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آنان را به اسلام دعوت کرد، بعضی از آنان که مسأله را قبلاً از یهود شنیده بودند [۴] دیگران را آگاه نموده و گفتند: سوگند به آفریدگار بزرگ، این همان پیامبری است که یهودیان در یثرب وعده او را به ما داده بودند، پس بهتر است که قبل از اینکه یهودیان یثرب به او ایمان بیاورند دعوت او را بپذیریم و به دین اسلام در آییم. بر این اساس بود که دعوت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مورد پذیرش آنها قرار گرفت، پس عرضه داشتند: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ما دعوت شما را از جان و دل پذیرفتیم و هنگامی که به یثرب بازگردیم شما را به قوم خود می‌رسانیم و دین اسلام را به آنان عرضه خواهیم نمودت اگر خداوند آنان را به این دین حنیف مشرف نماید دینی بهتر از این دین و انسانی بهتر از شما پیدا نخواهند کرد. پس به سوی یثرب و دیار خود بازگشتند. گروه خزرجیان را شش نفر تشکیل می‌دادند که عبارت بودند از: ۱ - تیم الله ۲ - اسعد بن زراره ۳ - عامر بن عبد حارثه ۴ - سعد بن علی بن اسد ۵ - کعب بن مسلمه ۶ - جابر بن عبدالله بن رئاب

[۵]. هنگامی که این شش نفر به یثرب بازگشتند پیام رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را به قبیله خزرج رسانیدند و آنها را به دین اسلام دعوت نمودند، طولی نکشیدند که اهل یثرب به دین اسلام روی آوردند و نام مقدس پیامبر زبانزد خاص و عام گردید. پیمان عقبه اولییس از گذشت روزها و ماهها موسح حج فرا رسید، دوازده نفر، از سران یثرب به قصد حج و انجام مناسک به مکه عزیمت نمودند، آنان که به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عشق می ورزیدند لحظات بسیار حساس زندگی را سپری می کردند تا بتوانند در موسم حج خود را به مکه برسانند چون به مکه رسیدند در محل عقبه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را ملاقات کردند و با حضرت پیمان بستند. این دوازده نفر عبارت بودند از: ۱- اسعد بن زراره ۲- براء بن مغرور ۳- ذکوان بن عبد قیس ۴- رافع بن مالک بن مالک ۵- عباد بن صامت بن قیس ۶- ابوعبدالرحمن یزید بن ثعلبه ۷- عباس بن عباد بن نضله ۸- ابوالهثیم بن التهیان ۹- عوف بن رفاعه ۱۰- معاذ بن رفاعه ۱۱- عقبه بن عامر ۱۲- قطبه بن عامر مواد پیمان: دو قبیله اوس و خزرج متعهد شدند که: الف - از جان و مال و ناموس پیامبر همچون جان و مال و ناموس خود دفاع کنند. ب - فقط خدا را پرستش نموده و کسی را شریک او قرار ندهند. پیامبر نیز فرمود: پاداش ماده ول پیمان این است که خداوند در قبال دفاع از شما پیامبر و کمک به ایجاد حکومت اسلامی در زمینه های مناسب، شما را بر عرب سلطنت

خواهد داد و عجم را شکست داده و به اطاعت شما در می آورد [۶]. و اما پاداش ماده دوم پیمان این است که خداوند گناهان گذشته شما را عفو نموده و وعده بهشت جاودان را به شما خواهد داد. دو قبیله اوس و خزرج هر دو شرط را قبول کرده و اعلان آمادگی کردند، و پیامبر نیز متعهد شد که: الف - آیات قرآن، (چه آیاتی که فعلا نازل شده و چه آیاتی که بعدا بر وی نازل خواهد شد) را به آنها تعلیم دهد - بهشت جاودان را برای آنان ضمانت کند. عباد بن صامت [۷] می گوید: مواد پیمان در عقبه اولی بدین شرح امضا گردید: ۱ - کسی را شریک برای خدا قرار ندهیم. ۲ - دزدی نکنیم. ۳ - زنا نکنیم. ۴ - فرزندان خود را به ناحق نکشیم. ۵ - به یکدیگر تهمت و بهتان نبندیم. ۶ - خدا را در معروف معصیت نکنیم [۸]. پس از انعقاد پیمان، سران دو قبیله و خزرج به یثرب بازگشتند، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مصعب بن عمیر را نیز به عنوان نماینده خود به همراه آنها فرستاد تا در آغاز قرآن را به آنها بیاموزد و سپس تعالیم عالیه اسلام را به آنان تعلیم دهد و آنان را نسبت به دین و احکام حیاتبخش آن روشن سازد [۹]. مصعب بن عمیر همراه نقبای انصار وارد یثرب شد و به خانه اسعد بن زراره وارد شد و در طول یکسالی که در یثرب بود مأموریت خود را به طور کامل انجام داد. آموزشکننده یثرب: مصعب بن عمیر در یثرب یک آموزشکننده باز کرد و مردم یثرب مرتبا به او مراجعه

می کردند و راه تشریف به دین مبین اسلام را از او سؤال می کردند، مصعب هم آنها را راهنمایی می کرد. مصعب خطاب به مردم کرده و می فرمود: هرگاه خواستید به دین اسلام مشرف شوید، ابتدا غسل کنید و بدن خود را نظیف نمایید پس از آن لباس تنتان را از آلودگی تطهیر کنید و سپس شهادتین را به زبان جاری کنید و در پایان دو رکعت نماز به جای آورید. هنگامی که مردم به دین اسلام مشرف می شدند مصعب قرآن را به آنها تعلیم می داد و در مواردی که به احکام عالیه اسلام احتیاج پیدا می کردند احکام الهی را به آنها یاد می داد و چون زمینه پذیرش احکام اسلام در مردم یثرب فراهم بود احکام اسلام را با عشق و علاقه زیادی فرا می گرفتند. این امر باعث شد که مصعب بن عمیر بتواند نقش موثری را ایفا کند، و توانست در مدت یکسال به گونه ای عمل کند که اسلام عزیز آرام آرام جامعه یثرب را فراگیرد و اسلام را به عنوان یک آیین الهی و سعادت بخش بپذیرند و به رسول گرامی اسلام ایمان بیاورند و به دستورات او جامه عمل بپوشانند. پیمان عقبه ثانیه بالاخره زمینه های مناسبی نسبت به اسلام در سرزمین یثرب به وجود آمد به گونه ای که در موسم حج سال بعد حدود هفتاد نفر از سران قبیله اوس و خزرج به مکه مشرف شده، و در محل عقبه حضرت را ملاقات کردند، و بار دیگر با ایشان بیعت نمودند. این پیمان در سیزدهم ذی الحجه از ایام التشریق به سال سیزده بعثت میان

پیامبر و هفتاد نفر از سران قبیله اوس و خزرج انجام شد و مصعب بن عمیر در آن سال از یثرب به مکه بازگشت و گزارش از عملکرد خود را به محضر پیامبر بیان کرد در اول ربیع الاول همان سال زمینه هجرت پیامبر از مکه به یثرب فراهم شد که حضرت به همراه ابی بکر هجرت را آغاز نموده و در روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول به شهر یثرب وارد شد [۱۰]. اخذ پیمان از نقبای یثرب: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تصمیم گرفت که با نقبای یثرب پیمانی برقرار کند و آنان را به عنوان بقای خویش اتخاذ نماید، لذا به سران یثرب دستور داد که از بین خودشان دوازده نفر را به عنوان نقیب برگزیده و به حضرت معرفی نمایند همچنان که حضرت موسی (علیه السلام) دوازده نفر از بنی اسرائیل را به عنوان نقبای خویش برگزید. سران یثرب آمادگی خویش را جهت معرفی نقبا اعلام داشتند و جبرئیل از بین آنها، نقبا را با اشاره تعیین و به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) معرفی نمود، حضرت نیز پس از اشاره جبرئیل دوازده نفر، (نه نفر از قبیله خزرج و سه نفر از قبیله اوس) را انتخاب نمود که اسامی آنها به شرح ذیل می باشد: قبیله خزرج: ۱- اسعد بن زراره ۲- براء بن مغرور ۳- عبدالله بن حزام [۱۱]. ۴- رافع بن مالک ۵- سعد بن عباد ۶- منذر بن عمر ۷- عبدالله بن رواحه ۸- سعد بن ربیع ۹- عباد بن صامت قبیله اوس: ابوالهثیم التیهان (اهل یمن) ۲- اسد بن حصین ۳- سعد بن خثیم [۱۲]. پس از انتخاب نقبا مقرر شد

که در سیزدهم ذی الحجه از ایام التشریق همدیگر را در خانه عبدالمطلب ملاقات کنند تا پیرامون موضوع مهاجرت و مسائل مربوط به آن تبادل نظر نمایند. بر همین اساس با رعایت مسائل امنیتی در خانه عبدالمطلب در محل جمره عقبه گرد آمدند و پیرامون مهاجرت حضرت تصمیماتی گرفتند و پیمانی مجدد امضا نمودند که در آن جلسه اسعد بن زراره و براء بن مقرر و عبدالله بن حزام شرایط حضرت را بار دیگر پذیرفتند و نسبت به کمک و استعانت وی قول مساعد دادند که بدان جامه عمل پوشیدند [۱۳]. قبل از هجرت بر مسلمین چه گذشت؟ پس از انعقاد پیمان و بیعت، سران اوس و خزرج در دومین روز از ایام التشریق به سوی یثرب بازگشتند، مشرکین قریش که از این پیمان آگاه شده بودند به آزار و اذیت مسلمین پرداختند و در هر کجا به مسلمانی دست می یافتند او را کتک زده و تحقیرش می کردند و مورد شماتت قرار می دادند. این روش مشرکین قریش مدتها ادامه داشت تا اینکه مسلمین از آزار مشرکین به تنگ آمده و به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) استغاثه نمودند، آنگاه جبرئیل بر پیامبر نازل شد و عرضه داشت که بهترین راه نجات این است که مسلمین به سرزمین یثرب مهاجرت کنند. حضرت از این مسأله بسیار خوشحال شد و عده ای از مسلمانان را جمع کرده و فرمود: در منطقه یثرب دو قبیله بزرگ اوس و خزرج هستند که با ما پیمان اخوت و برادری برقرار نموده اند، پس به سوی یثرب هجرت نمایند آنان منتظر شما هستند و از شما کاملاً پذیرایی نموده و به کمک

و برای شما می‌شتابند. سرانجام مسلمین از مکه به سوی یثرب هجرت کردند و انصار با آغوش گرم از مهاجرین استقبال کردند، بدین وسیله رنج از سفر بدنهای مهاجرین زدوده شد گویی که به تازگی به وطن اصلی خویش بازگشته‌اند، مسرت و خوشحالی زائد الوصفی سراپای آنان را فراگرفت و به شکرانه نجات از دست مشرکین حمد و سپاس خدای را به جای آوردند. تبلیغات مهاجرین و تاءثیر آن: پیامدهایی که هجرت مسلمین به دنبال داشت در تحکیم مبانی عقیدتی و فکری مسلمانان بسیار مفید و مؤثر بود، در این فرصت مسلمانان که با هجرت خود فرهنگ غنی اسلام را به سرزمین یثرب به ارمغان آورده بودند، به نشر احکام نورانی اسلام پرداختند. تبلیغ عملی مسلمانان بیشتر از تبلیغات قولی آنان در قلوب اثر می‌گذاشت و قبلها را آکنده از محبت و عشق به خدا و رسولش می‌نمود، در اثر تبلیغات صحیح اسلامی علاقه شدیدی بین قبائل انصار و قبائل دیگر ایجاد شد و همه مسلمانان به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عشق می‌ورزیدند گویی اینان عشاقانی هستند که به سر راه معشوق خیمه زده و به انتظار رؤیت جمال یار نشسته‌اند. براء بن عازب می‌گوید: اولین صحابه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که به یثرب مهاجرت کردند مصعب بن عمیر و ابن ام مکتوم بودند، این دو نفر که قرآن را در سرزمین مکه فرا گرفته بودند، در اولین قدم کلاش تعلیم قرآن تشکیل دادند و انصار را گروه گروه جمع کرده و آیات خداوند را برای آنان قرائت می‌کردند تا کسانی که به تازگی اسلام را پذیرا

بودند به احکام نورانی آن آشنایی پیدا کرده و قلوب زنگبار زده خود را به وسیله آیات قرآن شستشو می دادند. مدتی گذشت تعداد دیگری از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله از قبیل عمار یاسر و بلال حبشی و سعد به یثرب مشرف شدند، و به تبلیغ و تبشیر اسلام پرداختند و پس از چند روز عمر بن خطاب به همراه بیست نفر از مسلمانان به جمع آنان پیوستند [۱۴]. تعداد قلیلی از ضعفه مسلمین و کسانی که توانایی هجرت را نداشتند و همچنین عده ای که در بند مشرکین بودند در مکه باقی ماندند و نتوانستند قبل از هجرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هجرت نمایند این دسته از افراد مهاجرینی بودند که بعد از هجرت پیامبر و ابوبکر و حضرت علی از مکه به مدینه هجرت نمودند [۱۵]. مشرکین قریش پس از شنیدن صدای شیخ نجدی تصمیم گرفتند که محل استقرار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را محاصره نموده تا با سران قبائل یثرب وارد نبرد شوند. اما از آنجا که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از قصد شوم مشرکین آگاه بود، قبل از اینکه مشرکین قریش دور خانه را محاصره نمایند به سران اوس و خزرج داد که محل تجمع را ترک و از اطراف خانه حضرت متفرق شوند و بدون هیچ گونه درگیری به سوی یثرب بازگردند. سران یثرب از حضرت تقاضا نمودند که اجازه دهد تا با مشرکین قریش وارد جنگ شوند و از جان و مال و ناموس و حیثیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دفاع نمایند، اما رسول خدا (صلی الله علیه و آله) زمینه

را مناسب ندانسته و آنان را از جنگ با مشرکین بر حذر داشت و به آنان فرمود: فعلا من ماء مور به جنگ با مشرکین نمی باشم [۱۶]. سران یثرب از حضرت درخواست کردند که چون زمینه و مقدمات مهاجرت آماده است به همراه آنان از مکه به مدینه جرت کند ولیکن حضرت زمینه مهاجرت را مساعد و آماده نمی دانست، به آنان پاسخ رد داد و آنان نیز بدون هیچ گونه درگیری با قریش از مکه به سوی یثرب روانه شدند و نتیجه مذاکرات و معاهدات را به دو قبیله گزارش دادند [۱۷]. قریش نیز پس از آگاهی کامل از معاهده خود را کاملا مسلح نمود و شبانگاه خانه عبدالمطلب - محل استقرار رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را محاصره نمودند، رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نیز زمینه دفاع را فراهم کرد و به دو نفر از یاران با وفای خود دستور داد تا مسلح شده و از خانه ابوطالب محافظت نمایند. حضرت علی (علیه السلام) و حمزه بن عبدالمطلب مسلح شده و مشرکین را از هجوم به خانه بر حذر داشتند. مشرکین پرسیدند: چه کسی در این خانه است که شما از او محافظت می کنید؟ حمزه گفت: در این خانه کسی نیست و ما از کسی حمایت نمی کنیم، سوگند به خدا! هر کس قد روی عقبه بگذارد گردنش را قطع می کنم. پس از تهدید حمزه، مشرکین قریش ماء یوسانه باز گشتند، و گفتند: ما قصد نداریم که بین خود ایجاد مفسده کنیم زیرا بیم آن داریم که از این راه یکی از بزرگان قریش به دین محمد (صلی الله علیه وآله) در آید [۱۸]. بدین

وسیله رسول گرامی اسلام زمینه جنگ و درگیری را از بین برد و در نتیجه قریش نتوانستند اهداف شوم خود را در رابطه با جنگ بین سران یثرب عملی سازند. کنفرانس قریش در دار الندوهیپس از این جریان، مشرکین قریش مدت‌ها در فکر طرح نقشه ای برای جلوگیری از نفوذ پیامبر و دین اسلام بودند، اما نفوذ آیات الهی به گونه ای گیرا و شیوا بود که هر کس به آیات قرآن گوش فرا میداد ناخود آگاه جذب آن می شد و به خدا ایمان می آورد و به نبوت حضرت شهادت می داد. آنان چون نتوانستند با ترفندهای گوناگون از نفوذ معنوی حضرت جلوگیری کنند، تصمیم گرفتند جلسه ای را در دارالندوه تشکیل داده و طراحان سیاسی و نظامی و اندیشمندان و بزرگان قریش را جمع نموده تا در نتیجه تبادل آراء و نظریات مختلف به راءی قاطعی دست یابند. اعضاء جلسه: در این جلسه، جهل تن از طراحان و اندیشمندان و سیاستمداران قریش شرکت نمودند و از شرکت افرادی که شرائط جلسه را نداشتند - مثل افراد زیر چهل سال - ممانعت به عمل آوردند [۱۹]. در این میان شیطان به صورت پیرمردی با محاسن سفید بر درب دارالندوه حاضر شد هنگامی که قصد ورود به جلسه را داشت، چون او را نمی شناختند از ورودش جلوگیری کردند و از او خواستند تا خود را معرفی کند. شیطان گفت: من از شیوخ و بزرگان نجد هستم، هنگامی که شنیدم شما در این جلسه قصد دارید تصمیمات قاطع و لازمی را نسبت به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) اتخاذ کنید من هم آمدم که شما را

یاری دهم زیرا اگر در بین شما نباشم نمی توانی تصمیمی صائب را اتخاذ کنی رؤسای کنفرانس اجازه دادند تا شیطان نیز در جلسه شرکت جوید [۲۰]. تصمیم نهایی، نظریه شیخ نجدیدر این جلسه نقشه ها و نظریات متعددی مطرح شد، ولی شیخ نجدی در همه آراء و نقشه های آنان مناقشه نمود. سران قریش که در آراء خود به نتیجه مطلوبی دست نیافتند از شیخ نجدی اظهار نظر کردند و راء او را در این مسأله جویا شدند. راء او و نظر شیخ نجدی اجرای طرح قتل و ترور پیامبر بود بدین صورت که از هر گروه قبیله قریش یک نفر را انتخاب نموده و هر کدام یک نفر از بنی هاشم را به همراه خود داشته باشد ضمن اینکه هر یک از افراد وسیله خاصی (مثل کارد و چاقو، شمشیر و آهن پاره) داشته باشد. افراد پس از مسلح شدن، به طور دسته جمعی و هماهنگ به حضرت حمله نموده و هر یک ضربه خود را وادار سازند تا کشته شود بر فرض کشته شدن او، خون بهای او در بین قریش و بنی هاشم توزیع خواهد شد و چون بنی هاشم نیز در قتل پیامبر شرکت جسته اند نمی توانند به تقاص خون او اقدام نمایند و اگر بنی هاشم خون بهای آن را طلب کردند سه دیه به آنها پردازید. سران قریش از این طرح تمجید نموده و آن را امضا کردند، و با خوشحالی زیاد جلسه را ترک کرده و در مسجد الحرام به رقص و پایکوبی پرداختند و دست یکدیگر را فشار می دادند و با یکدیگر فریاد خوشحالی سر می

دادند و می گفتند: ما حاضر هستیم بدل از سه دیه، ده دیه بپردازیم، ابولهب عموی پیامبر نیز از این طرح به خوبی استقبال نموده و با مشرکین قریش هماهنگ شد [۲۱]. قرآن کریم در این باره چنین می فرماید: و ما کان صلاتهم عند البیت الا مکاء و تصدیه [۲۲]. آگاه شدن پیامبر از نقشه قریش هنگام تشکیل جلسه مشرکین قریش، جبرئیل امین بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نازل شده و از طرح و نقشه مشرکین پرده برداشت و این آیه شریفه بر پیامبر نازل شد: و اذ یمکر بک الذین کفروا لیتوک او یقتلوک او یخرجوک و یمکرون و یمکرالله و الله خیر الماکرین [۲۳]. طرح ابولهب: در آن شب ابولهب مشرکین قریش را از حمله بازداشت و گفت: ممکن است در این خانه زن و کودک در خواب باشند و از غیرت عرب به دور است که به خانه ای که زن و کودک در آن خواب باشند شبانه حمله کند، زیرا ممکن است در اثر حمله مشرکان کودکان دچار وحشت شده و یا زیر پای مهاجمین لگدمال شوند. بهتر است که امشب خانه را از تمام جوانب در محاصره داشته و عده ای تا صبحگاه نگهبانی دهند که اگر کسی از خانه خارج شد او را به قتل برسانند و چنانچه کسی خارج نشد صبحگاه به خانه هجوم برده و طرح نقشه را مبنی بر ترور محمد به انجام برسانیم این طرح ابولهب مورد تائید مشرکین قرار گرفت [۲۴]. طرح هجرت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر اساس طرح از پیش تعیین شده تصمیم به هجرت گرفت، ابتدا دستور داد تا

رختخوابش را پهن کردند آنگاه از حضرت علی (علیه السلام) پرسید: آیا تمایل داری امشب جانت را فدای من نمایی؟ عرض کرد: آری رسول خدا (صلی الله علیه وآله) دستور داد علی (علیه السلام) در رختخواب او بخوابد و لحاف آن حضرت را بر روی خود بکشد. پس در آنشب حضرت علی در رختخواب پیامبر خدا خوابید و جانش را در معرض خطر قرار داد تا بدنی سبب رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از تعرض دشمن مصون باقی بماند [۲۵]. جبرئیل در آن شب بر پیامبر نازل شد و دست رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را گرفت و از میان قریش بیرون برد، در آن هنگام حضرت در حالی که آیه شریفه: و جعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لایبصرون [۲۶] را تلاوت می فرمود خانه را ترک و به سوی یثرب هجرت نمود. در آن شب رسول خدا با ابی بکر به سوی یثرب حرکت نمودند و در بین راه به غار ثور رسیدند و داخل غار شدند و خداوند برای حفظ جان آنها عنکبوتی را ماءمور ساخت تا بر دهانه غار تار ببندد. هجوم مشرکین به خانه ابوطالب شب پایان یافت، مشرکین از خواب بیدار شدند و با هماهنگی کامل به خانه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) هجوم بردند، وقتی لحاف را عقب زدند ناگهان چشمشان به علی (علیه السلام) افتاد، پس فهمیدند که علی در رختخواب رسول خدا (صلی الله علیه وآله) خوابیده و رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از دست آنان نجات یافته است. حضرت بر آنان بر آشفت و فرمود: شما با من چه کار دارید؟ گفتند:

محمد (صلی الله علیه و آله) را چه کردی؟ فرمود: مگر شما او را به من سپرده بودید که از من می پرسید؟ مگر شما نمی خواستید پیامبر را از مکه اخراج کنید؟ مشرکین قریش از این وضع بسیار ناراحت شده و تأسف می خوردند که ای کاش دیشب حمله می کردیم، ابولهب ما را فریب داد. پس او را خائن دانسته و کتک مفصلی به او زدند که چرا آنها را فریب داده بود. مشرکین قریش پس از مایوس شدن از دستیابی به آن حضرت، تصمیم گرفتند به هر طوری که شده او را پیدا نموده و به قتل برسانند، پس از شخصی به نام ابوکرز [۲۷] خواستند که از طریق شناسایی نگاره پا، پیامبر را پیدا کند. ابوکرز بر در حجره رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ایستاد و از نگاره پا که بر روی زمین بسته بود تشخیص داد که این نگاره رد پای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و همانند ردپایی است که در مقام ابراهیم است نگاره دیگری نیز بود که در تشخیصی رده پای ابوبکر بود، پس رد پای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و ابوبکر را دنبال کرد و نگاره پاها را تعقیب کرد تا بالاخره به دهانه غار ثور رسید، آنگاه گفت: ردپاها نشان می دهد که تا این محل آمده و از این محل تجاوز نکرده اند پس یا به آسمان پرواز کرده و یا در زمین فرو رفته اند، ملکی سوار بر اسب بر در غار ایستاده بود، از او پرسیدند که کسی در مدخل غار نیست؟ جواب داد: خیر. در نتیجه مشرکین قریش پس از یأس و ناامیدی به

طرف دره سرازیر شدند و به جستجوی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پرداختند ولی موفق نشدند و خداوند پیامبر اسلام را از دست مشرکین قریش نجات داد [۲۸].

رویدادهای سال یکم هجرت

استقبال انصار و مهاجرین از رسول خدا

سرانجام رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در ظهر روز دوم ماه ربیع الاول به محله قباء رسید و در منزل عمرو بن عوف فرود آمد [۲۹] مسلمانان انصار و مهاجرینی که قبل از هجرت حضرت به یثرب هجرت کرده بودند خود را آماده استقبال کرده و در محله قباء اجتماع کرده بودند. ازدحام جمعیت به قدری زیاد بود که مسلمانان به شوق دیدار پیامبر بر شانه های یکدیگر سوار می شدند تا بتوانند جمال دلارا و چهره نورانی مقام رسالت را مشاهده کنند، زیرا آنان مدت مدیدی در انتظار مقدم حضرتش بودند که بالاخره این انتظار به پایان رسیده و به آرزوی دیرینه خود دست یافته بودند. طبری می گوید: تاریخ و آغاز هجرت حضرت از اول ماه ربیع الاول آغاز شد و در روز دوشنبه دوازدهم ماه ربیع الاول به محله قباء وارد گردید، بر اساس این نظریه مدت سفر و مهاجرت حضرت از مکه به یثرب دوازده روز به طول انجامیده است. [۳۰] ابن سعد می گوید: هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در محله قبا فرود آمد خوشحالی زائد الوصفی استقبال کنندگان را فرا گرفت به طوری که نوجوانان و کودکان خردسال از شدت خوشحالی پیامبر را به یکدیگر اشاره می کردند که: هذا رسول الله قد جاء این رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است که به تازگی به یثرب وارد شده است [۳۱]. اولین پیام نخست به

مسلمین حضرت در اجتماع انبوه مسلمانان به سخن کرد و فرمود: ای مردم با یکدیگر با صدای بلند سلام کنید، دیگران را به اطعام و غذا دعوت کرده و شکم گرسنگان را از غذای خویش سیر نمایید، با بستگان و خویشاوندان صله رحم انجام دهید و رابطه را از یکدیگر قطع نکنید؛ زیرا قطع رحم از بزرگترین می باشد، و در شب هنگام که مردم در بستر آرامش و استراحت خوابیده اند به خواندن نماز، شب (نافله شب) اقدام نمایید اگر به دستوراتی که گفتیم عمل کنید روحتان از گناه پاک شده و به بهشت داخل خواهید [۳۲] شد. از قبا تا یثرب حضرت به مدت ده روز در محله قبا با مسلمانان دید و بازدید داشت [۳۳]، مسلمانان از محله های دور و نزدیک به دیدار حضرت می شتافتند به گونه ای که خانه و کاشانه خود را رها نموده و از آن بی اطلاع می شدند عمده قبائل اوس و خزرج در خارج از محله قبا زندگی می کردند و فاصله آنها از محله قبا زیاد بود و این دید و بازدید موجب شده بود که مسلمانان به زحمت افتاده و خانه و کاشانه آنها در معرض خطر قرار گیرد. بنابراین پیامبر اکرم در روز جمعه سیزدهم ربیع الاول با جمعی از مسلمانان بر شترهای خود سوار شده و به سوی شهر یثرب روانه شد مسیر حرکت را به گونه ای ترتیب داده بود که با قبائلی که در مسیر راه قرار داشتند دیدار کند، پس در ابتدا به سوی محله بنی سالم حرکت نمود، عده زیادی از مسلمانان قبیله بنی سالم که در انتظار مقدم

پربرکت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ثانیه شماری می کردند، از اینکه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از محله آنها عبور می کرد از خوشحالی سر از پا نمی شناختند [۳۴]. سرانجام قبل از ظهر همان روز به محله بنی سالم رسید و اولین نماز را جمعه به همراه مسلمانان و بنی سالم در مسجد بجای آورد، تا آن زمان نماز جمعه به عنوان یک واجب الهی تشریح نگردیده بود و این اولین نماز جمعه ای بود که در تاریخ اسلام برگزار می شد، از این رو این مسجد را مسجد الجمعة نامیدند. (صفه الصفوه، ص ۱۴۴: حین قدم المدینه ثم ركب یوم الجمعة فمر علی بنی سالم فجمع سالم بهم و کانت اول جمعه صلاها و وحدت عامل پیروز رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در مسجد در ضمن خطبه ها و سخنانی که در جماعات مسلمین ایراد می کرد آنان را به وحدت و اتحاد و همدلی و همگون زیستی دعوت می کرد، اگر بین دو نفر منافرت بود بین ایشان صلح برقرار می نمود، به همین سبب در مدت کمی جامعه اسلامی نیرومندی به وجود آمد. رسول گرامی از همین مسجد برای جبهه های نبرد نیروهای رزمی را بسیج می کرد و مسجد را به یک پایگاه بزرگ اسلامی تبدیل کرده بود که مأمون کلیه مسلمانان شده بود، دلهای شیفتگان و عاشقان هم به طور مداوم در تپش صورت قرآن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و مسلمانان بسر می برد. حضرت سرانجام مهاجرین و انصار را در مسجد جمع کرده و بین آنان عقد اخوت و برادری و برابری و مساوات برقرار کرده

و آنان را در مال یکدیگر سهیم ساخت و سهم الارث را برای آنان معین نمود بدنی گونه که آنان بعد از موت از یکدیگر ارث می بردند و در زمان حیات در اموال یکدیگر شرکت داشتند. ابن سیره تا مدتی ادامه داشت و مسلمانان به همین روش عمل می نمودند، هنگامی که جنگ بدر شروع شد و به فتح و پیروزی و نصرت مسلمانان خاتمه یافت سیره مسلمین نیز تغییر یافت. پس از پایان جنگ بدر جبرئیل بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نازل شده و این آیه شریفه را بر حضرت قرائت کرد: و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله [۳۵] در نتیجه نزول این آیه شریفه معاهده اخوتی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در خصوص مسأله ارث بین مهاجرین و انصار بسته بود نسخ شد و ارثی را که مهاجرین و انصار بر اساس عقد اخوت از یکدیگر می بردند ممنوع شد [۳۶]. تغییر قبله: ابن سعد در مورد تغییر قبله گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از آغاز ورود به یثرب نمازهای یومیه و نوافل خود را به جهت بیت المقدس انجام می داد و مسلمانان یثرب نیز از حضرت متابعت می کردند، این روش به مدت شانزده ماه کامل ادامه داشت رسول گرامی قبله تمایل داشت که عبادات خود را به جهت کعبه انجام دهد زیرا بیت المقدس کعبه یهود بود، حضرت از یهود تنفر شدیدی داشت و یهود نیز حضرت را سرزنش می کردند، لذا هرگاه حضرت رو به بیت المقدس به نماز می ایستاده چهره اش را به طرف آسمان می گرفت تا

اینکه خداوند این آیه شریفه را بر حضرت نازل فرمود: قد نرى تقلب وجهك في السماء فلنولينك قبلة ترضاها فول وجهك شطر المسجد الحرام [۳۷]. موضع تغییر قبله: مورخین در مورد موضع و محل تغییر قبله دو نظریه دارند که ابن سعد هر دو نظریه را در طبقات خود ذکر کرده است، قولی بر آن است که محل تغییر قبله مسجد رسول الله است، زیرا گفته اند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نماز ظهر را در مسجد به همراه مسلمین شروع کرد، پس از اینکه دو رکعت اول تمام شد جبرئیل نازل شد و صورت حضرت را از بیت المقدس به طرف میزاب مسجد الحرام تغییر داد، هنگامی که مسلمانان از تغییر جهت قبله آگاه شدند به طرف کعبه رو برگرداندند. قول دیگر این است که حضرت رسول در روز پانزدهم رجب به قصد زیارت ام بشر بنت براء بن مغرور به سوی قبیله بنی سالم عزیمت کرد، قبل از ظهر به منزل وی وارد شد، و مهمان آن خانم گردید، ام بشر جهت حضرت غذا آماده کرد تا اینکه هنگام ظهر فرا رسید حضرت به همراه قبیله بنی سالم به نماز ظهر مشغول شد، بعد از رکعت دوم جبرئیل نازل شد و کتف حضرت را گرفته و به طرف مسجد الحرام توجیه کرد، این توجیه به گونه ای دقیق انجام شد که با میزاب مسجد الحرام موازی شد از این رو این مسجد به نام مسجد ذوالقبلتین شهرت یافت [۳۸]. علل تشریح جهادالف - دفاع از نفس و جان و احقاق حقوق - یکی از علل عمده تشریح جهاد در اسلام دفاع از نفس و جان

و احقاق حقوقی بود که به وسیله مشرکین و دشمنان اسلام پایمال گردیده بود، پیامبر اکرم در مدت سیزده سالی که در مکه (موطن اصلی) به دعوت الهی مشغول بود، مشکلات فراوانی را از مشرکین قریش تحمل کرده بود زیرا مشرکین به هر وسیله ممکن از اذیت و آزار وی دست بردار نبودند و به هر نحوی او را می آزرده و او را به القاب نامناسب خطاب می کردند. حضرت به حدی از دست مشرکین آزار و اذیت دید که بارها می فرمود: ما اوذی نبی به مثل ما اوذیت هیچ پیامبری به مانند من اذیت و آزار نشد. عشیره و بستگان حضرت و همچنین مسلمانانی که در سرزمین وحی به نبوت وی ایمان آورده بودند از ایذاء مشرکین در امان نبودند، مشرکین قریش به انحاء مختلف در کوچه و بازار و خیابان به آزار مسلمانان مشغول بودند و تمام توان و نیروی خود را به کار انداخته بودند تا بدین وسیله بتوانند نور خدا را خاموش کنند، ولی خداوند نور خود را تتمیم کرد و فرمود: یریدون لیطفئوا نورالله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون [۳۹]. در نتیجه سران قریش بار دیگر در دار الندوه اجتماع نموده و طرح محاصره کامل اقتصادی را برای مسلمانان اجرا کرده و به تصویب نمایندگان قریش رسانیدند، بر اساس این طرح پیامبر و یارانش به مدت سه سال، در شعب ابی طالب تحت محاصره شدید قرار گرفتند. مشرکین قریش در تپه های اطراف و مشرف بر شعب ابی طالب مستقر شده و روابط سیاسی و نظامی و اقتصادی مسلمانان را با خارج و داخل قتل کردند. مسلمانان به مدت

سه سال در شعب ابی طالب مشکلات فراوانی را تحمل نمودند و در این مدت تمام اموال حضرت خدیجه و ابوطالب و سایر مسلمین صرف خرج مسلمانان شد. مسلمانان با فقر و تنگدستی عجیبی روبرو شدند و خود را در معرض خطر جدی حس نمودند، پس به خدمت حضرت عرض کردند: یا رسول الله! از خدا بخواه که ما را از این آزمایش سنگین نجات بخشد و رزق و روزی خود را بر ما نازل فرماید، جبرئیل بر پیامبر اکرم نازل شد و بشارت داد که مسلمانان از محاصره دشمن رهایی می یابند. قرآن کریم جنگ با مشرکین را تشریح کرده و می فرماید: اذن الذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان الله علی نصرهم لقدير [۴۰] به کسانی که مورد ظلم و تعدی قرار گرفته اند اذن داده شده که به دفاع از خویش اقدام نموده و انتقام خود را از ستمگران باز ستانند، زیرا خداوند بر امداد و نصرت آنان قدرتمند است. یعقوبی می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در تهیه و آمادگی جنگی سر می برد تا هنگامی که خداوند این آیه را نازل کرد و بدین وسیله حضرت از تحیر در جنگ با مشرکین خارج ساخت، آیه فوق به پیامبر و سایر مسلمین اجازه داده است که در صورتی که مورد تجاوز و ظلم قرار گرفتند و در آن فرصت نتوانستند از حق خود به دفاع برخیزند و حق خود را از دشمن باز پس بگیرند در فرصت مناسب از دشمن انتقام بگیرند [۴۱]. نکته دیگری که از آیه استفاده می شود این است که اصولاً جنگهای پیامبر از جنبه دفاعی برخوردار بوده است

نه جنبه تهاجمی، گرچه ظاهر امر در جنگ بدر نشان می داد که جنگ حضرت با مشرکین قریش تهاجمی بوده است ولیکن بادقت در علل پیدایش زمینه های جنگ بدر به وضوح می توان استفاده کرد که این جنگ نیز تدافعی بوده است. اگر در جنگ بدر سپاه اسلام بر سر راه مشرکین قرار گرفته و دشمن را به محاصره خویش درآوردند به این دلیل بود که از مشرکین و دشمنان اسلام که در سرزمین وحی آنان را مورد اذیتهای گوناگون قرار داده بودند انتقام بگیرند. ب - جبران ضعف اقتصادی - در آغاز تشکیل حکومت اسلامی مسلمانان از جنبه اقتصادی بسیار ضعیف بودند و این ضعف مالی و فقر و تنگدستی بر دوش مسلمین سنگینی می کرد و از طرفی سرمایه های انصار نیز به تنهایی جهت اداره مسلمین کافی نبود، پس به ناچار می بایست به هر وسیله ممکن، این نقیصه مهم اقتصادی را ترمیم نموده و وضع نابسامان مسلمین به شکل مطلوبی حل نماید. لذا خداوند به مسلمین نوید پیروزی داده و فرمود: شما در جنگ بدر پیروز خواهید شد و ثروت و غنائم فراوانی به دست شما خواهد افتاد و در نتیجه بنیه اقتصادی حکومت اسلامی تقویت خواهد شد. این مطلب در قرآن کریم آمده است که می فرماید: و اذ یعدکم الله احدی الطائفین انها لکم و تؤدون ان غیر ذات الشوکه تکون لکم و یرید الله ان یحق الحق بکلماته و یقطع ذابراً الکافرین [۴۲]. مرحوم قمی در ذیل آیه می فرماید: علت پیدایش جنگ بدر این بود که کاروانی از قریش به همراه جواهرات و خزائن اموالشان به مقصد شام

در حرکت بودند به سپاه دستور داده شد که جهت اخذ سرمایه های قریش به سوی بدر عزیمت کنند و به آنان نوید پیروزی داد [۴۳]. از آیه شریفه فوق استفاده می شود که یکی از علل جنگ بدر همان تسلط بر کاروان و تصرف اموال قریش بود، بنای خداوند بر این بود که سرمایه های فراوانی که کاروان قریش جهت تجارت و داد و ستد به قصد دیار شام به همراه آورده بودند تحت سلطه سپاهیان اسلام در آید و حفره های فقر که در جامعه اسلامی یثرب به وجود آمده بود پر شود. ج - ریشه کن نمودن ریشه های فساد و باطل - غرض از تشریح جهاد ریشه کن نمودن ریشه های فساد و از بین بردن باطل بود، این نکته را خداوند در بسیاری از آیات و نیز در همین آیه اشاره فرموده است، در ذیل آیه فوق خداوند رسولش را به این نکته توجیه فرموده است که می فرماید: *یرید الله ان یحق الحق بکلماته و یقطع ذابرا لکافرین* [۴۴]. در این جنگ خداوند اراده کرده بود که حق را بر باطل پیروز نموده و باطل را نابود و عقبه کفار را قطع نماید، قطع نمودن ریشه فساد بدون جنگ امکان پذیر نیست و این جهاد است که با آن می تواند گردن کفار را زد و آنان را از صحنه جهان برچید، در واقع کفار به منزله غده های سرطانی هستند که به درون جامعه انسانی راه پیدا کرده اگر بنا باشد مریض سلامتی خود را بازیابد باید غده های سرطانی را از بدن جراحی کند. خداوند متعال جامعه انسانی را به

شکل یک بدن فرض نموده و عواملی را که موجب از دست دادن سلامتی بدن جامعه اسلامی می شوند و آن را به مرضهای غیر قابل علاج مبتلا می کنند را همچون سرطان دانسته است که برای سلامتی بدن باید غدد کشنده داخلی جراحی شده و از محیط بدن خارج گردد. برای اینکه جامعه اسلامی سالم بماند باید انسانهای مشرک و ملحد از محیط آن جامعه جراحی گردد همان طور که سلامت بدن مبتلا به سرطان نیاز به طبیعی حاذق دارد سالم سازی محیط جامعه هم نیاز به رهبر و نیروی سالمی دارد تا در سایه رهبریهای رهبران راستین الهی و جهاد رزمندگان جبهه های نبرد حق علیه باطل، غدد سرطانی انسانهای مشرک و ملحد که سلامتی جامعه را به خطر انداخته اند تطهیر شود. د- حاکمیت خداوند بر جهان - یکی دیگر از علل تشریح جهاد حاکمیت خداوند بر جهان است که در این آیه شریفه بدان اشاره شده است: و قاتلوهم حتی لا تکون فتنه و یکوون الدین لله [۴۵]؛ با کفار و مشرکین بجنگید و آنها را از پای در آورید تا اینکه در زمین فتنه نباشد و آئین حاکم بر جهان از آن خداوند باشد. دو نکته از این آیه استفاده می شود: الف - قتال با کفار تا رفع فتنه ادامه یابد که این مطلب مسلمی است، زیرا در صورتی که شرائط کلی آماده باشد جهاد با مشرکین تا رفع فتنه ادامه دارد و در صورتی که شرائط سیاسی و نظامی و اقلیمی آماده باشد جهاد واجب است گرچه مشروعیت آن بستگی به اذن معصوم دارد. در زمان غیبت که جهاد بر عامه مسلمین واجب نیست

برای این است که شرائط جهاد از عده و عده و رهبریت امام معصوم آماده نیست، بر فرض آماده بودن شرائط مذکور جهاد واجب می شود، زیرا موضوع جهاد کفار و مشرکین می باشند که آن هم به نوبه خود در عالم بشریت دوانده و جز جهاد به هیچ قدرتی قابل دفع نیست. ب - حاکمیت مطلقه دین بر جهان از ویژگیهایی است که جز در سایه جهاد و از میان برداشتن حاکمیت شرک و الحاد امکان پذیر نیست، زیرا تنها راهی که به وسیله آن می توان دشمن را از سر راه حاکمیت دین برداشت مساءله جهاد است که به وسیله رزمندگان اسلام تحقق می یابد. به عبارت دیگر ثبات حاکمیت مطلقه دین بستگی به رفع موانعی دارد که بر سر راه دین و رشد آن ظاهر شده است و باید آن را از سر راه برداشت، لازمه رشد و شکوفایی دین به این است که مساءله کفر و الحاد به صورت بزرگترین مانع رشد دین بر سر راه آن قرار گرفته به واسطه جهاد با دشمنان خدا قلع و قمع شود و ظلم و فساد از بدنه جامعه برداشته تا قسط و عدل در جامعه بشری راه یابد [۴۶]. بر اساس آیه فوق، گرچه در جنگ بدر حمله سپاه اسلام به سپاه مشرکین در ظاهر جهت دستیابی به ثروت هنگفت و بی شماری بود که کاروان قریش به همراه داشت ولیکن هدف اصلی این بود که ریشه ظلم و فساد از بدنه جامعه جزیره العرب جراحی گردد و سپاهیان اسلام در این نبرد نابرابر بتوانند اهرم قدرت مشرکین قریش را از کار بیندازند. در آن

عصر منطقه شامات تجارت خارجی قریش به حساب می آمد که بر اساس آن تجارت های سنگینی را در این منطقه انجام می دادند و کالاهای داخلی را که از مصرف خودشان اضافه بود به بازارهای خارجی عرضه می کردند، و در این راستا نبض اقتصادی جزیره العرب را در دست داشتند. آنان از ثروت زیادی برخوردار بودند، و برای هر جنگی که به سویشان متوجه می شد آمادگی کامل داشتند، نیروهای رزمی قوی و کارآموده ای را به طور دائم در اختیار داشتند و در سایه این قدرت نظامی، قدرت اقتصادی منطقه را نیز در دست گرفته بودند. دولت جدید التاءسیس اسلامی که به تازگی در منطقه یثرب پا گرفته بود به ظاهر از جنبه اقتصادی ضعیف بود، زیرا مهاجرینی که به یثرب مهاجرت کرده بودند به ناچار از ثروت و کاشانه خود دست کشیده و به خاطر حفظ ایمان در یثرب سکونت گزیده بودند، ولی آنان با روحیه قوی که از اسلام و احکام نورانی آن به دست آورده بودند به خوبی در برابر مشکلات گریبانگیر اقتصادی دست و پنجه نرم می کردند. باطن قضیه این بود که خداوند می خواست به دست توانمند سپاهیان اسلام، مشرکین قریش را از متن جهان برداشته و درسی فراموش نشدنی به آنها بیاموزد به طوری که در اندیشه مقابله با اسلام نباشند، شاهد بر این گفتار در ضمن آیه مذکور است که می فرماید: یرید الله ان یحق الحق بکلماته و یقطع ذاب الکافرین [۴۷] خداوند می خواهد به واسطه کلمات خود احقاق حق نموده و عقبه کفار را قطع نماید. ناپرده رنج گنج میسر نمی شود مزد آن گرفت که جان

برادر که کار کردغرض این است که تا جنگ و جهاد نباشد غلبه حاصل نخواهد شد و در نتیجه غنائم به دست نمی آید، آیه بعد هم اشاره به این مطلب فوق دارد که می فرماید: لیحق الحق و یبطل الباطل و لو کره المجرمون [۴۸]؛ بنای خداوندی در جنگ (بدر) این است که حق را محقق سازد و باطل را محو نماید گرچه مشرکین قریش بدان رضایت نداشته باشند. در نتیجه خداوند می خواهد در این جنگ حکومت اسلامی را تثبیت نماید گرچه این مسأله بر مشرکین خوشایند نیست، زیرا نمی توانند باور کنند که در سرزمین یترب حکومت اسلامی ایجاد شده است. خلاصه علل تشریح جهاد در جنگ بدر: الف - چون پیامبر و مسلمانان در مکه مورد ظلم و ستم مشرکین قرار گرفته بودند، خداوند به آنان اجازه داد تا انتقام خود را از مشرکین باز ستانند. ب - در آغاز تشکیل حکومت اسلامی وضع اقتصادی مسلمانان - با توجه به مسأله مهاجرت - نابسامان بود که به وسیله جنگ بدر و غلبه بر مشرکین و دست یابی به ثروت قریش ترمیم شد. ج - این جنگ برای ریشه کن کردن جرثومه های ظلم و فساد همچون ابوجهل ابولب و ابوسفیان و غیره آغاز گردید. د - این جنگ جهت تثبیت پایه های حکومت اسلامی و در هم شکستن بت قدرت سران شرک و الحاد تشریح شد.

رویدادهای سال دوم هجرت

جنگ بدر

بررسی جنگ بدر از ابعاد سیاسی و نظامی: کاروان بازرگانی قریش که به رهبری ابوسفیان روانه شامات می شد چهل شتر کالاها و وسائل تجاری آنها را - که مشک و عنبر بود و در آن عصر از قیمت بسیار بالایی برخوردار

بود - حمل می کرد، پیامبر نیز بر اساس اطلاعاتی که از کاروان قریش کسب کرده بود سپاه اسلام را برای حمله به دشمن آماده کرده ولی نقشه حمله به قریش را از آنان مخفی داشت. عده ای از مسلمانان که به تازگی اسلام آورده بودند و از قوت ایمان بالای برخوردار نبودند از شروع جنگ با قریش هراس داشتند، زیرا آنها از نزدیک به وضع قریش آشنا بودند و قریش را یک قدرت نیرومند و شکست ناپذیر می دانستند، لیکن عده ای دیگر از سپاهیان اسلام که از قدرت ایمان بالایی برخوردار بودند مصمم بودند که با قریش وارد جنگ شوند، لذا، حضرت حمله را از سپاه خود مخفی می داشت در عین حال به آنان نوید پیروزی می داد. در تفسیر مجمع البیان می فرماید: و خف بعضهم و ثقل بعضهم ولم یظنوا ان رسول الله یلقى لایدا ولاحربا [۴۹]. نظریه: از این نکته تاریخی چنین استفاده می شود که پیامبر اکرم با توجه به اینکه قصد لشکرکشی به کاروان قریش در دیار بدر را داشت با این حال این موضوع را با هیچ یک از فرماندهان و سپاهیان نظامی در میان نگذاشت و بعد از اینکه سپاهیان اسلام را در برابر سپاه کفر صف آرایی نمود و به نظم نظامی درآورد آنگاه قصد باطنی خود را اظهار کرد. این نکته ظریفی است که بر اساس اصول نظامی فرماندهان سپاه اسلام باید نقشه هایی را که در سر دارند به طور کامل سری و مخفی نگهداشته و هیچ یک از نیروهای اسلامی اطلاع حاصل نکنند، زیرا ممکن است در صورت اطلاع موضوع را به دیگران

بازگو کرده و از این راه اسرار نظامی به وسیله سپاهیان اسلام به یکدیگر رد و بدل شده و در نتیجه جاسوسان دشمن به نکات و اسرار نظامی اطلاع حاصل نموده و خود را به جهت مقابله با سپاهیان اسلام آماده نمایند. استفاده از اطلاعات در جنگ: یکی از مهمترین اصول نظامی استفاده از اطلاعات و به کار گرفتن مأموران اطلاعاتی در صحنه های نبرد است، این شیوه بسیار مهمی است که سپاهیان عرب در صحنه های نبرد از آن استفاده میکردند. در جنگ بدر نیز همان طور که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از مأموران اطلاعاتی استفاده می کرد ابوسفیان نیز از نیروهای اطلاعاتی بهره می برد و بر اساس اطلاعات به دست آمده مسیر کاروان را تغییر می داد تا سپاهیان اسلام بر آنها واقف نگردند. هنگامی که سپاه اسلام به سرزمین بدر رسید حضرت بر اساس شناسایی قبلی که از نیروهای دشمن در دست داشت معیار نیروهای دشمن را از جهت عده و عده مد نظر داشت، پس نیروهای خود را متناسب با نیروهای دشمن آماده و تجهیز کرده و به همراه خود به جنگ آورد. در این جنگ سپاه اسلام ۳۱۳ نفر (یک سوم) سپاه دشمن بود که عده ای از آنان پیاده نظام و برخی از آنان با اسب در میدان رزم شرکت داشتند به بیان ساده تر نیروهایی اسلام به دو بخش تقسیم می شد: الف - نیروهای زرهیب - نیروهای پیاده نظام هنگامی که پیامبر به نزدیکی چشمه بدر رسید یکی از نیروهای جاسوسی و اطلاعاتی دشمن را دستگیر کرد و اطلاعاتی کافی را از او دریافت نمود و از این مأمور اطلاعاتی دشمن،

اطلاعاتی از جهت تعداد و موقعیت و امکانات دشمن کسب نمود و سپس آن را زندانی کرد. حضرت جهت اطلاع بیشتر از وضعیت دشمن، دو نفر از ماءموران اطلاعاتی خود به نامهای بشیر بن ابی الرعبا و محمد بن ابی عمرو را جهت کسب اطلاع به سوی دشمن فرستاد. هنگامی که ماءموران اطلاعاتی به لب چشمه بدر رسیدند اسبان خود را مهار کردند و از آب چشمه نوشیدند و به کسب اطلاع مشغول شدند که ناگاه صحبتها و سر صدای دو زن از زنان بادیه نشین عرب را شنیدند که در نزدیک چشمه با هم نزاع می کردند، یکی از دو زن طلب خود را از دیگری تقاضا می کرد. بدهکار به وی گفت: فعلا مقدورم نیست، دیروز کاروان قریش در فلان منزل پیاده شده بودند و اکنون در راه هستند و فردا به سرچشمه وارد می شوند، من برای آنها کار می کنم و از اجرتم طلب شما را پرداخت می نمایم. ماءموران اطلاعاتی از مسیر کاروان قریش و زمان ورودشان آگاه شدند و جریان را محرمانه به خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گزارش کردند [۵۰]. بررسی اطلاعات ابی سفیانپس از بازگشت ماءموران اطلاعاتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ابوسفیان جهت شناسایی منطقه به نزدیکی چشمه بدر رسیده و شخصی به نام کسب الجهنی را ملاقات کرد و از وی پرسید: آیا از سپاه محمد خبری داری؟ جواب داد: خیر، ابوسفیان غضبناک شد و به لات و عزی سوگند یا کرد که اگر تو از سپاه اسلام خبر داشته و ما را آگاه نسازی مورد کینه ما قرار می خواهی گرفت. کسب سوگند یاد کرد که

من از سپاه محمد خبری ندارم، ولی قبل از شما دو نفر مرد آمدند و در کنار چشمه مقداری استراحت کرده و آب نوشیده و اسبهای خود را آب دادند و به عقب بازگشتند [۵۱]. ابوسفیان نگاهی به پهن اسبهای آنها انداخته و آنها را آزمایش کرد، در داخل پهن دانه های علف بود از دانه های علف تشخیص داد که از علف یثرب است و فهمید که این دو نفر از ماءموران اطلاعاتی سپاهیان اسلام بوده اند، پس سریعاً برگشته و سیر کاروان قریش را منحرف نموده و از راه ساحل بحر حرکت کرده و به سرعت منطقه را ترک کردند، و شخصی به نام ضمضم بن عمرو الغفاری را اجیر کرده و به سوی مکه را نه کرد تا اینکه قریش را از حمله سپاه اسلام آگاه نماید [۵۲]. یعقوبی می گوید: پیک ابوسفیان در مدت سه روز فاصله بین یثرب و مکه را پیمود و قریش را از حمله سپاه اسلام به کاروان قریش آگاه کرد [۵۳]. آماده شدن قریش در پی این خبر خود را آماده یک جنگ تمام عیار با سپاهیان اسلام کرده بودند، بزرگان قریش پیام دادند که همه باید در جنگ شرکت کنند و هر کس در این جنگ شرکت نکند خانه اش را بسوزانند و ثروتمندانی که توانایی جنگ را ندارند باید مقداری از ثروت خود را صرف تجهیزات نیروهای رزمی می نمایند. سران قریش هر یک به فراخور حالشان بودجه ای را جهت تجهیز نیروهای رزمی اختصاص دادند از جمله سهیل بن عمرو که پنجاه هزار دینار پرداخت نمود، در این جنگ عده ای از بنی هاشم چون

عباس بن عبدالمطلب و نوفل بن حرث بن عبدالمطلب و عقیل بن ابوطالب نیز شرکت کردند و در ضمن عده ای از زنان قریش را به همراه خود آوردند تا اینکه در میدان زرم طبل جنگ را به صدا درآوردند [۵۴]. چون مشرکین قریش به خدا ایمان نداشتند بدان لحاظ از جهت معنویت محرک نداشتند پس از زنان جهت تهییج سپاه استفاده می کردند زیرا زنان موجودات حساسی بودند و کارهای آنان به ویژه در میدان نبر در تهییج نیرو مؤثر بود و اختلاط زنان و مردان و نحوه طبل زدن آنها در تهییج نیرو اثر بسزایی داشت، و مردان را مجذوب خود می نمود و در پیشرفت جنگ اثر مثبتی داشت. نزول پیک وحی در بدرهنگامی که ابوسفیان مسیر کاروان را تغییر داد پیک وحی بر پیامبر نازل شده و او را از انحراف مسیر کاروان و ورود نیروهای کمکی برای کاروان قریش آگاه گردانید، [۵۵] پس حضرت قصد خویش را که تا آن لحظه از سران سپاه مخفی داشته بود آشکار نمود و با آنان به مشورت پرداخت و در کیفیت و بکارگیری نیروها با آنان تبادل نظر نمود. ابوبکر در مقابل حضرت ایستاد و عرضه داشت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله جنگ با قریش با این سپاه انبوه و نیروهای رزمی کار آزموده کار آسانی نیست، زیرا اینان ملتی هستند که تاکنون از هیچ قدرتی شکست نخورده اند، و ما نیز ساز و برگ نظامی و تجهیزات کافی و مناسب برای جنگ با آنان نداریم. پس از آن عمر بن خطاب ایستاد و نظر ابوبکر را تکرار کرده و تاءکید کرد،

پس مقدار در برابر حضرت ایستاده و به ندای حضرت لبیک گفته و عرضه داشت: انا قد آمنا بک و صدقناک و شهدنا ان ما جئت به حق من الله و لو امرتنا ان نخوض جمر القضاء و شوک الهراش خضنا معک و لا نقول لک ما قالت بنو اسرائیل لموسی: اذهب انت و ربک فقاتلا- انا معکهما قاعدون و لکنا نقول: اذهب انت و ربک فقاتلا انا معکما مقاتلون، فقال: احسن الله لک الجزاء [۵۶]. سعد بن معاذ که خود یکی از سرداران سپاه اسلام بود از قصد و نیت حضرت آگاه شد و فهمید که غرض حضرت از اعزام سپاه اسلام به میدان نبر با مشرکین همانا جنگ با آنهاست و نمی خواهد غنائم را بدون جنگ و غلبه از آنان استیفاء نماید، پس در برابر حضرت ایستاد و عرضه داشت: گویا شما قصد جنگ با قریش را دارید، حضرت در جواب فرمود: آری. سعد عرض کرد: بابی انت و امی یا رسول الله کانک اردتنا؟ قال: نعم، قال: فلعلک خرجت علی امر قد امرت بغیره قال: نعم، قال: بابی انت و امی یا رسول الله انا آمنا بک و صدقنا و نعلم ان کل ما قلت فهو من عند الله [۵۷]. هر دستوری که بفرماید ما در فرمان هستیم و از انجام آن کوتاهی نخواهیم کرد و هر مقدار که جهت تجهیز قوا نیاز به کمک باشد به ما از آن دریغ نمی کنیم زیرا مالی را که تو از ما می گیری فایده اش برای ما از اموالی که در دست ما باقی است بیشتر است. من اگر می دانستم که شما قصد جنگ

دارید بسیاری از مردان رزمی قبیله اوس را به همراه می آوردم، زیرا کسانی که از قبیله ما در یثرب ماندند و در این جبهه شرکت نکردند به خاطر ترس از جهاد نبود بلکه آنان از قصد سری شما آگاه نبودند و نمی دانستند که غرض نهایی از اعزام و تجهیز سپاه جنگ با مشرکین است [۵۸]. نکته ای که نباید از آن غفلت داشت، پنهان نگهداشتن و سری بودن قصد حمله است، بهترین شیوه جهت عدم توجه و آگاهی دشمن از سپاه اسلام این است که فرماندهان نظامی قصد نهایی را از نیروهای رزمی مخفی و پوشیده نگهدارند، زیرا در غیر این صورت، خواه ناخواه اسرار نظامی در بین سپاه اسلام و مردم نشر پیدا می کند و دشمن هم از طریق نیروهای اطلاعاتی خود آگاهی یافته و نسبت به آن تصمیم جدی و مناسبی را اتخاذ می نماید. بر همین اساس بود که پیامبر اکرم شیوه ای انحرافی را جهت انحراف افکار برگزید، در آغاز بیان داشت که قصد تصرف و محاصره قافله و کاروان تجاری قریش را دارد ولی بعد از آن که نیروها را به صحنه نبرد وارد کرد دستور جهاد را صادر فرمود. نکته دیگری که لازم به تذکر می باشد این است که فرمانده سپاه اسلام باید همیشه روحیه سلحشوری را در میان نیرو حفظ کند، حفظ روحیه سلحشوری شیوه های مختلفی را در بردارد: الف - نیروهای دشمن را در نظر سپاه کوچک جلوه دهد، به گونه ای که قدرت نیروهای رزمی دشمن در نظرها کوچک جلوه نماید. ب - از شجاعت و قدرت نیروهای رزمی سخن به میان آورد و آنها

را شجاع و دلیر توصیف نماید و دشمن را به زبونی و خواری یاد کند تا در نتیجه روحیه رزمی در نیروها تقویت شده و با عشق به پیروزی به صحنه جنگ وارد شوند براساس همین شیوه است که حضرت در جواب سخنان سعد بن معاذ فرمود: کانی بمصرع فلان ههنا و به مصرع ابی جهل و عتبه بن ربیعہ و شیبہ بن ربیعہ، ان الله وعدنی احدی الطائفین ولن یخلف الله وعده [۵۹]. بکارگیری مجدد اطلاعات در ابتدا باید گفت که مهمترین وسیله ای که جهت تقلیل تلفات و پیروزی جنگ بکار گرفته می شود بکارگیری نیرو و اطلاعاتی دقیق و قوی در جنگ است، زیرا فرماندهی سپاه اسلام ناگزیر است که برای مقابله با دشمن، موضع گیریهای نظامی، مقرر فرماندهی موقعیت نظامی، راههای ارتباطی، انبار تسلیحاتی، تعداد نیرو، و کیفیت آن اعم از زرهی و پیاده نظام آگاهی کامل یافته تا بتواند در بکارگیری سپاه اسلام کمال استفاده را نموده و با کمترین تلفات بزرگترین نتایج سیاسی و نظامی را به دست آورد. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در اکثر جنگها از این شیوه استفاده کرده است، در جنگ بدر هم از دو شیوه اطلاعات سری دشمن را کسب کرده و آنها را از سپاهیان اسلام مخفی داشته و به آنان کیفیت اخذ اطلاعات را آموزش می داد که از طریق بکارگیری نیروهای اطلاعاتی قوی مواضع استقرار دشمن و تعداد و کیفیت نیروهای دشمن را به دست می آورد، این دو شیوه عبارت بودند از: الف - از طریق نفوذ دادن نیروهای اطلاعاتی به مواضع دشمن - از طریق اسیر گرفتن از دشمن. هنگامی که

سپاه قریش به منطقه یمانیه رسیدند دو نفر از سربازان خود را جهت تهیه آب به بدر اعزام کردند، سپاهیان اسلام را دستگیر کرده و از اسم و نسب آنان بازپرسی نمودند، آنان نیز در جواب گفتند: ما از بردگان قریش هستیم، وقتی از تعداد و محل استقرار نیروهای قریش سؤال کردند آنان پاسخ مخفی دادند. سپاهیان اسلم در نحوه بازجویی برای کسب اطلاعاتی به آن دو پرخاش می کردند و در نتیجه ترس و وحشت بر اندام آن دو مستولی شده بود به طوری که نمی توانستند به گونه صحیح اخبار و اطلاعات را بیان نمایند حضرت این روش و شیوه را جهت اخذ اطلاعات مناسب نمی دانست و سپس شخصا از آنان بازجویی کرده و با روشی صحیح توانست اطلاعات لازم را کسب کند. حضرت پرسید: شما کیستید؟ گفتند: ما غلامان قریش هستیم، سپس پرسید: نیروهای شما چند نفرند؟ گفتند: نمی دانیم، حضرت پرسید: چند شتر می کشند؟ گفتند: نه یا ده شتر. حضرت از این طریق توانست تعداد نیروهای دشمن را کاملا حساب نماید و دریافت که تعداد نیروهای دشمن بین نهصد تا هزار نفر نفر می باشد زیرا قریش برای هر صد نفر یک شتر می کشتند [۶۰]. سپس پرسید چه کسانی از قبیله بنی هاشم در این جنگ شرکت کرده اند؟ گفتند: سه نفر: عباس بن عبدالمطلب، نوفل بن حارث و عقیل بن ابی طالب [۶۱]. آگاهی دشمن از دستگیری نیروهای اطلاعاتی: حضرت پس از اینکه اطلاعات نظامی را از نیروهای اطلاعاتی کسب کرد آنان را تا پایان نبرد زندانی نمود [۶۲] تا در نتیجه اسرار و اخبار نظامی

سپاه اسلام فاش نشده و دشمن بدان آگاه نگردد [۶۳]. این خبر به دست سران قریش رسید هنگامی که از این مسأله آگاه شدند وحشت زائدالوصفی بر نیروهای دشمن پدیدار گشت به طوری که آرامش خود را از دست دادند [۶۴]. بعضی از آنان تصریح کردند که ابوسفیان در این جنگ سهل انگاری کرده و بدون اینکه نیروهای اسلام را به طور دقیق ارزیابی کند و از اوضاع مسلمانان و نیرومندی سربازان وفادار اسلام خبر داشته باشد ما را برای جنگ با محمد و سپاهیانش فراخواند و ما را بر این نبرد تحریک کرده و نوید پیروزی را به همه ما داد. از جملاتی که عتبه بن ربیع و ابوالبختری با هم گفتگو می کردند این بود که: جنگ ما با سپاهیان اسلام تجاوز به خاک غیر است، و تجاوز همیشه محکوم به شکست است، سوگند به پروردگار وحشت و ترس از سپاه اسلام به گونه ای در من اثر گذاشته که نمی توانم پیش روی خود را نگاه کنم ما به این امید آمده بودیم که بتوانیم کاروان تجاری خود را از دستبرد و تعدی دشمن حفظ نماییم و هرگز در اندیشه جنگ و نبرد نبودیم، اما متأسفانه ابوسفیان بر اثر عدم اطلاعات نظامی و سیاسی کافی از منطقه ما را به یک جنگ تمام عیار فراخواند. من دوست داشتم که تمام ثروتهایی که از قبیله عبد مناف در این کاروان اندوخته شده است به یغما می رفت ولی ما به این سرزمین قدم نمی نهادیم [۶۵]. سرانجام ترس و وحشت از هیبت و شکوه سپاهیان اسلام باعث شد که غرور دشمن درهم شکسته

شود به طوری که خداوند در قرآن می فرماید: اذ یوحی ربک الی الملائکه انی معکم فثبتوا الذین آمنوا فالقی فی قلوب الذین کفروا الرعب فاضربوا فوق الاعناق و اضربوا منهم کل بنان [۶۶]. امدادهای غیبی: هنگامی که سپاهیان اسلام به نزدیکی سپاه دشمن رسیدند و از انبوه سپاه دشمن و تجهیزات نظامی و نیروهای رزمی و پشتوانه های اقتصادی آنها آگاه شدند، ترس و وحشت زائد الوصفیث سراپای آنها را فراگرفت به گونه ای که هر لحظه به دنبال شانه خالی کردن از زیر بار مسؤ ولیت جنگ بودند و از بیم و ترس اشک از چشمانشان سرازیر شده و از خداوند جهت ثبات در برابر دشمن یاری و کمک طلب می کردند. این وضعیت همچنان ادامه داشت تا اینکه خداوند این آیه را نازل فرمود: اذ تستغیثون ربکم فاستجاب لکم انی ممدکم بالف من الملائکه مردفین - و ما جعله الله الا بشری و لتطمئن به قلوبکم و ما النصر الا من عندالله ان الله عزیز حکیم [۶۷]. و نیز در آیه دیگری به یکی دیگر از الطاف خفیه الهی اشاره فرمود: آنجا که می فرماید: اذ یغشیکم النعاس امنه منه و ینزل علیکم من السماء ماء لیطهرکم به و یذهب عنکم رجز الشیطان [۶۸]. امدادهای غیبی به طور مرتب بر سپاهیان اسلام نازل می شد و از جمله امدادهای غیبی و کمکهای خداوند به رزمندگان همانا آماده نمودن زمینهای شنزار بود که در منطقه جنگی قرار داشت، این زمینها برای جنگیدن مناسب نبود چون ممکن بود که در هنگام نبرد پاهای رزمندگان در خاک و شنهای نرم فرو رفته و در نتیجه از کارآیی لازم برخوردار نباشند. خداوند

باران رحمت را فرستاد تا هم آنان را از کسالت روحی و معنوی درآورد، و هم زمین شنزار را برای عرصه نبرد آنان آماده نماید [۶۹]. مقدمات حمله: بدین ترتیب سپاهیان اسلام در برابر سپاهیان دشمن قرار گرفتند ترس شدیدی سراپای سپاهیان دشمن را فراگرفته بود، حضرت سپاه خود را صف آرایی نمود دسته ای را در طرف راست و دسته ای را در طرف چپ و خود در وسط لشکر قرار گرفت. حضرت دستورات لازم را جهت مقدمات حمله صادر نمود: الف - چشمه‌ایتان را به هم فشار دهید. ب - شما آغازگر جنگ نباشید. ج - هیچ کس حق ندارد با دیگری حرف بزند [۷۰]. حضرت در بند دوم فرمود شما آغازگر جنگ نباشید، چون آغازگر جنگ باغی (بغی کننده) است و در نظام الهی باغی و متجاوز محکوم به شکست است هنگامی که ابی جهل این منظره شگفت انگیز را از سپاهیان اسلام مشاهده کرد و از تعداد کمی آنان آگاه شد، با حال تمسخر گفت: تمام نیروهای رزمی سپاه رسول الله برای ما یک لقمه ای بیش نیست، غلامان و نوکران ما جهت قلع و قمع آنان کافی است و لزومی ندارد که سپاهیان ما برای مقابله با آنان وارد جنگ شوند [۷۱]. عتبه بن ربیعہ یکی از فرماندهان زبده قریش احتمال می داد که تعدادی از سپاهیان اسلام در کمین قرار گرفته باشند، لذا پیشنهاد کرد که قبل از آغاز عملیات نیروهای پشتیبانی سپاهیان اسلام و محل استقرار آنان به طور کامل شناسایی گردد تا در نتیجه بی توجهی غافلگیر نشویم. فرماندهان نظامی قریش یکی از مأموران اطلاعاتی خود را جهت کشف و ردیابی نیروهای

پشتیبانی احتمالی سپاهیان اسلام به غیب نیروهای سپاه اسلام فرستادند این شخص که یکی از شجاعان قریش بود سپاه اسلام را دور زد و از پشت جبهه به طور کامل شناسایی نمود و دریافت که سپاه اسلام جز همین ۳۱۳ نفر نیرو پشتیبانی دیگری ندارند، پس نتیجه اطلاعات خود را به سران سپاه قریش گزارش نمود. خلاصه گزارش را در چند جمله بیان می کنیم: اگر چه سپاهیان اسلام از نیروهای کمکی و پشتیبانی برخوردار نیستند ولی اینان تشنگان جنگ و جهاد هستند که از یثرب به این دیار آمده اند، سپاهی هستند که مرگ را همانند شربت خوشگوار بر دست گرفته اند. مگر آنان را نمی بینید که چگونه لب از سخن فرو بسته اند گویا اینان زبانشان لال است و زبانه از دهان بیرون آورده و بر دور لبان خویش می گردانند همانند کسی که شربت شیرین نوشیده و شیرینی آن بر لبانش مانده باشد. پناهگاه آنان شمشیرهایشان می باشد و فکر نمی کنم که آنها از صحنه جنگ عقب نشینی کنند مگر اینکه کشته شوند و اینان کشته نمی شوند مگر اینکه به تعداد خودشان از ما بکشند، بالاخره هر فکری که دارید هم اکنون انجام دهید [۷۲]. ابوجهل برخاسته و گفت: این حرفهای شما دروغ است، شما از سپاه محمد می ترسیدی به همین خاطر این سخنان را نزد ما مطرح می کنی. سرانجام سپاهیان اسلام آماده جنگ شدند و سپاه مشرکین هم در نقطه مقابل آنان صف آرایی نمودند، سپاهیان اسلام از وقوع جنگ و درگیری بیم داشتند و کثرت عده و عده سپاهیان قریش ترس و وحشت زائد الوصفی را به وجود آورده بود،

تا اینکه این آیه شریفه برای تسلیه قلب مسلمانان نازل شد: و ان جنحوا للسلم فاجنح لها و توکل علی الله انه هو السميع العليم [۷۳]. لکن خداوند می دانست که قریش به صلح حاضر نمی شود پس به وسیله این آیه شریفه دل مسلمانان را به دست آورد و بر قلب آنان طمأنینه و آرامش را حاکم نمود و آنان را طوری صف آرای نمود که مشرکین آنان را به وضوح مشاهده می کردند و این شیوه باعث رعب و وحشت شدیدی میان مشرکین شده بود [۷۴]. آغاز جنگدر هنگام جنگ آغاز جنگ پیامبر خدا دست به مناجات گشود و فرمود: بارالها! اگر این جمعیت اندک را به دست مشرکین هلاک کنی در پهنه زمین عبادت کننده نخواهی داشت و اگر مصلحت را در این است که عبادت نشوی پس عبادت نشو [۷۵] خداوند دعای رسولش را به اجابت رسانید و ملائک رحمت خویش را به صورت رزمندگان خستگی ناپذیر فرو فرستاد و آنان به یاری سپاهیان اسلام شتافتند [۷۶]. سرانجام بین سپاهیان اسلام و مشرکین قریش جنگ آغاز شد در این جنگ لشکر مشرکین به دست توانمند سپاهیان اسلام تار و مار گردید و هفتاد تن از نیروهای دشمن به هلاک رسیدند که ۲۶ تن از آنان به دست با کفایت حضرت علی و ۴۴ تن دیگر نیز توسط سایر رزمندگان به هلاکت رسیدند شهدای اسلام در جنگ بدر نه نفر بودند که یکی از آنان سعد بن خیشمه از نقبای رسول خدا صلی الله علیه و آله بود [۷۷]. در این جنگ ابوجهل فرمانده سپاه مشرکین به دست ابوعبدالله بن مسعود کشته شد

و عبدالله سر وی را به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد، حضرت به شکرانه این پیروزی سجده شکر به جای آورد [۷۸]. در این جنگ هفتاد تن دیگر نیز به اسارت نیروهای اسلام درآمدند [۷۹]، حضرت دو نفر از آنان را به قتل رسانید و مصمم بود که باقیمانده اسرا را نیز به قتل برساند اما مسلمانان عرضه داشتند: یا رسول الله اگر مصلحت است اینها را گردن زن و از آنها فدیة بگیر که بدین سبب وضع نابسامان مسلمین ترمیم شود. حضرت فرمود: اگر از اسرای مشرکین فدیة بگیریم باید در جنگ احد که در سال بعد شروع خواهد شد، معادل آن کشته و اسیر بدهیم آیا به این امر راضی هستید؟ مسلمانان این خسارت را به علت فقر مالی و تهیدستی پذیرفتند، پس پیامبر از کشتن ۶۸ نفر دیگر صرف نظر نموده و از آنان فدیة گرفت و آزاد کرد [۸۰]. عباس بن عبدالمطلب و عقبل بن ابی طالب هر دو در جنگ بدر اسیر شدند که حضرت از آنان فدیة گرفته و آنان را آزاد نمود و این دو پس از آزادی اسلام را پذیرفتند، عباس بن عبدالمطلب پس از پذیرش اسلام به مکه بازگشت و در میان مشرکین به زندگی خویش ادامه داد و دین خویش را از قریش مخفی نموده و تقیه می کرد، در این مدت عباس بن عبدالمطلب به عنوان یک مأمور اطلاعاتی اخبار و نقشه های قریش را کسب نموده و به مدینه اطلاع می داد [۸۱]. جنگ بدر با پیروزی سپاهیان اسلام به پایان رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله

غنائم جنگ را میان رزمندگان و سپاهیان اسلام تقسیم نمود و بدین وسیله بخشی از حفره های اقتصادی سپاهیان اسلام پر و اشباع گردید، در این جنگ عده زیادی از رؤسا و فرماندهان زبده نظامی دشمن به دست توانمند سپاهیان اسلام به هلاکت رسیدند، این کشتگان عبارت بودند از: ۱- ابوجهل بن هشام ۲- عتبه بن ربیعہ ۳- شیبہ بن ربیعہ ۴- نوفل بن خویلد ۵- سهیل بن عمرو ۶- نصر بن الحارث بن کلده ۷- عقبه بن ابی معیط و پسران حجاج عوامل پیروزی قسمتی از آیات قرآن به خصوص در سوره انفال در مورد جنگ بدر بیان گردیده که نکاتی از عوامل پیروزی مسلمانان را بیان می کند. این عوامل عبارتند از: ۱- نحوه مقابله با دشمن ۲- نصرتها و امدادهای غیبی ۳- عقب نشینی نکردن از برابر دشمن ۴- کوچک شمردن سپاه دشمن در نظر سپاه اسلام ۵- عدم اختلاف سپاهیان اسلام با یکدیگر ۶- همراهی ملائک با سپاهیان اسلام در حین جنگ ۷- غرور نداشتن در برابر پیروزیهای سپاهیان اسلام ۸- نسبت دادن پیروزیها به خداوند و شکستها به خود ۹- به نام خدا و برای احیاء قوانین الهی به سوی دشمن نشانه رفتن. خداوند دعای بنده محبوبش را مستجاب کرد و سپاهی از ملائک را به صورت انسانهای ملبس به لباس سفید فرو فرستاد و در پی نتیجه کمک و امداد نیروهای غیبی بخشی از سپاهیان اسلام به صحنه عملیات وارد شدن و هوازن را شکست دادند و مجموعه ثروتهایی که از خانه های خود جهت تاءمین بودجه نظامی به صحنه جنگ آورده بودند به انضمام زنان و کودکانشان به غنیمت سپاهیان اسلام درآمد. لذا خداوند

در ذیل همین آیه شریفه می فرماید: ثم انزل الله سکینه علی رسوله و علی المؤمنین و انزل جنودا لم تروها و عذب الذین کفروا و ذلك جزاء الکافرین [۸۲]. نکته: از ظاهر آیه شریفه استفاده می شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله ۸۰ سربه داشته است و هر جا که سپاهیان اسلام به پیروزی دست یافته اند دست توانمند خداوند متعال مشهود بوده است لذا خداوند در کلیه مواطن پیروزیهای سپاه اسلام را به نصرتهای خود پیوند می دهد. جنگهای پیامبر دو گروه را در بر داشت: مشرکین و اهل کتاب. دسته اول - مشرکین: وظائف مجاهدان در راه خدا این است که تا زمانی که مشرکین توحید و نبوت را پذیرا نشده اند با آنها به نبرد ادامه دهند، این مشروعیت علی الدوام است مگر به خاطر شرائط و مناسباتی که در حکومت اسلامی به وجود بیاید که در این صورت به خاطر ضعف و عدم توانایی مسلمین باید از ادامه نبرد با مشرکین خودداری نمود، مسأله نیاز به بحث مفصلی دارد که مجال آن در اینجا تناسب ندارد. دسته دوم - اهل کتاب: چون اهل کتاب معتقد به توحید و معاد و نبوت هستند وظیفه حکومت اسلامی نسبت به آنان این است که با آنان قرار و پیمان همکاری ببندد که این قرارداد در اسلام به نام قرار ذمه معروف است. ۱ - نحوه مقابله با دشمن: خداوند در قرآن می فرماید: و لقد نصرکم الله فی مواطن کثیره و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرکم فلم تغن عنکم شیئا و ضاقت علیکم الارض بما رحبت ثم ولیتم مدبرین [۸۳]. در پی فرار نیروهای

سپاه اسلام از برابر هوازن، هرچه پیامبر خدا آنان را فرا خواند به جبهه بازنگشتند، در این نبرد خونین علی بن ابیطالب با عده قلیلی از سپاهیان اسلام در برابر دشمن مقاومت کردند، رسول الله صلی الله علیه و آله متاثر شد دستها را به نیایش بلند کرد و فرمود: اللهم لك الحمد و اليك المشتكى و انت المستعان [۸۴] سپس فرمود: اللهم ان تهلك هذه العصابة لم تعبد و ان شئت ان لاتعبد لاتعبد. ۲ - کوچک شمردن سپاه دشمن در نظر سپاه اسلام: از جمله عواملی که در پیروزی جنگ دخالت مستقیمی دارد این است که خداوند بزرگ انبوه دشمن را در نظر سپاهیان اسلام به صورت نیرو و جمعیت اندکی جلوه می دهد، کم نشان دادن دشمن سبب می شود که سپاهیان اسلام رعب و وحشت را به خود راه ندهند و با کمال قدرت وارد صحنه نبرد شوند که خداوند این نکته را در ضمن این آیه شریفه می فرماید: اذ یریکهم الله فی منامک قلیلا ولو اراکهم کثیرا لفشتم و لتنازعتم فی الامر ولكن الله سلم انه علیم بذات الصدور [۸۵]. نکته ای که از این آیه شریفه استفاده می شود این است که همیشه ترس و وحشت عامل عقب نشینی از برابر دشمن است، کسانی که از ایمان والایی برخوردار نیستند و به خدا توکل نمی کنند در برابر انبوه دشمن خود را می بازند، بنابراین برای عقب نشینی و عدم ورود به جنگ با یکدیگر عقیده و ایده اختلاف پیدا می کنند و هر جا که اختلاف شد شکست قطعی را به دنبال خواهد داشت. نکته دیگر این است که خداوند

سپاهیان اسلام را در نظر دشمن کوچک جلوه می دهد چون سپاه دشمن مغرور شده و با حال به جنگ می پردازد و هر جا که غرور باشد به دنبال آن تجاوز می آید و تجاوز خواه و ناخواه منجر به شکست می شود. این مطلب را خداوند در قرآن کریم بیان می دارد: و اذ یریکموهم اذ التقیم فی اعینکم قلیلا و یقللکم فی اعینهم لیقضی الله امرا کان مفعولا [۸۶]. ۳- صبر و ثبات در برابر دشمن خداوند در قرآن می فرماید: یا ایها الذین آمنوا اذا لقیم فئه فاثبتوا و اذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون و اطیعوا الله و رسوله و لاتنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم و اصبروا ان الله مع الصابین [۸۷]. نکته ای که از این آیه شریفه استفاده می شود این است که ثبات قدم و استوار ماندن در مقابل دشمن باید به گونه ای باشد که نظامیان اسلام را به اسلام و عقاید ناب آن آموزش دهند که هیچگاه از دشمن نهراسند و با شجاعت و صلابت در برابر دشمن مقاومت نمایند. نکته دیگر این است که مسلمانان در میدان جنگ از اختلافات فکری و عقیدتی پرهیز نمایند زیرا اگر اختلافات سلیقه ای و عقیدتی در بین نیرو پدیدار خواه ناخواه عزم نیرو سست شده و در نتیجه انسجام نیرو از هم گسیخته خواهد شد و در بین نتیجه شوکت و عظمت سپاه در هم فرو می ریزد. نکته دیگر این است که مسلمانان در برابر حملات دشمن و سختیهایی که در میدان نبرد رخ می دهد صابر و بردبار باشند زیرا خداوند با صابران است. ۴- نزول ملائک: خداوند در قرآن می

فرماید: و لوتری اذ يتوفى الذين كفروا الملائكة يضربون وجوههم و ادبارهم و ذوقوا عذاب الحريق [۸۸]. ۵ - نسبت دادن پیروزیها به خداوند خداوند در قرآن می فرماید: فلم تقتلوهم ولكن الله قتلهم و ما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمی [۸۹]. نکته ای که از این آیه شریفه استفاده می شود این است که پیروزیهایی که در جنگ بدر برای سپاهیان اسلام به وقوع پیوست در پرتو نصرتها و امدادهای غیبی بود، آنجا که خداوند می فرماید: شما آنها را که به هلاکت رسیدند به هلاکت نرساندید بلکه ما بودیم که آنها را می کشتیم، از شما رها کردن شمشیر بود اما هدایت آن و فرود آمدن آن بر فرق دشمن از جانب ما بود و آنگاه که تو تیر را به طرف دشمن رها کردی تو نبودی بلکه خدا بود که تیرها را به هدف دشمن نشانه می رفت.

ماجرای بنی قینقاع

این جنگ در تاریخ ۱۵ شوال سال دوم هجرت پس از گذشت ۲۵ روز از جنگ بدر آغاز گردید. بعد از پیروزی مسلمین در جنگ بدر خبر پیروزی آنان منطقه یثرب را فراگرفت این پیروزی چشمگیر بر یهودیان به ویژه یهودیان بنی قینقاع بسیار سنگین تمام شد و از این پیروزی بسیار ناراحت شدند، در ابتدا پیروزی مسلمین را به باد تمسخر گرفتند و سپس به ایذاء و آزار مسلمین پرداختند. پس از مدتی معاهده ای را که پیامبر بسته بودند نقض کردند، یهودیان بنی قینقاع جزء اولیه قبیله یهودیان بودند که پیمان خود را نقض کرده بودند، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را نقض پیمان یهودیان بنی قینقاع مطلع گردید به بازار

بنی قینقاع که بازار طلا- و جواهرات بود رفته و آنان را جمع نمود سپس آنان را مورد نصیحت و اندرز قرار داد و به آنان گوشزد کرد که از کینه توزی علیه اسلام دست بردارند و مسلمانان را اذیت و آزار نرسانند و به قوانین و مفاد پیمان صلح احترام بگذارند و از شکستی که بر سپاه قریش وارد شد عبرت بگیرند تا در نتیجه به سرنوشت آنان دچار نشوند. یهودیان بنی قینقاع فرمایشات رسول خدا صلی الله علیه و آله را نادیده گرفته و در جواب گفتند: یا محمد! اگر در جنگ بدر پیروز شدی به این خاطر بود که مشرکین مردان جنگی و کارآزموده ای نبودند، لکن ما مردان میدان نبر هستیم و از نیروهای کارآزموده فراوانی برخورداریم، هنگامی که وارد نبر شدیم، معلوم می شود که بازنده جنگ چه کسی خواهد بود [۹۰]. سیاست پیامبر اقتصاد می کرد که با آنان به مدارا و حسن جوار برخورد کند ولی در عین حال تمام کارهای آنان را به دقت زیر نظر داشت، مسلمانان هم به پیروی از سیاست رسول خدا صلی الله علیه و آله با یهودیان بنی قینقاع رفتار متناسب داشتند و از هر گونه برخورد و درگیری با آنان حذر می کردند. اما روزی یکی از زنان مسلمانان با حجاب اسلامی جهت خرید طلا و جواهر به بازار بنی قینقاع رفته و به مغازه یکی از جواهر فروشان داخل شد مقابل فروشنده نشسته و جواهراتی را جهت خرید گناه می کرد تا جنس مرغوب مورد نظر خود را انتخاب نماید. عده ای از یهودیان با سوء استفاده از موقعیت، چادر را از سرش کشیدند

تا اندام و مظاهر جمال او نمایان گردید و بدین وسیله به امیال شیطانی خود دست یابند، آن زن دستان خویش را بر چهره گرفته بود و از خود دفاع می کرد زیرا آنان می خواستند او را تماشا کنند. در این حین یکی از یهودیان پیراهن آن زن را از عقب به هم گره زد، هنگامی که آن زن از جای خود برخاست مظاهر زیبا و ناموس وی هویدا شد، یهودیان از این وضع لذت می بردند و به یکدیگر چشمک می زدند و از روی خوشحالی به رقص و پایکوبی پرداخته و کف می زدند و آن زن را اذیت و آزار می رسانیدند. زن مسلمان فریاد برآورد و از مسلمانان یاری خواست، یکی از مسلمانان که در آنجا بود وقتی صدای ناله آن زن مسلمان را شنید به یاری اش شتافت و به آن زرگر یهود که عامل این صحنه خلاف اسلامی بود حمله برده و او را از پای درآورد، یهودیان بنی قینقاع هم به آن شخص مسلمان حمله برده و او را کشتند. بدین ترتیب یهودیان با این عمل زشت پیمان خود را با رسول خدا صلی الله علیه و آله شکستند و زمینه یک جنگ تمام عیار بین مسلمانان بنی قینقاع فراهم گردید. هنگامی که پیامبر اکرم از جریان آگاه شد سپاه اسلام را به فرماندهی ابولبابه آماده کرد و با تاکتیکهای ویژه قلعه بنی قینقاع را - که از قلعه های محکم یهود بود - به محاصره کامل درآورد. یهودیان بنی قینقاع که در داخل قلعه محاصره شده بودند در سنگرهای داخل قلعه مستقر شدند، پس از گذشت ۱۵ روز از مدت

محاصره عرصه بر یهودیان به تنگ آمد و ناچار شدند که بدون هیچ قید و شرط تسلیم حکومت اسلامی شوند، زیرا آنان امید داشتند که یهودیان خارج قلعه به کمک آنان بیوندند ولی امید آن ها به یأس مبدل گردید، زیرا یهودیان اطراف مدینه از عواقب و پیامدهای بعدی می ترسیدند و لذا به کمک آنان اقدام نکردند. پس از تسلیم شدن یهودیان بنی قینقاع، پیامبر بنا داشت که همه آنان را گردن بزند و زنان و فرزندان آنان را اسیر نموده و اموالشان را به عنوان غنیمت تصرف نماید. عبدالله بن ابی بکر سر کرده منافقین با یهودیان بنی قینقاع هم پیمان بود خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف شد و از حضرت تقاضا کرد که آنان را عفو عمو می کند و از کشتن آنان صرف نظر کند. پیامبر اکرم تقاضای عبدالله بن ابی را در مورد یهودیان بنی قینقاع پذیرفت ولی شرط نمود که آنان از مدینه خارج شده و در جوار مسلمانان زندگی نکنند، یهودیان این شرط را پذیرفته و از مدینه خارج شده و به دیار اذرعاع [۹۱] کوچ نمودند و مدتی نگذاشت که همه آنان به هلاکت رسیدند [۹۲].

رویدادهای سال سوم و چهارم هجرت

جنگ احد

بررسی جنگ احد از ابعاد سیاسی و نظامی: پس از گذشت یک سال از دو پیروزی مهم جنگ بدر و بنی قینقاع، جنگ احد آغاز شد، یکی از علل پیدایش جنگ احد شکست مشرکین و یهود و در دو غزوه بدر و بنی قینقاع بود، شرک به صورت حقد و کینه در دل‌های آنان راه یافته بود. پس از اینکه مشرکین در جنگ بدر شکست خوردند و به سوی مکه

بازگشتند ابوسفیان رئیس قریش مشرکین را جمع نموده و بیانیه ای را بدین مضمون صادر کرد: کسانی که در این جنگ (بدر) کشته داده اند حق ندارند بر کشتگان خود عزاداری کنند و بر آنان اشک ماتم بریزند زیرا گریه بر کشتگان عقده ها را پاره می کند و کینه هایی را که از محمد و یارانش به دل گرفته ایم از دل بیرون خواهد آمد و روح انتقام جویی از مردم گرفته خواهد شد و آنان دیگر در جنگ علیه مسلمانان شرکت نمی کنند. سخن ابوسفیان در میان قریش تاءثیر به سزایی گذاشت بدین لحاظ قریش سخنان ابوسفیان را پذیرفته و در طول یک سال خود را جهت یک جنگ تمام عیار با تجهیزات و امکانات بالایی آماده نمودند و در پی این تصمیم نیروهای جنگی خود را در تیپهای مستقل و گردانهای احتیاط آماده نبر کردند و زمینه حمله گسترده را به یثرب - مدینه الرسول که در آن عصر به مرکز حکومت اسلامی تبدیل شده بود - آماده نمودند. در جلسه مشورتی که سران مشرکین در دارالندوه تشکیل داده بودند تصمیم بر این شد که هزینه جنگ - که حدود ۵۰ هزار دینار تخمین زده می شد - از سود تجارتنی قافله ابی سفیان که در سالهای گذشته با موفقیت حاصل شده بود پرداخت گردد. ابوسفیان هزینه سپاه را پذیرفت و به عنوان فرماندهی کل سپاه مشرکین قریش انتخاب گردید، چون او در ترتیب نیرو و تنظیم و فرماندهی نظامی بسیار زبر دست و زیرک و نیرومند بود و از اطلاعات نظامی و سیاسی خاصی برخوردار بود و با فرماندهان زبده نظامی رابطه دوستی

تنگاتنگی داشت. نظریه: به نظر می‌رسد که دشمن در طی یک سال که از جنگ بدر گذشت نیروهای اطلاعاتی خود را جهت شناسایی مناطق آسیب پذیر در مدینه به کار گرفته و از راههای نفوذی به داخل مدینه کاملاً آگاه شد و بر طبق اطلاعات صحیح و نقشه های نظامی دقیق به مدینه حمله نمودند. بی جهت نبود که سپاه مشرکین در پشت کوههای احد موضع گرفته بودند و فرماندهی نیروهای زرهی خود را به خالد بن ولید که یکی از زبده ترین فرماندهان سپاه مشرکین بود واگذار کنند و در پشت سپاه اسلام مستقر نمایند. بنابراین مسئولیت فرماندهی در نظام اسلامی این است که پیش از آغاز عملیات از محل استقرار دشمن و راههای نفوذی و رفع موانع ایدائی آن اطلاعات لازم را به دست آورده و با اصول سیاسی و نظامی خاصی به دشمن حمله نمایند، زیرا در هر جنگی مسأله پیروزی و شکست مطرح است و شکست و پیروزی نظامی شکست و پیروزی سیاسی را به دنبال دارد. نقش زنان مشرکین در جنگ احد مشرکین در این جنگ عده ای از زنان خویش را همراه خود، به جبهه آوردند، این زنان نقشهای مهمی را در جنگ ایفا می کردند: الف - کشته هایی را که در جنگ بدر داده بودن را به یاد سپاهیان می آوردند تا حس انتقام جویی آنان را تحریک و فزونی بخشیده و آنان را در ادامه جنگ ترغیب نمایند به طوری که بتوانند در برابر سپاهیان اسلام شجاعانه، به نبرد ادامه دهند و از زیر بار جنگ شانه خالی نکنند. ب - هر گاه شخصی از نیروهای مشرکین از میدان جنگ عقب نشینی

می کرد سرمه دانهایی را که به همراه داشتند به آنان می داند، و این نشانه آن بود که هر کس از برابر دشمن فرار کند زن است، پس بایستی در خانه بماند، این حرکت باعث می شد که نیروهای مشرکین در خود احساس غیرت نموده و از برابر سپاهیان اسلام عقب نشینی نکنند و تمام توان رزمی خود را در برابر سپاهیان اسلام به کار بندند. ج - هرگاه نیروهای دشمن نتوانستند مقاومت کنند و از ترس به عقب بازگشتند آنان را به استقامت وادارند. د- مجروحین و زخم خوردگان در جنگ را پرستاری و مداوا نمایند [۹۳]. به طور کلی نقش زنان در میدان رزم بسیار با اهمیت بود زیرا آنان به خاطر طبیعت ظریف و لطیفی که داشتند اثر خاصی را در مردان می گذاشتند و مردان را نسبت به اهدافشان تهییج می نمودند و با استفاده از زیرکی خاصشان وقایع جنگ را جهت آنان برخلاف واقع نشان می دادند [۹۴]. «ابوسفیان و تقسیم نیرو: ابوسفیان بن حرب فرمانده سپاه مشرکین نیروهای تحت فرماندهی خویش را به سه دسته تقسیم نمود، دسته ای حدود ۲۰۰ اسب سوار را تحت فرماندهی خالد بن ولید قرار داد تا در پشت دره های عینین مستقر شوند، وظیفه این گروه این بود که پس از درگیری و وقوع جنگ بین سپاه مشرکین و اسلام به دفاع از نیروهای پیاده از پشت سر سپاه اسلام و حمله ور شده و سپاه اسلام را غافلگیر کنند و آنان را به محاصره کامل درآوردند [۹۵] دسته دیگر از سواره نظام ها را تحت فرماندهی عکرمه بن ابی جهل قرار داد تا در

سمت چپ جبهه مستقر شده و جنگ را آغاز کنند [۹۶]. دسته دیگری از نیروهای پیاده نظام را تحت فرماندهی صفوان بن امیه قرار داد، این دسته از قویترین نیروها بود و وظیفه آن پشتیبانی از کلیه نیروهای نظامی مستقر در جبهه (پیاده نظام و سواره نظام) بود، ابوسفیان که فرماندهی کل قوای مشرکین را به عهده داشت مقر فرماندهی را در وسط نیروها اتخاذ کرد و بدین ترتیب مقدمات جنگ را فراهم نمود. جایگاه حفاظت و اطلاعات عباس بن عبدالمطلب: در فصل پیشین گفته شد که پس از پیروزی سپاهیان اسلام در جنگ بدر، بخشی از نیروهای دشمن به اسارت سپاهیان اسلام درآمد که در میان این اسرا عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر هم به چشم می خورد. او بعد از اسارت به پیامبر ایمان آورد و به دستور پیامبر به مکه بازگشت لکن ایمان خود را از مشرکین پنهان نگاه می داشت. او در بین مشرکین نقش یک مأمور اطلاعاتی را داشت و مسائل مختلف و تصمیماتی را که دشمن علیه اسلام می گرفت به حضرت اطلاع می داد، لذا پس از آگاهی از نقشه مشرکین در مورد حمله به مدینه، موضوع را در نامه ای محرمانه نوشته و توسط شخص مورد اعتمادش به مدینه فرستاد و در آن نامه شرح کاملی از نحوه حمله دشمن به شهر مدینه را نوشته بود که تمام زوایا و خصوصیات و نقشه کامل جنگی دشمن را در برداشت. فرستاده عباس بن عبدالمطلب به مدت سه روز راه بین مدینه و مکه را پیمود و هنگامی که به محله قباء رسید نامه را به پیامبر تسلیم نمود، با توجه به اینکه پیامبر

اکرم در مدینه محله بنی النجار زندگی می کرد و در محله قبا نامه را از دست فرستاده عباس گرفت، چنین برداشت می شود که پیامبر قبلا- از این موضوع باخبر بوده و بدان جهت محل ملاقات را در مسجد قبا قرار داده بود. یعقوبی در تاریخ خود می نویسد: در جنگ بدر پیامبر دو نفر از اسرای قریش به نامهای عتبه بن ابی معیط و نضر بن حارث را کشته و سپس از بقیه اسرا فدیة گرفته و آنان را آزاد نمود، از جمله این اسرا عباس بن عبدالمطلب و دو تن از برادرزاده های خود به نامهای عقبیل بن ابی طالب و نوفل بن حارث و عده ای دیگر از بنی هاشم بودند. پیامبر از آنان تقاضای فدیة کرد، عباس گفت: فعلا مالی به همراه ندارم، اگر مصلحت باشد از دیگران پولی قرض گرفته و خودم را آزاد می کنم سپس دین خویش را به آنان ادا خواهم کرد، حضرت فرمود: پس آن پولی را که پیش همسرت ام الفضل گذاشتی چه شد؟ عباس از این سخن بسیار تعجب کرده و در جواب گفت: سوگند به آن خدایی که تو را فرستاده، هیچ کس جز من و همسرم از این خبر اطلاع نداشت، پس گواهی می دهم که تو رسول خدایی. آنگاه هفتاد ادقیه به حضرت پرداخت و سایر حلیفان را آزاد کرد [۹۷]. مشورت و نتیجه آن: پس از گزارش عباس بن عبدالمطلب به پیامبر، حضرت اصحاب و یارانش را گرد آورد و گزارش را برای آن ها بازگو کرد و آنان از مقاصد شوم دشمن آگاه گردانید، پس خطبه ای خواند و

در ضمن آن خطابه مسلمانان را به جهاد ترغیب نمود و از سکونت در خانه ها و شانه خالی کردن از زیر مسؤ ولایت جهاد برحذر داشت، آنگاه کیفیت دفاع را در میان اصحاب به مشورت نهاد [۹۸]. برخی از کسانی که به جهاد تمایل نداشتند بهانه جویی نمودند، عبدالله بن ابی خزر جی [۹۹] - نماینده قبیله خزرج - برخاسته و عرض کرد: یا رسول الله بهتر است که در مدینه بمانیم و دشمن را به داخل شهر فرا خوانیم و در جنگ خیابانی بر دشمن پیروز خواهیم شد، زیرا اگر به این طرح عمل شود از طرفی داخل منزلهایمان در سنگرهای محکم و استوار قرار داریم و از طرفی دیگر زنان و فرزندان ما به عنوان نیروی پشتیبانی از ما دفاع خواهند کرد، و چون دشمن از وضع داخلی شهر آگاهی ندارد شکست خورده و با تحمل شکست منطقه را ترک می کند [۱۰۰]. نظریه: طرح این نظریه به خاطر این بود که پیامبر اکرم را از رفتن به جبهه باز دارد و زمینه شکست سپاهیان اسلام را فراهم نماید، چون اگر دشمن به شهر مدینه حمله می نمود به طور حتم نوامیس مسلمین و زنان و کودکان از تعرض دشمن در امان و امنیت باقی نمی ماندند. کلام امیر مؤ منان - حضرت علی - گویای این امر می باشد که می فرماید: ما غزی قوم فی عقر دارهم الا ذلوا هیچ قومی نبرد به داخل خانه های آنها راه پیدا نکرد مگر اینکه با ذلت آنها همراه بود. بنابراین اگر جنگ به داخل شهر کشیده می شد منافقین دست از یاری سپاهیان اسلام برمی داشتند

کما اینکه این مسأله در بسیاری از جنگها به وقوع پیوسته است. آنگاه سعد بن معاذ - نماینده قبیله اوس - برخاسته و عرض کرد: یا رسول الله زمانی که ما بت پرست بودیم هیچ قدرت عربی به ما طمع پیدا نمی کرد و از نیرومندی و شجاعت و جنگجویی ما بیم داشت، اکنون که اسلام آورده و آستان ربوبی را می ستاییم و شخصیتی چون شما در بین ما است از آنان نمی هراسیم، ما نظریه عبدالله بن ابی را نمی پسندیم، و نظریه ما این است که از شهر خارج شده و در خارج شهر با دشمن درگیر شویم ما تابع نظر و فرمان شما هستیم. حضرت نظریه سعد بن معاذ را پسندید و پذیرفت در نتیجه بین دو قبیله اوس و خزرج اختلاف در گرفت و قبیله خزرج در جنگ شرکت نکردند حضرت با نیروی کمی به تعداد ۷۰۰ نفر به جبهه عازم شد [۱۰۱]. ترتیب سپاه رسول خدا صلی الله علیه و آله نیروها را به تناسب در مناطق مختلف نبرد مستقر کرد و دستورات لازم را به آنان گوشزد نمود و پرچم فرماندهی را به دست توانای علی - علیه السلام - داد، قبل از اینکه نیروها را در منطقه سوق الجیشی، مستقر نماید از منطقه عملیاتی شناسایی کاملی انجام داد و مناطق آسیب پذیر را بررسی کرده و راههای نفوذ دشمن را به دست آورد سپس سپاهیان اسلام را در مقابل دشمن صف آرای کرد. ابوسفیان هم یک تیپ از نیروهای زرهی خود را تحت فرماندهی خالد بن ولید در پشت دره های عینین مستقر کرد، این منطقه از جمله مناطق حساسی بود که دشمن می توانست

به داخل سپاه اسلام نفوذ پیدا کند، در این منطقه دو تپه مشرف به هم قرار داشت که با نیروی اندک جلوگیری از نیروهای زیاد دشمن ممکن بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله یک گردان از نیروهای خود به تعداد ۵۰ نفر را به فرماندهی عبدالله بن جبیر را در این دره مستقر کرد و سفارشات لازم را نمود و فرمود: دره را به طور کامل حفاظت نموده و از نفوذ دشمن جلوگیری کنید، حتی اگر دیدید که همه ما کشته شدیم و دشمن تا مدینه ما را تعقیب نمود دفاع از تنگه را رها نکنید و اگر هم دشمن را منهزم نموده و تا مکه به تعقیب آنان پرداختیم این تنگه را ترک نکنید [۱۰۲]. نقش علی - علیه السلام - در احدهنگامی که جنگ شروع شد یکی از فرماندهان سپاه قریش به نام طلحه بن ابی طلحه العودی از اولاد عبدالذار به میدان رزم آمده و در برابر سپاه اسلام جولان کرده و مرد جنگی را به مبارزه می طلبید، تنها کسی که ندای او را پاسخ داد حضرت علی - علیه السلام - بود. طلحه نگاهی تمسخرآمیز، به چهره حضرت انداخته و از کوچکی و جوانی او تعجب کرد و صدا زد: پسرم اسمت چیست؟ در جواب فرمود: انا علی بن ابی طالب - علیه السلام - طلحه گفت: من از اول فهمیدم که جز تو که با شمشیر کشته می جنگی کسی یارای مبارزه با من را نداشت. آنگاه به خیال خام خود حضرت را غافلگیر نموده و شمشیر را به طرف حضرت فرود آورد، حضرت به وسیله سپر شمشیر او را

منحرف کرده و از خود دور ساخت پس از آن به یک ضربت شمشیر هر دو پای او را قطع کرد، طلحه به پشت افتاد و پرچم فرماندهی از کفش نقش بر زمین شد آنگاه حضرت بر روی سینه اش نشست که گردن او را جدا کند، طلحه حضرت را به خویشاوندی نسبی که بینشان بود سوگند داد حضرت خواهش او را پذیرفت و از کشتن وی صرف نظر کرد، مسلمین به وی اعتراض کردند که چرا او را نکشتی؟ حضرت در جواب فرمود: همین ضربه ای را که به او وارد کردم تا آخر عمر او را از قدرت رزمی ساقط کرد [۱۰۳]. پس از آن پرچم فرماندهی را فرزندش و به میدان رزم آمد، حضرت علی - علیه السلام - او را نیز نقش بر زمین کرد، سپس عثمان بن ابی طلحه پرچم را گرفت حضرت او را نیز از پای درآورد، پرچم را حارث بن ابی طلحه برداشت حضرت او را نیز کشت. پس از آن ابوعدیز بن عثمان و عبدالله بن جمیل و ارطاه بن شرحبیل و غلام طلحه هر یک از پس از دیگری در برابر حضرت ظاهر شدند و به دست توانمند حضرت علی - علیه السلام - به هلاکت رسیدند، سرانجام عمره دخت عقلمه از زنان قریش پرچم را برداشته و به علامت شکست درهم پیچید و صحنه نبرد را ترک کرد [۱۰۴]. بالاخره هنگامی که جنگ شروع شد، مسلمانان با کمک و امدادهای غیبی و با شجاعت بی نظیر به دشمن حمله ور شدند، سپاه دشمن شکست سنگینی خورده و هر یک از سربازان دشمن پا به فرار

گذاشته و به عقب باز می گشتند و وسائل و تجهیزات جنگی را رها کرده و به دنبال محلی امن می رفتند. این شکست به قدری سنگین بود که عتبه و هند دو تن از زنان قریش سرمه هایی را به دست گرفته و به هر کس که از میدان جنگ فرار می کرد به سویش رفته و سرمه را به او تعارف می کردند این تعارف نشانه این بود که شما غیرت جنگ ندارید و برای اداره امور خانه سزاوار ترید، زیرا اداره جنگ و مقابله با سپاهیان اسلام به مردان نیاز دارد در نتیجه در همان ابتدای جنگ سپاه مشرکین شکست سخت و فاحشی را متحمل شدند و صحنه نبرد را ترک نمودند و به سوی کوهها و دره های احد پا به فرار گذاشتند. صحنه نبرد از دشمن تخلیه شد و سپاهیان اسلام به جمع آوری غنائم پرداختند. نتایج تخلف از دستورات فرماندهی همان طور که قبلاً گذشت گردان رزمی تحت فرماندهی عبدالله ابن جبیر مسؤل و لیت حفاظت از دره های عینین را به عهده داشت، وظیفه این نیرو نگهداری از گلوگاه و تنها راه نفوذ دشمن بود که بر اساس اصول نظامی برای پیروزی حفاظت از این دره امری لازم و ضروری به حساب می آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله هم نکات لازم و تاکتیکیهای نظامی را به آنان گوشزد کرده بود چون حضرت از اسرار نظامی و موقعیت استراتژی آن دره آگاه بود و فرمود: چه ما دشمن را شکست دادیم و چه از دشمن شکست خوردیم شما حق ندارید موضع خود را که در آن مستقر هستید ترک نمایید،

علت این سفارش پیامبر جزء اسرار نظامی بود که هم پیامبر و هم دشمن به آن آگاه بود ولی آنرا از نیروهای رزمی پنهان داشته بود. سیاست دشمن بدین گونه بود که لشکری دویست نفره زرهی را پشت دره های عینین مستقر کرده بود تا در هنگام درگیری سپاه در دشت از سه محور عملیات را آغاز نموده و سپاهیان اسلام را به محاصره کامل درآورند. هنگامی که دشمن شکست خورد و عقب نشینی کرد مسلمین به جمع آوری غنائم پرداختند، بخشی از نیروهای مستقر در دره های عینین که از بلندی پیروزی سپاهیان اسلام را نظاره می کردند به طمع جمع آوری غنائم منطقه مزبور را ترک نمودند و از دستورات فرماندهی تخلف کردند. دشمن بر اساس اطلاعاتی که از منطقه استقرار آنان داشت حمله را آغاز کرد، عده کمی چون عبدالله بن جبیر - که در محل مستقر بودند - به دفاع پرداختند، لیکن نتوانستند در برابر این نیروی قوی و کار آزموده مقاومت کنند، پس نیروهای دشمن به فرماندهی خالد بن ولید از پشت به سپاه اسلام حمله نموده و آنان را محاصره کردند و با قدرت زائدالوصفی به سپاهیان اسلام حمله ور شدند [۱۰۵]. نسیبه زن فداکار اسلام: نسیبه یکی از زنان فداکار اسلم بود که به قصد مداوای مجروحین در جبهه احد شرکت داشت، به هنگام فرار مسلمین از صحنه نبرد، تنها زنی بود که جبهه را ترک نکرد و با تمام توان وجودی از پیامبر الهی به دفاع برخاست. نسیبه فرزندی به نام مازنی داشت که در جنگ احد شرکت داشت، هنگامی که از برابر دشمن پا به فرار گذاشت مادرش او را خطاب

کرد: چرا جبهه را ترک کرده و از رسول خدا صلی الله علیه و آله حمایت نمی کنی برگرد، پس او را به جبهه برگردانید و او تا توان داشت جنگید و از جان رسول خدا صلی الله علیه و آله حمایت کرد، تا شهید شد هنگامی که شمشیرش به زمین افتاد مادرش شمشیر را برداشته و قاتل فرزندش را به درک واصل کرد. هجوم مشرکین بسیار سنگین بود، و نسیبه جان خویش را سپر حفاظت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قرار داده بود، به طوری که تمام سر و صورت و اندام و بدن او جراحت برداشته بود و جان رسول خدا صلی الله علیه و آله را خرید [۱۰۶]. تعداد شهدا و مجروحین سرانجام در جنگ احد ۷۰ نفر به شهادت رسیده و ۱۵۰ نفر مجروح شدند، برخی از این شهدا فرماندهان زبده نظامی چون حمزه بن عبدالمطلب، مصعب بن عمیر، در این جنگ پیشانی و دندان پیامبر شکست و لب حضرت جراحت برداشت و حضرت علی - علیه السلام - نیز در این جنگ بیش از ۷۰ جراحت سنگین برداشت [۱۰۷]. پس از شایعه کشته شدن پیامبر، مشرکین خوشحالی فراوان بر بالای کوهها موضع گرفتند، ابوسفیان از بلندی شعار بت پرستی می داد و بر بتهای خود افتخار می کرد و می گفت: اعلی هبل، اعلی هبل، پیامبر به حضرت علی فرمود: جوابش را بده! علی - علیه السلام - فرمود: الله اعلی و اجل، سپس ابوسفیان علی - علیه السلام - را قسم داد که آیا محمد کشته شده است یا نه؟ علی - علیه السلام - فرمود: هم اکنون

صدایت را می شنوند! ابوسفیان ابن قمیته را لعنت کرد و گفت: او به من گفت که محمد را کشتیم؟! تدفین اجساد شهدا پس از پایان یافتن جنگ، رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت علی - علیه السلام - را به عنوان مأمور اطلاعاتی به سوی دشمن فرستاد، حضرت دشمن را زیر نظر گرفت و در هنگام حرکت کاروان نتیجه اطلاعات را به رسول خدا صلی الله علیه و آله گزارش نمود، پس از اطمینان کامل از پایان نبرد سپاهیان اسلام بر محور رسول خدا صلی الله علیه و آله گرد آمدند. پس حضرت سراغ شهدا و مجروحین را گرفت و احوال آنان را جویا شد و در میان کشته ها گشته و جسد سعد بن ربیع [۱۰۸] و بدن مثله شده عمویش حمزه را پیدا کرد، هنگامی که بدن مثله شده حمزه را مشاهده فرمود: هیچ وقت به این اندازه ناراحت نشده بودم و هیچ بدنی به اندازه حمزه را مرا بی تاب نکرد، سپس فرمود: لمثل حمزه فاء لیک البواکی [۱۰۹]. اگر بر قریش ظفر یابم بدل از حمزه هفتاد نفر از آنان را مثله می کنم، پس آیه شریفه نازل شد که: و ان عاقبتهم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به ولئن صبرتم لهو خیر للصابرین [۱۱۰]. پس دستور داد که اجساد و بدنهای شهدا را جمع کردند و حضرت بر بدنهای شهدا یک نماز خواند و در نماز بر بدنهای شهدا پنج تکبیر گفت [۱۱۱]. عوامل شکست: عوامل شکست در جنگ احد را می توان در سه عامل خلاصه کرد: ۱- تخلف نمودن از دستورات فرماندهی - زیرا نیروهای تحت فرماندهی عبدالله بن جبیر از دستورات

فرماندهی سرپیچی کرده و محل استقرار خود را ترک نمودند و دشمن با یک هجوم برق آسا بر سپاه اسلام غلبه نمود. ۲ - طمع داشتن به دنیا - زیرا هنگامی که از بلندی مشاهده کردند که مسلمین مشغول جمع آوری غنائم جنگی هستند به طمع رسیدن به مطامع دنیوی محل را ترک نموده و زمینه نفوذ دشمن را فراهم نمودند. ۳ - به طمع افتادن مسلمانان در جنگ بدر - در جنگ بدر هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت که اسرای دشمن را بکشد، مسلمانان برای رسیدن به دنیای بهتر از حضرت تقاضا کردند که از کشتن اسرای مشرکین صرف نظر نموده و آنان را در ازای فدیة آزاد نماید. خداوند متعال این تقاضای مسلمین را امضا کرد، جبرئیل بر پیامبر نازل شد و پیامبر با مسلمانان شرط کرد که اگر شما از مشرکین فدیة بگیریید باید در سال آینده تاوان این مسأله را متحمل شوید و آنان این شرط را پذیرفتند که به موجب این پذیرش، در احد حدود ۷۰ نفر کشته و ۱۵۰ نفر مجروح را متحمل شدند [۱۱۲]. نقدی بر کتاب طلاس: مصطفی طلاس در کتاب آئین نبرد به نقل از کتاب تاریخ السیر، می نویسد: پس از گزارش خبر حمله مشرکین، رسول خدا صلی الله علیه و آله در تاریخ ۱۴ شوال سال سوم هجرت جلسه ای تشکیلی داد که اهل اندیشه از اوس و خزرج در آن شرکت داشتند، موضوع این جلسه پیرامون جایگاه استراتژی مسلمانان در جنگ احد بود. در این شورا پیامبر اکرم نظرش این بود که در شهر مانده و از تاکتیک جنگ شهری استفاده نماید،

لکن گروهی از جوانان اسلام به سرکردگی، حمزه بن عبدالمطلب دوست داشتند که جنگ با مشرکین را در خارج از شهر مدینه آغاز نمایند؛ عده زیادی که در جنگ بدر شرکت کرده بودند از این پیشنهاد استقبال نمودند و پیامبر اسلام هم به ناچار از رأی اکثریت پیروی نمود. نکته: از این بیان استفاده می شود که مصطفی طلاس پیامبر را تابع اجماع دانسته و به این شیوه می خواهد حجت رأی اکثریت و اجماع را ثابت کند. اشکال این نظریه در این است که رأی اکثریت در صورتی ملاک عمل واقع می شود که پیامبر اکرم به وحی متکی نباشد، ولی پیامبر اکرم از طریق ارتباط به مبدا متعال مسائل را دریافت می کند و به عبارت دیگر هر چه پیامبر می گوید وحی است و در وحی خطا نیست، همانطور که در قرآن کریم می فرماید: و ما ينطق عن الهوى - ان هو الا لله وحى يوحى - علمه شديد القوى - ذو مره فاستوى [۱۱۳]. سخن پیامبر به هوای نفس ارتباط ندارد و سخن او متکی به وحی است اگر سخن پیامبر به هوای نفس راه پیدا کند اشتباه و خطا در آن راه دارد، ولی چون به وحی متکی است در آن رشته خطا امکان پذیر نیست. ناگفته نماند که گرچه حضرت در امور نظامی با سران سپاه مشورت می کرد ولی هر رأی را که اتخاذ می نمود مطابق با واقع بود و از جانب وحی تصدیق می شد، چرا که اختلاف آراء تمام اطراف مسأله خلاف واقع نیست بلکه یک رأی موافق با اصل نظامی و سیاسی است و آن رأی است که حضرت بر آن توقف

کرده و آن را تصدیق می نماید. نظیر این مسأله را در جنگ احزاب (خندق) می توان یافت، در آن جنگ حضرت با سران نظامی در مورد نحوه جلوگیری از نفوذ دشمن به مشورت پرداخت، چون رأی سلمان مطابق با واقع بود، بنابراین خداوند حقانیت رأی او را توسط جبرئیل به پیامبر وحی فرمود. نکته: پیامبر اکرم در بعضی از جنگها با فرماندهان نظامی به مشورت می پرداخت، این مشورت به این معنا نیست که واقع قضیه و طرح عملیاتی بر حضرت مجهول مانده باشد و از طریق آراء نظریات فرماندهان نظامی به آن واقف شود، بلکه مطرح کردن این طرحهای عملیاتی به این منظور بود که منافقین آنچه را که در دل خود پنهان دارند به مضمّن ظهور درآوردند. نقدی دیگر: نویسنده این کتاب می نویسد: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ احد در منطقه ای به نام سبخه اردو زد از موقعیت آن منطقه اطلاع کافی نداشت و شخصی از سپاه اسلام به نام ابوخیثمه که از آن منطقه سوق الجیشی آشنایی کامل داشت حضرت را راهنمایی می کرد و او را از مواضع دشمن آگاه می گردانید به گونه ای که دشمن از آن آگاه نشود. گرچه در سیر و تواریخ عامه از شخصیت بزرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله بیش از یک نابغه استفاده نخواهد شد ولی آنان آب و هوای منطقه عربستان و جو سیاسی که در آن منطقه حاکم بود را در بعد فکری حضرت مؤثر دانسته و از این رو از پیامبر یک شخصیت نظامی قوی و کار آزموده ساخته اند. گرچه این صفات به

نوبه خود از اوصاف کمال حضرت محسوب می شود و ما منکر آن نیستیم، لیکن اشکال در این است که شخصیت پیامبر اکرم را نمی توان در قالب این اوصاف تفسیر و توجیه نمود، زیرا اگر بنا باشد که پیامبر اکرم را به عنوان یک فرد نظامی و آشنا به اصول و قوانین جنگی توجیه نمودیم این دلیلی بر نبوت او زیرا به قول نویسنده ابوسفیان هم دارای همین خصوصیات و زیرکی و نبوغ فکری هم و نسبت به طرحها و نقشه های نظامی بسیار ماهرانه عمل می کرد که به نوبه خود از فرماندهان زبده نظامی عرب محسوب می شد همچنین خالد بن ولید نیز دارای همین خصوصیات بوده است و از کسانی بوده که در هر جنگی که شرکت می نمود با پیروزی و سربلندی از آن جنگ باز می گشت به طوری که او را به فاتح عرب لقب داده بودند. نقدی دیگر: این نویسنده موقعیت حضرت علی - علیه السلام - را نادیده گرفته و اسمی از آن به میان نیاورده است و اگر احیانا اسمی از او آورده باشد او را در عداد صحابه دیگر دانسته است این شیوه برخورد تاریخ نسبت به حضرت علی یک نوع ظلم نابخشودنی است که باید به آن جواب داد، زیرا موقعیت حضرت علی و شجاعت او در جنگها از مسائل انکارناپذیر است، او تنها کسی بود که در تمام صحنه های نبرد در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله می جنگید و هیچگاه از دشمن روی بر نمی گردانید. در جنگ احد بعد از حمله خالد بن ولید و شکست نسبی، مسلمانان در برابر دشمن

مقاومت نکردند و به کوه و دره ها فرار کردند، تنها سه نفر از سربازان اسلام از حضرت محافظت می کردند و در برابر دشمن مقاومت می کردند، براساس روایت علی بن ابراهیم این سه نفر ابودجانه انصاری، سماک بن خرشه و علی بن ابیطالب بودند. حضرت علی به گونه ای جنگید که شمشیرش شکست به خدمت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگشت و عرضه داشت: یا رسول الله مرد به سلاح می جنگد و من سلاح ندارم. حضرت ذوالفقار را به علی داد علی به صحنه نبرد بازگشت به گونه ای با دشمن جنگید که منادی از آسمان ندا داد: لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار سرانجام جنگ با تمام طرفین ادامه یافت حضرت مشرکین را هر یک پس از دیگری از دم شمشیر می گذرانید، این شیوه به همین روش ادامه داشت به طوری که مشرکین از دستیابی به رسول خدا صلی الله علیه و آله مأیوس شدند، زیرا هدف اصلی آنان دستیابی به حضرت بود که آن حضرت را بکشند و در نتیجه از جبهه جنگ عقب نشینی کرده و به طرف مکه بازگشتند. من نظریه طلّاسدر کتاب مزبور مسأله را به عکس بیان داشته و می گوید: کسانی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند و صحنه نبرد را ترک نکردند سه نفر بودند: ابودجانه انصاری، سماک بن خرشه و علی بن ابی طالب. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به آنان فرمود: کدام یک از شما حاضر است مرا بگیرد و از من دفاع نماید ابودجانه جواب مثبت داد و حضرت

شمشیرش را به وی داد. نظریه: به نظر می‌رسد که عمده نظر تاریخ نگاران بر این بوده که تاریخ را از مسیر طبیعی خود منحرف نمایند، به همین خاطر از فضائل علی سخنی به میان نیامده و فضائل آن حضرت را به بی‌دجانه نسبت داده‌اند. او می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به آن فرمود: چه کسی می‌تواند حق شمشیر را ادا می‌کند مردانی چند برای گرفتن شمشیر از جای برخاستند ولی حضرت به آنان توجهی نکرد، زیرا مقصود اصلی او ابی‌دجانه بود و شمشیرش را به وی عطا کرد. یکی از ضعفهایی مهمی که در این کتاب می‌باشد این است که از شهادت و شجاعت علی سخن نگفته و گویا اصلاً علی در این جنگ شرکت نداشته است، به عنوان نمونه یک بخش از سخنان ابی‌واثله شقیق بن سلمه را نقل می‌کنیم که می‌گوید: روزی عمر بن خطاب قدم می‌زدیم ناگهان حالت عجیبی به وی دست داد و با حالت نفس زنان از کنار من پا به فرار گذاشت به او گفتم: چرا ترسیدی؟ در جواب گفت: مگر هرگز را نمی‌بینی که به اینجا می‌آید او غضیم پسر غضیم است و در شجاعت و دلاوری بالا دست ندارد و با دشمنان خود می‌خروشد و آنان را از دم تیغ می‌گذارند. نگاه کردم دیدم که حضرت علی است. آنگاه عمر بن خطاب یکی از شجاعت‌های حضرت علی را بیان داشت و گفت: در جنگ احد ما همه با پیامبر بیعت نمودیم مبنی بر اینکه صحنه نبرد را ترک نمودیم و هر

کس از ما فرار کند گمراه است و هر کس که در صحنه بجنگد و کشته شود شهید است فرماندهی سپاه اسلام به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. ناگهان سپاهیان مشرکین به سوی ما حمله ور شدند ما همه صحنه را ترک کردیم و پا به فرار گذاشتیم، تنها کسی که شجاعانه در برابر دشمن مقاومت می کرد و از جان رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع می نمود علی بن ابی طالب بود هنگامی که ما را در حال فرار از صحنه نبرد دید مثنی خاک از زمین برداشته و به سوی ما ریخت و سپس فرمود: چهره هایتان سیاه باد، چرا صحنه نبرد را ترک کردید آیا می خواهید به آتش غضب خداوند گرفتار شوید؟ ولی ما برنگشتیم، بار دیگر مثنی ریگ به طرف ما ریخت و همان مطلب را تکرار کرد. در آن حال از شمشیر و سپر حضرت خون می چکید و دو چشمانش همانند دو، کاسه خون می درخشید، حضرت فرمود: چرا بیعتتان را با رسول خدا صلی الله علیه و آله شکستید، من فکر کردم که علی قصد دارد که به ما حمله نماید فوراً به طرفش رفتم و گفتم: شما را به خدا سوگند به ما حمله ور نشوید، سیره عرب بر این است که گاهی فرار می کند و وقتی زمینه را مساعد دیدند برگردند. حضرت شرم کرده و شرش را به پایین افکند، و هم اکنون که زمان بسیاری از آن ماجرا می گذرد هنوز آثار غضب و هیبت وی در اندام من می باشد.

غزوه حمراء الاسد

اشاره

حموی می گوید: حمراء الاسد مکانی است

که در هشت مایلی مدینه قرار گرفته و محلی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از پایان جنگ احد به تعقیب مشرکین پرداخت [۱۱۴]. هنگامی که مسلمانان از جنگ احد بازگشتند عده زیادی از آنان شهید و برخی هم جراحات سنگینی به تن داشتند، پیامبر اکرم دستور داد که نیروهای رزمی سپاه که در جنگ مجروح شده اند سلاح خود را بر زمین نگذارند و به تعقیب دشمن پردازند، این تعقیب چند هدف را به دنبال داشت: الف - دشمن پس از بازگشت به سوی مکه، در منطقه حمراء الاسد توقف کردند و در آن جا با یکدیگر به مشورت پرداختند و نقشه ای طراحی کردند که در این جنگ کار سپاه اسلام را یکسره سازند، بنابراین در صدد حمله مجدد به سپاه اسلام بودند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر اساس اطلاعاتی که از دشمن به دست آورده بود، پیش از آنکه مشرکین قریش نقشه خود را عملی سازند سپاه اسلام را آماده جنگ نمود، پس حضرت علی - علیه السلام - را به مأموریت فرستاد تا از وضعیت آنان اطلاعاتی کسب نماید [۱۱۵]. ب - پیامبر خدا برای تعقیب دشمن از نیروهای زخمی استفاده نمود، زیرا پاداشی که از طرف خداوند به آنان وعده شده بود با تکمیل و اتمام عمل صورت می گرفت، و تکمیل آن به این بود که از حمله احتمالی دشمن جلوگیری شود، این تعقیب سبب شد که دشمن از تصمیم حمله منصرف شود. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از احد به مدینه بازگشت جبرئیل نازل شد و عرض کرد: یا رسول

الله خداوند تو را امر می نماید که با آن گروه که در جنگ احد مجروح شده اند به تعقیب دشمن پرداز [۱۱۶]. قرآن کریم در این باره می فرماید: الذین استجابوا لله و الرسول من بعد ما اصابهم القرع للدين احسنوا منهم واتقوا اجر عظیم [۱۱۷]. در ذیل آیه فوق از ابن عباس و قتاده و سدی نقل شده که سبب نزول آیه فوق این بود که: هنگامی که ابوسفیان به سوی حمراء الاسد بازگشت و از کرده خویش پشیمان شده و تصمیم گرفت که حمله را مجدداً آغاز نماید و رسول خدا صلی الله علیه و آله و باقیمانده مسلمین را از پای در آورد [۱۱۸]. نکته: دنباله این مطلب آمده است: و سمع بهم النبی فدعا اصحابه الی الخروج و قال: لایخرج معنا الا من حضرنا امس لقتال و من تاءخر عنا فلا یخرج معنا از کلمه سمع استفاده می شود که حضرت این خبر را به واسطه ماء موران اطلاعاتی که در داخل دشمن داشت استفاده کرد. قرآن کریم در این باره می فرماید: ولاتهنوا فی ابتغاء ان تکونوا تاءلمون فانهم یاءلمون کما تاءلمون و ترجون من الله ما لایرجون و کان الله علیما حکیما [۱۱۹]. از این رو، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمان داد نیروهایی که در روز گذشته از جبهه احد بازگشته اند اگر چه مجروح و خسته هستند لکن باید به تعقیب دشمن پردازند پس قبل از این که دشمن بتواند تصمیمات لازم را اتخاذ نماید در حمراء الاسد موضع گرفت و نیروها را مستقر کرد، سپاه مشرکین نیز در منطقه روجاء واقع در حمراء الاسد توقف کرده

بودند. عده ای از سران نظامی دشمن چون عکرمه بن ابی جهل، حارث بن هشام، عمرو بن عاص و خالد بن ولید تصمیم گرفته بودند که بار دیگر حمله را به مدینه آغاز نمایند، پس نیروهای خود را آماده کرده و به سوی مدینه رهسپار شدند، در بین راه به مسافری برخوردند که از مدینه می آمد، او را گرفته و از وی اطلاعات کسب نمودند. شخص مسافر گفت: در بین راه که از مدینه می آمدم به حضرت محمد برخورد کردم که همراه سپاهیان در حمراءالاسد مستقر شده و قصد حمله به شما را داشتند. این گزارش در تصمیم سران نظامی قریش خلل وارد کرد و آنان را از تصمیمشان برگردانید، ابوسفیان فرمانده کل سپاه مشرکین خطاب کرد: محمد به ما حلیه و نیرنگ زده و تصمیم گرفته که با نیرنگ وارد نبر شود و تقاص کشته های احد را از ما بگیرد. گرچه در آغاز ما بر آنان تجاوز کردیم و آنان را شکست دادیم، لکن طبیعت تاریخ عرب نشان داده است که متجاوز هیچگاه، در جنگ پیروزی به دست نخواهد آورد. پس بهتر است که قبل از درگیر شدن به آنان به سوی مکه بازگردیم [۱۲۰]. ترس و وحشت زیادی بر دشمن حاکم شده بود، ابوسفیان به نعیم بن مسعود اشجعی - که در مدینه زندگی می کرد - برخورد کرد و گفت: این پیام را از طرف ما به محمد برسان و به وی اطمینان بده که ابوسفیان می گوید: همه هم پیمانان از ما جدا شده و قصد ندارند در جنگ ما را یاری کنند، ما تصمیم داریم که به مکه بازگردیم، و قصد جنگ

با شما نداریم. پس اگر پیامبر قبول کند و متقاعد شود و از جنگ منصرف شود ما ده بار شتر پر از خرما و کشمش به تو هدیه می کنیم. نعیم بن مسعود در حمراء الاسد به خدمت پیامبر مشرف شد و پیام ابوسفیان را به حضرت گزارش کرد، لذا پیامبر تصمیمش را تغییر داده و با سپاه اسلام به مدینه بازگشت [۱۲۱] جبرئیل بر پیامبر نازل شد و فرمود: خداوند در دل مشرکین رعب و وحشت زیادی انداخته که دیگر به شما حمله نخواهند کرد. نتایج تعقیب: نتایجی که در این تعقیب حاصل می شود در چند نکته خلاصه می گردد: الف - روحیه سپاهیان اسلام همیشه باید زنده بماند و هیچگاه روحیه شکست را که در نیرو به وجود آمده است نباید باقی گذاشت و به هر وسیله ممکن روحیه پیروزمندانه را به سپاه بازگردانید بر این اساس است که پیامبر با سپاهیان که در احد طعم شکست را چشیده بودند به تعقیب دشمن پرداخت. ب - هیچ گاه نباید از کید دشمن غفلت داشت، زیرا با توجه به اینکه سپاه قریش در این نبرد پیروز شدند مع الوصف به طمع حمله مجدد افتاده و سپاه را آرایش نظامی دادند، لکن بر اساس اصول و قواعد سیاسی و نظامی سپاهیان اسلام نقشه آنان عقیم ماند. ج - برای ترس و ارعاب دشمن باید از هر وسیله ممکن استفاده کرد، خداوند در این باره می فرماید: و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخیل ترهبون به عدو الله و عدوكم [۱۲۲] بنابراین در صورتی که دشمن از ارعاب و وحشت مسلمین ترسید دندان طمع را کشیده، و جرات

حمله به سپاه اسلام را ندارد.ه- با توجه به کیفیت آگاهی رسول خدا صلی الله علیه و آله از تصمیم دشمن مبنی بر حمله به سپاه اسلام مشخص شد که سازمان اطلاعاتی حضرت بسیار نیرومند عمل می کرد و به گونه ای در داخل سپاه مشرکین نفوذ می کرد که دشمن هم بدان واقف نبود. استفاده از نیروهای اطلاعاتی و گزارشگر سری از مسائل رایج بوده و در اکثر جنگها از آن استفاده می شود، زیرا تصمیمات نظامی و سیاسی بر اساس گزارشات اطلاعاتی انجام می گرفت و در نتیجه استفاده از نیروی کیفی و کمی دائما مورد دقت و توجه مسؤ ولان نظامی و سیاسی حکومت قرار داشت.

جنگ بنی النضیر (اجلاء و اخراج بنی النضیر)

در مورد تاریخ و نحوه و علل اجلاء و اخراج بنی نضیر بین مورخین اختلاف نظر وجود دارد، لکن ما این حادثه را بر اساس تفسیر مجمع البیان نقل کرده و نقاطی را نیز از تاریخ طبری و الکامل و تبیان بدان ضمیمه می کنیم [۱۲۳]. زهری تاریخ وقوع اجلاء را شش ماه پس از جنگ بدر ذکر کرده است بنابراین نظریه واقعه بنی النضیر بین دو جنگ بدر و احد روی داده است لیکن برخی از مورخین تاریخ وقوع آن را در بین ماههای محرم و صفر سال چهارم هجرت ذکر کرده اند، بنابراین نظریه واقعه بنی النضیر بعد از شکست مسلمین در جنگ احد روی داده است [۱۲۴]. علت وقوع حادثه اجلاء پس از اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه هجرت نمود و دولت اسلامی را در مدینه تشکیلی داد، یهودیان بنی النضیریه خدمت حضرت مشرف شدند و با

او قرار داد صلح امضا نمودند. شرائطی که در این قرار داد صلح ذکر شد مبنی بر این بود که: ۱- مادر کنار یکدیگر به طور مسالمت آمیز زندگی کرده و بر علیه یکدیگر اقدامی نخواهیم کرد. ۲- هرگاه نیاز به استعانت و کمک مالی شما پیدا کردیم شما نباید از آن دریغ کنید. (پیشنهاد پیامبر). ۳- بر علیه شما جنگ نکرده و در جنگ هم به شما کمک نخواهیم کرد (پیشنهاد بنی النضیر). پیامبر اکرم شرائط را پذیرفت و قرار داد صلح امضا شد [۱۲۵]. پیروزی مسلمین در جنگ بدر - در سال دوم هجرت - موجب شد که ظن یهودیان در مورد پیامبر به یقین مبدل گردد و دریافتند که این شخص همان پیامبر آخرالزمان است که در مورد تورات و کتب آسمانی گذشته به ظهور او وعده داده شده است و هر پرچمی که علیه او بلند شود سرنگون خواهد شد. این پیروزی یهودیان بنی النضیر را بر عمل به مفاد صلح نامه محکم استوار ساخت و آنان کاملاً به شرائط ذمه علم می کردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله هم با آنان مدارا و سازش می کرد، این شیوه به همین ترتیب ادامه یافت [۱۲۶]. در سال بعد جنگ احد آغاز شد، مسلمین در این جنگ شکست خوردند، این شکست موجب شد، که یهودیان بنی نضیر نسبت به بقاء قرارداد صلح تردید نموده و در نبوت حضرت شک نمایند. عده ای از سران بنی النضیر چون کعب بن اشرف معاهده و پیمان صلح را نقض کردند و به همراه چهل نفر از بزرگان بنی النضیر جهت عقد پیمان با مشرکین قریش

به سوی مکه شتافتند. هنگامی که قریش از ورود سران یهود بنی النضیر آگاه شدند، چهل نفر از بزرگان قریش به رهبری ابی سفیان در مسجد الحرام جمع شدند و در آنجا قرار داد و پیمان سیاسی نظمی علیه دولت اسلامی منعقد نمودند، سپس یهودیان به همراه کعب بن اشرف به مدینه بازگشتند. آگاهی پیامبر از معاهده یهودیانجبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل گردید و او را از پیمان و معاهده یهود با قریش آگاه ساخت، به حضرت عرض کرد که در کشتن کعب بن اشرف همت گمارد. حضرت محمد بن سلمه برادر رضاعی کعب بن اشرف را مأمور ساخت تا کعب بن اشرف را ترور نمایند. قبل از اینکه محمد به سلمه تصمیم به قتل کعب بن اشرف بگیرد، براساس قرار داد گذشته که بین بنی عامر و یهودیان بنی النضیر حاصل شده بود، شخصی از بنی عامر از روی خطا دو نفر را کشت، چون بنی عامر در اجاره دولت اسلامی بود دیه آن بر عهده دولت اسلامی بود. حضرت به همراه عده ای از مسلمانان جهت اخذ وجه دیه به قلعه بنی النضیر آمد و از آنان - طبق قرار داد صلح - تقاضای کمک مالی نمود، آنان به حضرت جواب مثبت دادند ولی در واقع نقشه کشتن حضرت را کشیده بودند و در مورد اجرای نقشه ترور با یکدیگر به تبادل نظر پرداختند و با هم گفتند: الان بهترین وقتی است که می توانیم به هدف خود رسیده و محمد را به قتل برسانیم. قبل از اینکه نقشه آنان عملی شود جبرئیل بر حضرت نازل شد و او را از

ماجرا آگاه کرد. حضرت به سرعت موضع و مکان خود را تغییر داد و از قلعه خارج شده و به سوی مدینه بازگشت و همراهان خود را در همان قلعه گمارد. مراجعت حضرت به تاءخیر افتاد و این مسأله باعث تشویش خاطر اصحاب شد پس در پی حضرت به سوی مدینه بازگشتند، در بین راه به شخصی برخورد کردند و از حضرت سراغ گرفتند، او در جواب گفت: هنگامی که از مدینه خارج می شدم او به مدینه وارد شد، پس اصحاب به مدینه بازگشتند و به خدمت حضرت مشرف گردیدند. حضرت مسلمانان را جمع کرد و نقشه تروری را که یهودیان بنی النضیر برای او کشیده بودند را برای مسلمانان بازگو کرد، سپس به تجهیز و ترتیب سپاه پرداخت و آنان را صف آرایی کرده و به حالت آماده باش درآورد. ترور کعب بن اشرف: قبل از اینکه سپاهیان اسلام به سوی قلعه دشمن حرکت کنند، محمد بن سلمه به همراه چهار نفر از نیروهای زبیده و کارآموده رزمی و اطلاعاتی به قصد ترور کعب بن اشرف یهودی به سوی قلعه بنی النضیر روانه شدند حضرت نیز از دور آنان را تعقیب نموده و خود را در محلی نزدیک قلعه مخفی کرده بود تا بتواند بر شیوه ترور کعب نظارت کامل داشته باشد. هنگامی که محمد بن سلمه وارد قلعه بنی النضیر شد همراهان خود را در موقعیتی مناسب و دور از چشم دشمن مستقر کرد، سپس درب قصر کعب بن اشرف را کوبید، کعب که در کنار زن جوان و تازه عروس خود نشسته بود سرش را از پنجره بیرون آورد و نگاهی به درب قصر انداخته و صدا زد:

چه کسی در می زند؟ محمد بن سلمه گفت: من محمد برادر رضاعی ات هستم، رسول خدا صلی الله علیه و آله نیاز به پول داشت تا دیه آن دو شخص را که از روی خطا کشته اند را بپردازد، پس از من درخواست پول کرد و من دستم خالی بود، به فکر افتادم که از شما مبلغی قرض گرفته و در فرصتی مناسب پرداخت نمایم. کعب گفت: من پول درخواستی را پرداخت می کنم ولی بدون وثیقه نمی شود محمد بن سلمه گفت: من وثیقه و امانت را به همراه آورده ام، پول را بده و وثیقه را از من بگیر. نوعروس کعب بن اشرف زن بسیار زرنگ و ماهری بود، هنگامی که صدای محمد بن سلمه را شنید به وی مظنون شد و کعب را از پرداخت پول بر حذر داشت، ولی هرچه تلاش کرد نتوانست او را از این کار منصرف کند. پس آن دو به یکدیگر دست داده و با هم معانقه کردند. در ضمن صحبت، کمی از قصر دور شده و به صحرا رسیدند، پس محمد بن سلمه دست برگردن کعب انداخت، چهار نفر دیگر از پشت به او حمله کردند و او را از پای در آوردند. ضجه و ناله کعب بلند شد، از صدای کعب زن وی فریادی کشید و قبیله بنی نضیر را از کشته شدن کعب با خبر کرد، هنگامی که بنی النضیر از قلعه خارج شدند و به صحرا شتافتند محمد بن سلمه و همراهانش منطقه ترور را ترک کرده و به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند و او را از قتل کعب آگاه نمودند. روز بعد قبل از فرمان حمله،

حضرت خیر ترور کعب بن اشرف را به سپاهیان اسلام بازگو کرد و بدین وسیله روحیه شجاعت و دلاوری را مجدداً در سپاه زنده کرد [۱۲۷] سپاهیان اسلام را خوشحالی زائدالوصفی فرا گرفت، حضرت پرچم فرماندهی عملیات را به دست علی - علیه السلام - داد و سپاه اسلام تحت فرماندهی علی - علیه السلام - قرار گرفت. در سحرگاه دستور حمله صادر شد و قبل از طلوع آفتاب قلعه بنی النضیر به محاصره کامل درآمد، سپاهیان اسلام بخشی از درختان خرما را که جنبه ایذائی داشت قطع کرده و سوزانیدند، این مسأله مورد اعتراض یهود بنی النضیر قرار گرفت و گفتند: شما ما را از کارهای بد نهی می کنید و مع ذلک دست به کارهای ناشایست می زنید؟ خداوند متعال جهت منکوب نمودن یهود این آیه را نازل فرمود: ما قطعتم من لینه او ترکتموها قائمه علی اصولها فباذن الله و لیخزی الفاسقین [۱۲۸]. محاصره قلعه بنی النضیر توسط سپاهیان اسلام ۱۵ روز به طول انجامید، عرصه بر آنان تنگ شده و سرانجام تسلیم شدند و عرضه داشتند: ما تابع کلیه خواسته های شما هستیم از کشتن ما صرف نظر کنید، حضرت تقاضای آنان را مبنی بر مصالحه پذیرفت و قراردادی تنظیم کرد که: الف - از سرزمین اسلام (مدینه) خارج شوید. ب - هر سه نفرتان حق دارد یک شتر اثاثیه به همراه بردارد. ج - کلیه مایملکتان - چه منقول و چه غیر منقول - از ملکتان خارج و متعلق به دولت اسلامی است [۱۲۹]. این قرارداد به امضای طرفین رسید و براساس قرار داد، رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را از

مدینه خارج کرد. طبری گوید: اموال بنی النضیر به طور کامل به طلق رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفت، زیرا در این حمله دشمن بدون درگیری به سپاه اسلام تسلیم، و مسلمانان در این اموال شرکت نداشتند و رسول خدا صلی الله علیه و آله براساس ولایت مطلقه الهی در مورد مصرف آن مجاز می باشد [۱۳۰]. منطقه جغرافیایی بنی النضیر قلعه بنی النضیر در نزدیکی مسجد قبا قرار داشت و باغات منطقه قبا همگی متعلق به یهودیان بنی النضیر بود، در این محاصره یهودیان به رسول خدا صلی الله علیه و آله پیشنهاد صلح دادند رسول خدا صلی الله علیه و آله این پیشنهاد را با شرایطی که قبلاً متعرض شدیم پذیرفت و کلیه اموال منقول و غیر منقول از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفت [۱۳۱] به علت اینکه سپاهیان اسلام در گرفتن قلعه بنی النضیر دست به اسلحه نبردند و پس از ۱۵ روز محاصره یهودیان بنی النضیر تسلیم گردیدند [۱۳۲]. یهودیان بنی النضیر از ثروت بسیار زیادی برخوردار بودند، براساس نقل بلاذری رسول خدا صلی الله علیه و آله از ثروت متروکه یهودیان بنی النضیر و وسائل و تجهیزات جنگی را تهیه می کرد و اضافه آن را خرج عیالات خویش می نمود، فقرای مدینه نیز از این ثروت استفاده می کردند. بلاذری از عمر بن خطاب نقل کرده است که: سه اموال خبیر و بنی النضیر و فدک به رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگشت و این اموال مخصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله شد، زیرا بدون هیچ گونه درگیری و جنگی به رسول

خدا صلی الله علیه و آله تسلیم شد [۱۳۳]. نظریه: اموالی که به صورت فیء به دولت اسلامی برمیگردد مسلمانان در آن ذی حق نیستند بلکه این اموال به خدا و رسولش برمیگردد، زیرا اصل در مالکیت زمین و مالکیت اعتباری آن از آن خداوند است و اداره آن توسط بندگان شایسته خدا انجام خواهد شد، قرآن کریم، در این باره می فرماید:... استعینوا بالله واصبروا ان الارض لله یورثها من یشاء و من عباده و العاقبه للمتقین [۱۳۴]. بنابراین چیزی که در دست کفار است و بر آن تسلط دارند به صورت غضب در دست آنان می باشد. اگر حاکمیت زمین به دست بندگان ناصالح قرار گرفت ملک تحت اداره مالک خود نیست، بلکه یدی که بر آن واسطه دارد ید عدوانی است و هنگامی که ید عدوانی دشمن از مالکیت چیزی به واسطه قهوه قهریه و جنگ برداشته شد، اموال و املاک آن به عنوان غنائم جنگی متعلق به سپاه اسلام است، و فرمانده نظام وظیفه دارد غنائم به دست آمده را بین نیروهای رزمی تقسیم نماید. ولی اگر در بدست آوردن مالکیت آن قوه قهریه به کار گرفته نشد، بلکه به صلح واگذار گردید، اموال و املاک به ملک خدا و رسولش رجعت می کند، که در این صورت استفاده از آن امواتل به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد و هر طور که بخواهد می تواند در آن تصرف کند، از این رو مسأله فدک و خیبر و بنی النضیر و بنی قینقاع از این نمونه است و این اموال تحت عنوان صلح به دولت اسلامی واگذار

گردیده است [۱۳۵]. واقعی گوید: مخیرق از جمله راهبان یهود بنی النضیر بود او مردی دانشمند بود و اطلاعات زیادی را در مورد رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت در محاصره قلعه بنی النضیر رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورد و کلیه اموال خود از جمله: هفت باغ و محوطه زراعی و نخلستان خرما را به رسول خدا صلی الله علیه و آله بخشید، محوطه های او عبارت بودند از: میثب، صافیه، دلال، حسن، برقه، الاحوف، و مشربه ام ابراهیم [۱۳۶]. زهری گوید: محاصره قلعه بنی النضیر شش ماه بعد از جنگ احد اتفاق افتاد، این محاصره به حدی طول کشید که آنان به صلح حاضر شده و اموال خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله واگذار کردند و از مدینه جلاء وطن نمودند [۱۳۷].

غزوه ذات الرقاع

این غزوه در اول جمادی الاولی سال چهارم هجری اتفاق افتاد، رسول خدا صلی الله علیه و آله سپاهیان اسلام را به قصد درهم شکستن نیروهای قبیله بنی محارب و نبی ثعلبه - که هر دو از مشرکین بودند - اعزام داشت و نیروهای خود را در منطقه نخل پیاده کرده و در دامنه کوهی مستقر شدند که سنگها و شنهای آن سیاه و سرخ و سفید بودند، از این لحاظ این غزوه به غزوه ذات الرقاع موسوم گردید، ولی این غزوه بدون درگیری خاتمه یافت. خاتمه جنگ: زنی از زنان مشرکین به دست نیروهای اسلام افتاد سپاهیان اسلام این زن را همراه خود آوردند، حضرت دو نفر از نیروها - یک نفر از مهاجرین و دیگری از انصار - را برای پاسداری

انتخاب نمود و دستور داد که در جلو دره ای که سپاهیان اسلام شب را در داخل آن به سر می بردند پاسداری نمایند، پاسدار مهاجر به استراحت پرداخت و پاسداری که از قبیله انصار بود بیدار مانده و از دره حراست می نمود. شوهر آن زن در آن شب به میان قبیله خود بازگشت، به وی گفتند که سپاه اسلام همسرتان را ربوده و او را به همراه خود برده اند، آن مرد سوگند کرد تا وقتی یک نفر از سپاهیان اسلام را به قتل نرساند از پای ننشیند. پس شبانگاه خود را بر دهانه دره که محل استقرار سپاه اسلام بود رسانید شخصی را که در حال نماز و عبادت دید، از شیوه عبادت و راز و نیاز او دریافت که این شخص از پاسداران اسلام است که در طلیعه سپاه قرار دارد و از سپاه حراست می نماید. پس کمین گرفت و تیر اول را به سوی شلیک کرد، آن تیر به بدن رزمنده اصابت کرد ولی او نمازش را رها نکرد و تیر را از بدن بیرون کشید، پس تیر دیگری رها کرد که به جای دیگری از بدنش اصابت کرد ولی او تیر را از بدنش بیرون کشیده و باز به حال نماز ایستاد بار سوم که به سجده رفت تیر سوم به وی اصابت کرد او تیر را از بدنش بیرون کشید و نمازش را به پایان رسانید. رزمنده مهاجر که در حال استراحت بود از خواب بیدار شد، و حال او را جوینا شد و گفت: چرا مرا از خواب بیدار نکردی؟ رزمنده انصار گفت: من در حال قرائت سوره ای

از قرآن بودم و دوست نداشتم آن را قطع نمایم، سوگند به خدا اگر در مقام حراست نمی بودم هر آینه جانم به لب می رسید [۱۳۸].

رویدادهای سال پنجم هجرت

جنگ احزاب (خندق)

جنگ خندق در سال پنجم هجرت آغاز شد، این غزوه پس از گذشت ۵۵ ماه از هجرت به مدینه به وقوع پیوست [۱۳۹] یکی از علل پیدایش این جنگ اجلاء بنی النضیر از مدینه بود [۱۴۰]. پس از اجلاء بنی النضیر عده ای از سران قبیله بنی النضیر از جمله: سلام بن ابی حقیق و حی بن اخطب و ابن ربیع به همراه عده ای از قبیله بنی النضیر به مکه وارد شدند و بسیاری از قبایل قریش را که در مکه زندگی می کردند و آنان را به جنگ علیه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرا خواندند و به آنان قول مساعدت و همکاری نظامی و سیاسی و معنوی دادند و گفتند: مادامی که ریشه مسلمانان را از منطقه جزیره العرب نکنیم از پای نخواهیم نشست. قریش از این پیشنهاد یهودیان خرسند شده و از آن استقبال نمودند و قول مساعدت و همکاری را دادند [۱۴۱]. تبلیغات یهود به گونه ای امید بخش بود که توانست کلیه قبائل عرب را علیه دولت اسلامی بسیج نماید، از جمله تبلیغات آنان سخنان حی بن اخطب بود که گفت: محمد و یارانش با شما به گونه ای جنگیدند که سران شما را کشتند و پشتوانه های نظامی شما را نابود ساختند ما را از وطن آواره کوه و بیابانها کردند و اموال ما را به غنیمت گرفتند، برخی از رؤسای ما را کشتند و زندگی را

بر ما حرام کردند برخی از بنی اعمام ما را از وطن اخراج و اموال آنان را نیز تصرف و زنان آنها را اسیر کردند. پیشنهاد ما این است که نمایندگان به سوی قبائلی، که با شما پیمان نظامی دارند، بفرستید و آنان را برای یک جنگ تمام عیار آماده کنید، ما هم قبیله بنی قریظه را - که از بستگان ما می باشند و در مدینه زندگی می کنند - به همکاری دعوت می نماییم و از آنان پیمان می گیریم که در این جنگ شرکت نمایند، آنان دارای یک لشکر ۷۰۰ نفره رزمی می باشند که بسیار کار آزموده و در فنون جنگی مهارت کامل دارند. در ترتیب جنگ آنان از پشت و شما هم از مقابل حمله را آغاز نموده و سپاه اسلام را در محاصره کامل قرار می دهید، در این صورت برای سپاه اسلام را نجات میسر نیست و مشرکین و یهود از قدرت بزرگ اسلامی که هر دو را تهدید می کند نجات خواهند یافت [۱۴۲]. از نظر منطقه جغرافیایی محله بنی قریظه در دو مایلی مدینه قرار داشت و محل جنگ به گونه ای اتخاذ شده بود که سپاهیان اسلام در محاصره کامل دشمن قرار داشتند، هم اکنون نام آن منطقه به بئر المطلب موسوم است [۱۴۳]. بر اثر تبلیغات مسموم و زهر آگین که از طرف سران یهود در میان قریش انجام شد مردم قریش و قبائل مکه با آنها پیمان برادری و نظامی بستند، سران قریش با همراهی سران یهود به تجهیز و تهیه سپاه پرداختند و یک سپاه بسیار بزرگی را به وجود آوردند. کسانی که توانایی شرکت در

جنگ را نداشتند هر یک به نوعی هزینه جنگ را پرداخت نمودند، برخی از سران قریش نیز ثروت خود را به تاءمین نیازمندیهای جنگ اختصاص دادند. عهدشکنی عادت یهود: در خصوص این جنگ نقش یهود به وضوح به چشم می خورد، قرآن کریم نیز به این مطلب اشاره دارد که: در هر پیمانی که یهود با پیامبر اکرم می بستند این پیمان تا زمانی برقرار بود که یهود قدرت و توانایی نقض و پیمان را نداشتند زیرا یکی از عادات همیشگی یهود پیمان شکنی و هیچگاه به عهد و قرار داد ذمه عمل نکرده اند. اگر در مواردی یهود به شرائط ذمه پیمانی عمل می کردند به خاطر وفاداری و تعهد به قانون نبوده است بلکه رعایت اصول و مقررات اسلامی به لحاظ موقعیت آنها بوده است. پیامبر اکرم به وسیله گزارش نیروهای اطلاعاتی مستقر در مکه از قصد شوم و حمله گسترده قریش آگاه شد، نیروهای اطلاعاتی توانستند مذاکرات و تبادل آراء و افکار و نقشه دشمن را با گزارشی دقیق به پیامبر اکرم اطلاع دادند، این گزارش زمانی به پیامبر اکرم رسید که تنها سه ماه به عملیات قریش مانده بود. پیامبر اکرم سران نظامی اسلام را گرد آورده و آنان را از جریان حمله گسترده دشمن مطلع گردانید، و با آنان در مورد شیوه مقابله با جنگ به مشورت و تبادل نظر پرداخت طرحها و نقشه های مختلفی در نحوه پیشگیری دشمن مطرح شد ولی تنها طرحی که مورد تصویب پیامبر قرار گرفت طرح سلمان بود [۱۴۴]. سلمان عرضه داشت: یا رسول الله، در بلاد ما ایران مرسوم است که هرگاه بلدی مورد هجوم دشمن قرار گیرد

و نیروهای دشمن از نظر عده و عده با نیروهای داخلی قابل مقایسه نباشند، این کمبود عده و عده را از طریق بکارگیری تاکتیکهای نظامی جبران می نمایند، و معمولا در اینگونه موقعیتهای از روش خندق بر دور شهر استفاده می کنند. جبرئیل نازل شد و به پیامبر خدا عرضه داشت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله طرح و نقشه سلمان طرح مطلوبی است [۱۴۵]. نکته: تعداد سپاهیان اسلام، در مقایسه با سپاه قریش کمتر از یک سوم محسوب می شد، زیرا تعداد نیروهای اسلام ۳۰۰ نفر و تعداد نیروهای سپاه کفر ۱۰۰۰۰ نفر بود، به حسب ظاهر پیامبر خدا ناگزیر بود که به هر شیوه ممکن از پایتخت حکومت اسلامی به دفاع برخیزد و این دفاع با عدم رعایت اصول و تاکتیکهای نظامی امکان پذیر نبود، بنابراین کمبود نیرو را با ایجاد موانع ایذائی (حفر خندق) بر سر راه دشمن جبران کرد و از حد فاصل کوههای احد تا پشت مسجد قبا به طول ۷ کیلومتر خندق ایجاد کرد. حفر خندق: پیامبر خدا مساحت و طول منطقه را بین اعضاء و نیروهای شرکت کننده در جنگ تقسیم کرد، و گروههایی مرکب از مهاجرین و انصار تشکیل داد و متناسب جمعیت سهمیه آنها را از زمین افراض کرد به طوری که سهمیه هر نفری حفر زمینی به طول ۳.۲ متر و عرض ۵ متر و به عمق ۴ متر بود که در طول سه ماه هر یک وظیفه خود را انجام می داد، سه روز قبل از اینکه نیروهای دشمن به منطقه نظامی و عملیاتی وارد شود موانع ایذائی آماده شد. حضرت نیز شخصا در یکی

از دسته های مهاجرین به کندن خندق مشغول شد، در حین کار حضرت زمین را به وسیله کلنگ حفر می کرد و علی خاکها را به بیرون خندق می ریخت، فشار کار به گونه ای زیاد بود که عرق از سر و روی حضرت سرازیر شده بود و خستگی او را می آمرزد، حضرت در گوشه ای نشست و قدری استراحت نموده و آنگاه فرمود: لا عیش الا عیش الاخره، اللهم اغفر للانصار و المهاجرین؛ زندگی بدون زحمت فقط در آخرت است، خداوند انصار و مهاجرین را بیامرزد [۱۴۶]. هنگامی که سپاهیان اسلام حضرت را در حال کلنگ زدن مشاهده نمودند به شوق آمده و تبعیت از حضرت مشغول کار گردیدند، دسته ای با کلنگ حفر می کردند و دسته ای دیگر خاکها را از خندق بیرون می ریختند. در حینی که به حفر خندق مشغول بودند به سنگی برخورد نمودند هر چه تلاش می کردند نمی توانستند سنگ را از جای برکنند، جابر بن عبدالله انصاری که در این دسته کار می کرد در مسجد فتح به خدمت حضرت شرفیاب شده و جریان را به وی گزارش داد. حضرت وارد خندق گردید، دستور داد آب آوردند وضو گرفت و مقداری از آب را در فضای دهان مضمضه کرد سپس روی آن سنگ ریخت اصحاب نیز کارهای پیامبر را نظاره می کردند، پس حضرت کلنگ اول را که زد جرقه ای از سنگ پرید، اصحاب در پرتو آن نور قصور شام را مشاهده نمودند، کلنگ دوم را که زد جرقه ای پرید که در پرتو آن نور قصور مدائن را دیدند، و کلنگ سوم را که زد

جرقه ای پرید که در پرتو آن قصور یمن مشهود بود. پس حضرت فتح و پیروزی مسلمانان بر این بلاد را در آینده ای نه چندان دور به مهاجرین و انصار بشارت داد، این بشارت پیامبر در پی وعده هایی بود که حضرت قبل از مهاجرت به نقبای انصار داده بود، مبنی بر اینکه اگر شما به من معاونت و مساعدت کنید و در زمینه مهاجرت به مدینه با من همکاری نمایید سلطنت بر عرب و عجم از آن شما خواهد شد [۱۴۷]. استقرار نیرو در دهانه گذرگاهها سرانجام سه روز قبل از اینکه نیروهای دشمن به منطقه وارد شوند کار خندق پایان یافت و موانع ایذائی آماده بهره برداری قرار گرفت [۱۴۸] در نقشه و طرح خندق ۸ دهانه و گذرگاه پیش بینی شده بود که کاملاً بر اساس نقشه صورت پذیرفت. حضرت بخشی از سپاه خود را در گردانهای مختلف تقسیم نمود و برای هر گردانی دو فرمانده انتخاب کرد که یکی از فرماندهان از انصار و دیگری از مهاجرین بودند، و هشت گردان را به همراه ۱۶ فرمانده بر هشت گذرگاه منصوب کرده و حفاظت و حراست هر منطقه را به آن نیروها سپرد [۱۴۹]. نکته: یکی از دو فرمانده در پست معاونت انجام وظیفه می کرد و دیگری در سمت ریاست و اداره گروه نیروهای سپاه اسلام در پستهای فرماندهی و دفاعی مشغول به کار بود، نقشه و طرح به کارگیری نیرو به گونه ای با ظرافت و حفاظت انجام گردید که فوق تصور بود. خلاصه سه روز مانده بود که نیروهای دشمن، سپاهیان اسلام در مناطق استراتژی مستقر شدند و خود را برای یک

جنگ بسیار طولانی آماده نمودند، سپاهیان اسلام مناطق کوهستانی همانند کوههای سلع را در دست داشتند و دیده بانان حضرت به طور کامل بر حرکات دشمن مسلط بودند. مقرر فرماندهی حضرت مسجد فتح بود که در دماغه کوه سلع در بلندی کوه قرار گرفته است، حضرت بخش مهم سپاه را در نزدیکی مقرر فرماندهی مستقر نموده و به آرایش نظامی پرداخت، بخش مهم دیگر سپاه را برای رزم آماده کرده و در دامنه کوه سلغ مشرف به وادی عقیق مستقر نمود. ورود سپاه دشمن به وادی عقیقابی سفیان سپاه قریش را به دو دسته تقسیم کرد، یک دسته را در وادی رغبه مستقر کرد که ترکیب این دو نیرو را بخشی از قریش و کنانه و سلیم و هلال تشکیل می داد که رئیس هر قبیله فرماندهی نیروهای قبیله خود را به عهده داشت. بخش دیگر از سپاه قریش که حی بن اخطب نیز در آن قرار داشت تحت فرماندهی ابی سفیان در وادی مستقر گردید [۱۵۰]. حی بن اخطب طبق تعهداتی که به قریش داده بود، شبانگاه به قلعه بنی قریظه وارد شد و با حيله و تزویر بسیار قبیله بنی قریظه را به نقض عهد ترغیب نمود، یهودیان بنی قریظه تا آن تاریخ تحت شرایط ذمه عمل می کردند حی بن اخطب به وسیله تبلیغات مسموم و مداوم آنان را به نقض پیمان واداشت و سند قراردادی را که به امضای طرفین رسیده بود میچاله کرده و دور ریخت [۱۵۱]. بکارگیری اطلاعات در جنگ خندق گزارشگران اطلاعاتی که در بین یهودیان بنی قریظه به کار اطلاعات مشغول بودند نقض و پیمان شکنی بنی قریظه -

که توسط حی بن اخطب انجام گرفته بود - را سریعا به پیامبر گزارش نمودند. حضرت از این جریان بسیار ناراحت گردید، دو نفر از افسران اطلاعاتی خود را به نامهای سعد بن معاذ و اسید بن حصین [۱۵۲] جهت کسب اطلاعات دقیق تر بر قلعه بنی قریظه فرستاد تا قضیه نقض عهد را تحقیق کرده و صحت و سقم آن را به دست آورده و بدون اینکه کسی را آگاه کنند به پیامبر گزارش نمایند. هنگامی که فرماندهان اطلاعاتی برای کسب خبر به پشت قلعه رسیدند درب قلعه را کوبیدند، حی بن اخطب از طبقه بالای قصر سرش را از پنجره بیرون آورده و وقتی چمش به سعد بن معاذ و اسید بن حصین افتاد رسول خدا صلی الله علیه و آله و آنان را مورد شماتت و ناسزاگویی قرار داد. افسران اطلاعاتی از نقض پیمان بنی قریظه آگاه شده و سریعا به سوی سپاه اسلام بازگشتند و نتیجه تحقیقات را مبنی بر صحیح بودن نقض پیمان را به رمز کلمه عضل فاره [۱۵۳] به پیامبر گزارش دادند. پیامبر خبر نقض پیمان بنی قریظه را از سپاه اسلام به گونه ای پنهان داشت که سپاهیان و فرماندهان اسلام مستقر در جبهه بدان واقف نگردیدند [۱۵۴]. نکته: الف: پنهان نگهداشتن نقض پیمان بنی قریظه به لحاظ تقویت روحیه رزمندگان و صلابت نیروهای اسلام بود، زیرا اگر بنا می شد که سپاه اسلام بدان واقف گردند قطعا نمی توانستند در برابر دشمن مقاومت نمایند و ترس و وحشت سراپای وجودشان را فرا می گرفت. ب - مسأله مهمی را که فرماندهان نظامی باید به آن توجه کنند نحوه سنگرسازی

و ایجاد موانع دفاعی است که باید تحت حفاظت و اطلاعات سپاهیان اسلام انجام پذیرد. فرماندهان نظامی در حفظ اسرار نظامی باید به گونه ای دقیق و ظریف عمل نمایند که هر یک از مسائل نظامی را جزء اسرار نظامی و حفاظتی می باشد و دشمن بدان واقف نگردد. به عنوان مثال: اگر سنگریزه های دفاعی و موانع ایذائی به گونه ای انجام پذیرد که تحت اشراف دشمن باشد و دشمن از خصوصیات آن آگاه شود قطعاً برای وهم کوبیدن نیرو از طرق مناسب استفاده خواهد کرد و راههای نفوذ را شناسایی کرده و در فرصتهای مناسب ضربه کاری را وارد خواهد کرد. پیامبر اکرم بر اساس حفظ اطلاعات و اسرار نظامی، قبل از اینکه دشمن به موضع نظامی و کیفیت و کمیت نیروهای اسلام واقف گردد سپاه خود را از نیروهای کیفی مناسب تشکیل داد و جهت جلوگیری از نفوذ دشمن به داخل شهر مدینه از سیره ایرانیان (حفر خندق) - که در بین ملت عرب یکی از موانع دفاعی بدیع بود - استفاده نمود. هنگامی که پیش قراولان قریش به نزدیکی سپاه اسلام رسیدند به خندق برخوردند و از این وضع تعجب نمودند و دریافتند که این شیوه دفاعی از شیوه های عرب نیست [۱۵۵]. عدم اطلاع و آگاهی دشمن از اسرار نظامی پیامبر اکرم نشان می دهد که حضرت در حفظ و نگهداری اسرار نظامی بسیار قوی و نیرومند عمل می نمود، و به گونه ای در حفظ و نگهداری اسرار نظامی دقیق و منضبط بود که نزدیکترین فرماندهان نظامی هم به اسرار نظامی او آگاه نمی شدند، بنابراین مسائل نظامی کاملاً باید سری

باشد و از مقام اطلاعات نظامی به خارج درز نکند. آغاز جنگ خندق: سرانجام عده ای از پیش قراولان سپاه مشرکین و در رأس آنان عمرو بن عبدود خود را به نزدیکی خندق رسانیدند، سه نفر از فرماندهان نظامی قریش به نامهای عمرو بن عبدود، هبیره بن وهب و ضرار بن خطاب بر اسب خود صیحه ای زده، خندق را پشت سر گذاشته و خود را به سپاهیان اسلام رسانیدند [۱۵۶]. نحوه حمله به گونه ای برق آسا و مهیب انگیز بود که عده ای از سپاه اسلام را که در دامنه کوههای سلع مستقر شدند بودند عقب نشینی کردند و حضرت به تنهایی در جلو پیش قراولان دشمن قرار گرفت. برخی از یاران حضرت عقیده داشتند که کسی از دامن این سپاه جان سالم بدر نمی برد، پس بهتر است عقب نشینی کرده و صحنه عملیات را ترک نموده و محمد را به سپاه مشرکین تحویل دهیم، در این هنگام خداوند این آیه شریفه را نازل فرمود: قد يعلم الله المعوقین منکم والقائلین لاخوانهم هلم الینا ولایاءتون الباءس الا قلیلا [۱۵۷]. و لقد بجحت من النداء بجمعکم هل من مبارزو وقت اذ جبن الشجاع مواقف القرن المتاجزین کذلک لم ازل متسرعا نحو الهزاهزان الشجاعه فی الفتی و الجود من خیر العزائر حضرت فرماندهان زبده نظامی را به مقابله فراخواند، کسی جرأت نمی کرد تا در صحنه نبرد حاضر شود و تنها کسی که سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را لبیک گفت علی بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله علی از خصوصیات عمرو آگاه نموده و سابقه های درخشان وی را در جنگها را به او بازگو

کرده و فرمود: عمرو کسی است که در جنگها هزار نفر از جنگجویان عرب را نقش بر زمین کرده است آیا یارای مقاومت در برابر چنین شخصی را داری؟ علی عرضه داشت: من هم علی فرزند ابی طالب هستم قدرت رزم عمرو در برابر دیگران است نه من. پس حضرت را به نزد خویش فراخواند و عمامه رزم را بر سرش نهاد و ذوالفقار را به وی داد و او را عازم میدان نمود و این دعا را بدرقه راهش فرمود: اللهم احلفه من بین یدیه و من خلفه و من یمینه و من شماله و من فوقه و من تحته علی به صحنه نبرد حاضر گردید و همانند شیر غران بر عمرو غرید، قدمهای استوار نظامی خود را بر زمین کوبیده و با صدای بلند چنین رجز خواند: لاتجعل واء تاک صوتک غیر عاجز ذونیه و بصیه والصدق منجی کل فائزانی لارجوا اقیم علیکم نائحه الجنابذ من ضربه نجلو یقی صوتها بعد الهزاهز نبرد علی با عمرو بن عبدود در ابتدای نبرد، حضرت علی سه مسأله را به عمرو بن عبدود پیشنهاد کرد: الف - به خدا و رسولش ایمان بیاورد. ب - صحنه نبرد را ترک نماید و با رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد جنگ نشود. ج - اگر قصد جنگ دارد کمال مردانگی را رعایت کند، و از اسب پیاده شود، زیرا جنگ سواره و پیاده با غیرت عرب سازگار نیست. عمرو پیشنهاد اول را نپذیرفت و از پیشنهاد دوم نیز سرباز زد، زیرا عقب نشینی را پیش خود ننگ و عار می دانست و عرب نیز با عقب نشینی او زبان به طعنه می گشود و می گفت: عمرو از

سپاه اسلام ترسید و از جنگ عقب نشینی کرد و این برای عمرو عار بود. اما پیشنهاد سوم را پذیرفت و از اسب پیاده شد و یقه حضرت را گرفت، حضرت فرمود: راه و رسم جنگ این نیست من تا به حال ندیدم هیچ مرد جنگی بدین صورت به صحنه نبرد حاضر شود، عمرو یقه حضرت را رها کرد و سپس در برابر هم قرار گرفتند. بکارگیری نیرنگ در جنگ: به هنگام شروع جنگ، عمرو سبقت جسته و شمشیرش را با قدرت تمام به طرف حضرت فرود آورد، حضرت سپر را جلو گرفت، شمشیر عمرو به گونه ای تیز و قوی بود که سپر حضرت را شکافت، و بر سر حضرت فرود آمد. حضرت نیرنگ بکار گرفته و فرمود: آیا قدرت تو برای کشتن من کافی نیست که نیروی کمکی تقاضا کردی؟ عمرو صورت را به عقب برگرداند که حضرت به سرعت شمشیر را از کمر فرود آورده و هر دو پایش را قطع نمود، شمشیر عمرو از فرق حضرت رها شد، در این هنگام درگیری شدیدی آغاز شد و گرد و غبار فضای صحنه نبرد را پر کردت صداها و ناله های طرفین بلند شد، منافقین خوشحال شده بودند زیرا خیال می کردند که این ناله های علی است و علی به دست عمرو کشته شده است. حضرت میدان را دور زده و بر سینه عمرو نشست و ریش او را گرفته و سرش را از تن جد کرد و در حال یکه خون سرش بر روی صورتش جاری و از نوک شمشیرش خون، می چکید با صدای بلند فریاد زد: اءنا علی بن ابی طالب و الموت

خير للفتى من الهرب سپس خدمت رسول خدا صلى الله عليه و آله حاضر شد. رسول خدا صلى الله عليه و آله که صحنه را از آغاز تا پایان نبرد زیر نظر داشت دریافت که علی در برابر عمرو حلیه و نیرنگ بکار برده است پس با حال تبسم فرمود: یا علی ما کرمته؟ قال: نعم یا رسول الله! الحرب خديعها پیروزی علی بر عمرو سپاه اسلام روحیه ای تازه به دست آوردند و سر به سجده شکر نهاده و از خداوند سپاسگزاری نمودند، و حزن و اندوهی که بر پیکره سپاه اسلام حکم فرما شده بود، زائل شده و در نتیجه مقدمات شکست دشمن فراهم گردید. نقش زبیر و عمر بن خطاب در جنگ: پس رسول خدا صلى الله عليه و آله زبیر را برای مقابله با هیبره بن وهب فرستاد، جنگ تن به تن بین طرفین آغاز گردید، در اثناء جنگ زبیر با سرعت تمام شمشیرش را به فرق هیبره بن وهب فرود آورد و او را از پای درآورد. پس از آن عمر بن خطاب را برای مقابله با ضرار بن الخطاب فرستاد، بین طرفین بستگی نسبی وجود داشت بدان لحاظ ضرار بیان داشت: چنانچه آسیبی از دست تو بر من وارد شود قبیله عدی [۱۵۸] جان سالم بدر نخواهند برد، پس عمر از مقابله با او صرف نظر کرد ضراره با نیزه ای که در دست داشت به طرفش حمله برد ولی به وی آسیبی نرسانید، عمر این مسأله را تا پایان عمر به یاد داشت و هنگامی که به خلافت رسید او (ضرار بن خطاب) را تحت حمایت و حفظ قرار داد. طرح نعیم بن مسعود: براساس مقدمات از

پیش تعیین شده زمینه برای حمله گسترده دشمن علیه سپاهیان اسلام آماده می شد، زیرا حی بن اخطب یهودیان بنی قریظه را به هر وسیله ممکن وادار حمله کرد تا پیمان و معاهده ای را که با دولت اسلامی برقرار نموده بودند را نقض نمایند. در پی وسواسی که حی بن اخطب در میان یهودیان بنی قریظه ایجاد کرد اعلام داشتند که هر گونه همکاری لازم را به سپاهیان قریش تعهد نموده و سپاهیان - حدود ۷۵۰ نفر - را به اضافه امکانات مادی و معنوی در اختیار قریش قرار می دهند. نعیم بن مسعود - که به تازگی اسلام را اختیار کرده بود - [۱۵۹] با ابی سفیان فرمانده سپاه قریش و قبیله بنی قریظه ارتباط مطلوب و تنگاتنگی داشت و به گونه ای عمل کرده بود که مورد اعتماد طرفین بود، او اسلام خود را از طرفین پنهان داشته بود و آنان نیز از تشرف وی به اسلام آگاه نبودند، پس محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف شده و عرضه داشت: یا رسول الله! اگر چه به تازگی اسلام آورده اند ولیکن می خواهیم به اسلام خدمتی کنم، و بر اساس ارتباطی که بین یهودیان بنی قریظه و مشرکین قریش دارم میان آنان اختلاف ایجاد کنم. رسول خدا صلی الله علیه و آله بر اساس اصول سیاسی و نظامی شیوه هایی در جنگ علیه دشمن بکار می گرفت که با وجود نیروی کم بر دشمن غالب می شد و نقشه دشمن را خنثی می کرد، یکی از این شیوه ها ایجاد اختلاف بود. حضرت از نقشه دشمن به خوبی آگاهی

داشت با اینکه بر نقض پیمان بنی قریظه واقف بود ولی آنرا به احدی بازگو نکرد و در فکر چاره ای بهتر برای خنثی نمودن نقشه دشمن بود. هنگامی که نعیم بن مسعود طرح خود را به حضرت ارائه کرد حضرت بسیار خوشحال شده کار او را پسندیده و راهنماییهای لازم را به او ارائه داد. پس نعیم بن مسعود بر اساس سابقه درخشانی که بین طرفین داشت به صورت مأمور اطلاعاتی بر ابی سفیان وارد شده و طرح خود را - که کاملاً ساختگی بود - با ظرافت و زیرکی خاصی به کار بسته و آنرا ارائه نمود. نعیم بن مسعود به ابی سفیان گفت: شما توجه دارید که من یکی از دوستان و اهل مودت با شما هستم و قصد ندارم شما را فریب داده و به گمراهی سوق دهم، امیدوارم خداوند شما را بر دشمنانتان (سپاه اسلام) پیروز گرداند، لکن قبل از آنکه شما به این منطقه حاضر شوید رسول خدا صلی الله علیه و آله با یهودیان بنی قریظه پیمان بسته بود که یهودیان بنی قریظه از سپاه اسلام حمایت نمایند، و در صورت پیروزی سپاه اسلام اموال بنی النضیر و بنی قینقاع در اختیار یهودیان بنی قریظه قرار می گیرد. طرح و نقشه سپاه اسلام بدین گونه است که بنی قریظه را هم پیمانان شما تحت عنوان نیروهای کمکی قرار دهند، آنها گرچه در ظاهر و در قالب یاران شما عمل می نمایند ولی در واقع قصدشان این است که همزمان با حمله سپاهیان اسلام از داخل علیه شما وارد جنگ شوند و ضربه نهایی را به شما وارد سازند. لذا پیشنهاد می کنم

که قبل از آغاز حمله ۱۰ نفر از سران بنی قریظه را به عنوان گروگان بگیرید، در صورتی که بنی قریظه به نفع شما وارد جنگ شدند پس از پایان جنگ آنان را آزاد نمایید، و اگر احیانا به نفع دشمن وارد عملیات گردیدند از آنان وثیقه در دست شما باشد، ابی سفیان پیشنهاد نعیم را پذیرفت و او را بسیار تعریف و تمجید نمود و گفت: راهنمایهای شما بسیار شایسته و مناسب است. نعیم پس از پایان یافتن مذاکراتش با ابی سفیان مخفیانه، به سوی قبیله بنی قریظه رفته و با کعب بن اسد به مذاکره نشسته و گفت: ای کعب سابقه دوستی و محبت من در پیش شما قبیله بنی قریظه روشن است. بر اساس تحقیقات حاصله ابی سفیان و قریش می خواهند شما را در برابر نیروهای حمله کننده قرار دهند. اگر بر دشمن پیروز شدند ضربه کاری را به دشمن وارد کرده و پیروزی کامل از آن قریش خواهد شد. ثروتهای مسلمین و زراره و زنه‌های آنان را غنیمت برده و به دیار مکه سوق می دهند، قرها زحمت‌های جنگ را شما به دوش کشیده ولی ثمرات حاصله از آن به دست قریش خواهد افتاد. و اگر احیانا شکست خوردند ضربه را به شما متحمل شده و آنان به سوی مکه فرار می کنند، زیرا وطن اصلی آن ها اینجا نیست و شما مجبورید زندگی نمایید و اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و یارانش از جنگ با قریش رها شوند به شما حمله می کنند روشن است که نیروهای رزمی شما در برابر سپاه اسلام قابل مقایسه نیست، قطعا شما را

می کشند و اموال و زراره و زنان شما را به غنیمت می برند. پیشنهاد می کنم که اگر قریش شما را به یاری و کمک خود دعوت نمایند ده نفر از سران قریش را به عنوان گروگان در نزد خود نگهدارید تا در صورت شکست شما را تنها نگذارند. پیشنهاد نعیم بن مسعود مورد تصدیق قرار گرفت و یهودیان بنی قریظه از طرح خیر خواهانه نعیم بسیار تقدیر و تشکر کردند. نقشه و طرح نعیم به طور دقیق و به دور از اطلاع دشمن انجام شد و به گونه ای سری بود که جز رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی به آن واقف نبوت و وحدت و انسجامی که بین مشرکین قریش و یهودیان بنی قریظه ایجاد شده بود از هم گسیخته شد و نتایج مطلوبی را به ارمغان آورد. مشرکین قریش پس از پانزده روز محاصره تصمیم گرفتند که عملیات از پیش تعیین شده را به اجرا درآوردند که این عملیات می بایست از دو محور اساسی زیر انجام می شد: الف - سپاه دشمن از جانب وادی عقیب - سپاه بنی قریظه از پشت کوههای سلعابی سفیان حی بن اخطب را به سوی بنی قریظه فرستاده تا از آنان درباره پیمان و عهدشان جويا شود، شبانگاه حی بن اخطب به قبیله بنی قریظه وارد شد و با آنان درباره نحوه مبارزه در میدان رزم مذاکره نمود. آنان گفتند: سپاه قریش در مدینه سکونت ندارند، و اگر شکست بخورند می توانند به عقب بازگردند، ولی خانه و کاشانه ما اینجاست و در صورت شکست سپاهیان محمد ما را رها نخواهند کرد و قطعاً با ما

وارد جنگ می شوند و ما را می کشند و اموالمان را غنیمت و زنان و زواره ما را اسیر می کنند. بنابراین اگر بنا باشد که با قریش همکاری کنیم با ده نفر از رؤسا و بزرگان قریش را به عنوان وثیقه و گروگان نزد ما بگذارند، زیرا در صورتی که پیروز شدیم آنان را باز می گردانیم و در صورتی که شکست خوردیم قریش ما را در برابر تهدیدهای سپاه اسلام تنها نمی گذارند. حی بن اخطب نتیجه مذاکرات را با ابی سفیان در میان گذاشت و پیشنهاد یهودیان بنی قریظه را مطرح کرد، ابی سفیان طرح پیشنهادی بنی قریظه را نپذیرفت و سپس گفت: ما به یاری اصحاب قرده و خنازیر نیازی نداریم [۱۶۰]. بدین صورت پیمان مشرکین قریش و یهودیان بنی قریظه که یک سال روی آن سرمایه گذاری کرده بودند از هم گسیخته شد و پیامبر خدا از این اتفاق بسیار خوشنود گردید و سرانجام سپاه اسلام از این جنگ خانمانسوز و پیروزمندانه و با سربلندی و افتخار نجات پیدا نمودند [۱۶۱]. آثار پیروزی در سپاه اسلام: پس از نقص پیمان مشرکین قریش و یهودیان بنی قریظه، از طرفی دوری از وطن و فشار روحی بر سربازان دشمن اثر گذاشته و در سپاه دشمن رعب و وحشت زائد الوصفی ایجاد نمود، از طرفی دیگر طولانی شدن جنگ سبب شده بود که بخش مهمی از سپاهیان اسلام که در جنگ شرکت جسته بودند جبهه را ترک کنند به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه داشتند: زنان و بچه هایمان را تنها گذاشته ایم و مدتی است که از احوال آنان

خبر نداریم. قرآن کریم قول آنها را بدین صورت بر پیامبر وحی فرموده است: یقولون ان بیوتنا عوره و ما هی بعوره ان یریدون الا فرارا [۱۶۲]. پیامبر اکرم با بخش قلبی در برابر دشمن مقاومت می کرد و گرسنگی و خستگی نیز بر سپاه فشار آورده بود، پس حضرت در مسجد فتح رو به درگاه ربوبی نموده و فرمود: یا صریخ المکروبین و یا مجیب المضطربین و یا کاشف الکرب العظیم! انت مولای و ولی و ولی آبائی الاولین اکشف عنا غمنا و همنا و کرینا و اکشف عنا شرهولاء القوم بقولک و حولک و قدرتک [۱۶۳]. جبرئیل در دماغه کوه سلع - محل مسجد فتح - بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد و عرضه داشت: خداوند دعای تو را اجابت فرمود و سپاهی از ملائک را فرو فرستاد این سپاه در قالب بادهای صرصر (بادهای بسیار تند) به فعالیت پرداختند و خیمه و خرگاه دشمن را از زمین برکنند، به طوری که هوا بسیار سرد شده و دیگهای روی اجاق که برای طبخ غذا گذاشته بودند از جای کنده شدند، وزش باد به حدی شدید بود که طومار سپاه دشمن را درهم پیچید و آنان را مجبور به عقب نشینی نمود. گزارش ماءموران اطلاعاتی: در پی گزارشات که ماءموران اطلاعاتی به رسول خدا صلی الله علیه و آله ارسال کردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله یکی از افسران اطلاعاتی خود به نام حدیفه را جهت اطمینان بیشتر به داخل سپاه دشمن فرستاد. حدیفه بسیار ماهرانه به سپاه دشمن داخل شده و به گونه ای با سپاهیان دشمن است گرفت که گویی

یکی از افسران قریش است، پس خود را به مقرر فرماندهی رسانید، فرماندهانی نظامی در کنار ابوسفیان نشستند و در مورد کیفیت و نحوه عقب نشینی صحبت می کردند. ابوسفیان برای اطمینان کامل از عدم وجود نیروی دشمن در میان فرماندهان نظامی دستور داد که هر کس اسم بغل دستی خود را بپرسد، حذیفه با زیرکی پیش دستی کرده و قبل از اینکه فرماندهان نظامی از او سؤال کنند دست بر روی شانه یکی از فرماندهان نظامی - که در طرف راست او نشسته بود - گذاشته و نام او را پرسید و بدین وسیله شخصیت خود را از دشمن پنهان داشت. حذیفه در پایان گزارشات خود را دسته بندی کرده و سریعاً از سپاه دشمن خارج شده و به مقرر فرماندهی سپاه اسلام وارد شد و پیامبر را از جریان عقب نشینی دشمن آگاه نمود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سپاهیان اسلام از این خبر بسیار خوشنود شده و پس از اطمینان کامل از خروج دشمن به سوی مدینه بازگشتند، و جنگ خندق با ناکامی دشمن و عدم دستیابی به اهداف از پیش تعیین شده آن خاتمه پذیرفت [۱۶۴].

جنگ بنی قریظه

قلعه بنی قریظه در فاصله دو مایلی خارج از مدینه واقع است که این محله به بئر المطلب نیز موسوم است. در مورد تاریخ وقوع جنگ بنی قریظه میان مورخین اختلاف وجود دارد، تاریخ یعقوبی زمان نبض پیمان را در سال پنجم هجرت، ماه ذی القعدة قبل از جنگ خندق ذکر شده است زیرا جنگ خندق در شوال سال پنجم هجرت آغاز و در پایان همان ماه پایان یافت. لکن بر اساس تفسیر

علی بن ابراهیم قمی جنگ بنی قریظه پس از ورود نیروهای مشرکین به وادی عقیق ذکر گردیده است، و مطالب این کتاب هم برگرفته از این کتاب می باشد، زیرا این کتاب از کتب معتبره امامیه است و عمده بزرگان بر آن اعتماد نموده اند. بر اساس گفته بعضی از مورخین محاصره در ماه ذی القعدة آغاز و در اوایل ذی الحجه سال پنجم هجرت پایان یافت [۱۶۵]. قبل از اینکه درباره جنگ بنی قریظه بحث شود نکته ای مهم را باید به عنوان مقدمه متذکر شد، در حکومت اسلامی اقلیتهای مذهبی که اهل کتاب آسمانی هستند بعد از اینکه پیمان ذمه را با دولت اسلامی قبول کردند همانند سایر مسلمانان از آزادی کامل برخوردار بوده و اموال و نوامیس آنان محفوظ و محترم خواهد بود، همانطور که دولت اسلامی موظف است که امنیت جامعه اسلامی را حفظ کند و به حقوق فردی و اجتماعی آنان کاملاً رسیدگی نماید نسبت به اقلیتهای مذهبی نیز همین وظیفه را دارد. ولی به این معنا نیست که اقلیتهای مذهبی در قبال حکومت اسلامی هیچ گونه مسؤولیتی نداشته باشند، بلکه یک سلسله امور و مقررات و شرائطی می باشد که رعایت آن لازم است، این شرائط و امور از سوی دولت اسلامی تعیین و در ضمن قرار داد ذمه به آنان تعهد می شود و اقلیتهای مذهبی باید به آن شرایط ملتزم شوند و در مسائل سیاسی و اجتماعی و نظامی و از آنچه که علیه امنیت کشور است نظیر جاسوسی برای دشمن و پناه دادن جاسوسان دشمن خودداری نمایند و قوانین و مقررات قرارداد ذمه را رعایت نمایند. همان

طور که گذشت نقض پیمان یهودیان بنی قریظه در جنگ خندق موجب شد تا در صبح روز بعد - که سپاهیان اسلام از جنگ خندق بازگشته بودند - قبل از اینکه لباس رزم را از تن بیرون کنند و گرد و غبار میدان نبرد از تن بشویند به منطقه بنی قریظه حمله کنند. زیرا هنگام بازگشت به مدینه، جبرئیل بر حضرت نازل شده و عرضه داشت که خداوند می فرماید: نماز عصر را باید در منطقه بنی قریظه ادا کنید، پیامبر اکرم هم پرچم فرماندهی را به دست علی سپرده و با سپاه خسته و کوفته به منطقه بنی قریظه حمله بردند و آنجا را به محاصره کامل درآوردند [۱۶۶] حمله به گونه ای برق آسا بود که دشمن را به طور کامل غافلگیر کرد. نکته: یکی از شیوه های مهمی که در جنگ باید بدان توجه کرد پنهان داشتن دشمن را قصد حمله و کیفیت و نقشه عملیات است که دشمن با آن کیاست و زیرکی که داشت از نقشه و راههای نفوذی آن آگاهی نداشت، به نظر می رسد که طرح و نقشه عملیات از پیش تعیین شده بود و سران نظامی در طرح و نقشه عملیات دخالت داشتند ولی آن را به طور کامل از دیگران پنهان می داشتند. نتایج محاصره: این حمله و محاصره نتایج نظامی زیرا را در برداشت: الف - نقشه و طرح حمله از قبل آماده شده بود. ب - قصد حمله محرمانه بود و پیامبر اکرم کسی را از آن آگاه نگردانید به طوری که هیچ یک از فرماندهان از آغاز حمله اطلاعی نداشتند. ج - عملیات و محاصره به گونه ای انجام شد

که سپاه اسلام بدون هیچ گونه درگیری و تلفات بر دشمن پیروز گردیدند.د- حکم سعد بن معاذ جزء اسرار نظامی بود و از اهداف اصلی پیامبر اکرم به حساب می آمد، این هدف کاملاً از دشمن مخفی بود زیرا سعد بن معاذ حکم خدا را از چهره پیامبر دریافت و مطابق با قصد باطنی رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفت. ه- بعد از محاصره کامل، حضرت دستور داد که سربازان اسلام سرهای خود را از سنگر بیرون نیاورند. به نظر می رسد این دستور به خاطر رعایت اصول حفاظت و امنیتی صادر گردید و شیوه حضرت این بود که اصول نظامی و جهات امنیتی را به طور دقیق بکار ببندد تا در نتیجه با تلفات کم نتایج بسیاری را به دست آورد و این نتایج در جنگ بنی قریظه حاصل شد [۱۶۷]. محاصره دشمن سه روز به طول انجامید، عرصه چنان بر یهودیان تنگ شد که غزال بن شمول از بزرگان قبیله بنی قریظه از قلعه بیرون شد و به خدمت پیامبر عرضه داشت: یا رسول الله به قتل ما اقدام نکن و ما را رها کن، ما حاضریم که با ما همانند قبیله بنی النضیر برخورد کنید و هر سه نفر یک شتر ائاثیه برداشته و ما ترک از آن دولت اسلامی باشد و از دیار شما خارج خواهیم شد. حضرت تقاضای بنی قریظه را رد نمود، و فرمود: شما باید بر اساس حکم حکومت اسلامی عمل نمایید. غزال بن شمول ماء یوسانه به قلعه بازگشته و ماجرا را به سران بنی قریظه بازگو کرد ولی آنان به حکم حضرت تسلیم نشدند. حضرت

مدت محاصره را تمدید کرد، در این فاصله آثار محاصره در دشمن هویدا شد و رعب و وحشت سپاهیان اسلام آنان را به شدت آزار داده بود و ضجه و ناله زنان و کودکان تمام قله را فرا گرفته بود. این فشار روحی حاکم سبب شد که زنان و کودکان بنی قریظه به سران و بزرگان خود فشار آوردند تا با رسول خدا صلی الله علیه و آله سازش نموده و به هر وسیله ممکن حلقه محاصره را بشکنند، پس به ناچار در برابر حکومت اسلامی تسلیم شدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله مردان را از زنان جدا کرده و سپس ۷۰۰ نفر از مردان بنی قریظه را که به قریش قول همکاری داده بودند را گرفته و کتف و شانه هایشان را بست، این برخورد پیامبر ترس و وحشت زیادی را بر قبیله اوس ایجاد نمود، زیرا قبیله اوس در زمان جاهلیت با یهودیان بنی قریظه پیمان همکاری نظامی و اجتماعی و اقتصادی داشتند. نص حکم بن معاذ قبیله اوس از حضرت تقاضا کردند که به قتل آنان اقدام نمایند و با آنان همانند یهودیان بنی قینقاع برخورد کند [۱۶۸]، و بر تقاضایشان اصرار فراوانی ورزیدند که حضرت به تقاضای آنان پاسخ رد ندهد، حضرت برای اینکه دل آنها را به دست آورد فرمود من: از بین شما سعد بن معاذ را به عنوان حاکم انتخاب می کنم. قبیله اوس به این طرح تسلیم شدند [۱۶۹]. پس سعد بن معاذ [۱۷۰] جهت تحکیم حاضر شد، قبیله اوس برگرد او جمع شدند و به او گفتند: از خدا بترس و درباره هم پیمانانت احسان و نیکی

کن، زیرا بنی قریظه در بسیاری از جنگها و آباد نمودن نخلستانها ما را یاری نموده اند، پس از اصرار اوس سعد در جواب آنان فرمود: الان زمانی است که سرزنش کنندگان سعد را از غرض اصلی و حکم نمودن بر اساس رضای خدا باز ندارد اوس از این جواب متاثر شده و ناامیدانه گفتند: کار بنی قریظه پایان یافت پس از آن زنان و کودکان بنی قریظه با حالت گریه و شیون از سعد تقاضا کردند که به آنان نیکی شود و از حکم ناروا پرهیز نماید. آنگاه سعد خطاب به یهودیان بنی قریظه کرده و فرمود: آیا به حکم من راضی هستید؟ گفتند: آری امیدواریم که حکم منصفانه باشد، پس بار دیگر گفته خود را تکرار کرد و آنان هم جواب را تکرار کردند سپس سعد رو به رسول خدا صلی الله علیه و آله نموده و عرض کرد: یا رسول الله پدر و مادرم فدایت باد نظر شما چیست؟ حضرت فرمود: من به حکم تو تسلیم و راضی هستم. پس سعد عرض کرد: من حکم می کنم که مردان آنها را گردن بزنید و زنان و زواره آنها را به اسارت در آورید و اموال و ما ترک و غنائم آنها را بین مهاجرین و انصار تقسیم نمایید رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای سعد حکم تو درباره بنی قریظه همان حکم خداوند در بالای آسمانهای هفتگانه است. پس زخم سعد باز شده و خونش ریخت و به لقاء الله پیوست [۱۷۱]. برخوردار رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد حکم سعد: بالاخره سپاهیان اسلام توانستند در این جنگ بر دشمن پیروزی

کامل را به دست آوردند بدون اینکه یک نفر مجروح یا کشته هم بر جای بگذارند، تعداد نیروهای سواره نظام ۳۶ نفر و باقیمانده نیروها پیاده نظام در این جنگ شرکت کرده بودند. در پی حکم سعد بن معاذ، رسول خدا صلی الله علیه و آله ما ترک بنی قریظه (اعم از ثروتهای منقول و غیر منقول) را بین مهاجرین و انصار که در جنگ شرکت داشتند تقسیم نمود، به رزمندگان سواره نظام دو سهمند و به رزمندگان پیاده نظام یک سهم بخشید - در این جنگ تفاوت بین سهم پیاده نظام و سواره نظام تشریح و در جنگهای بعدی به صورت یک قانون کلی مورد عمل قرار گرفت [۱۷۲] - زنان و کودکان را اسیر کرده و آنها را بین رزمندگان تقسیم نمود و مردان آنها را با شانه های بسته به مدینه وارد کرد و در طی سه شبانه روز آنان را یک به یک گردن زده و در گودالی در قبرستان بقیع دفن نمود [۱۷۳]. از میان زنان اسیر شده ۱۷ کنیز بین فقرای بنی هاشم تقسیم شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز یک جاریه به نام ریحانه را برای خود انتخاب نمود و باقیمانده زنان و کودکان بین مهاجرین و انصار تقسیم شد [۱۷۴]. دفاع از رهبر: هنگامی که قلعه بنی قریظه در محاصره سپاهیان اسلام قرار گرفت، کعب بن اسید از بزرگان بنی قریظه، سرش را از حصار قلعه بیرون آورد، چون چشمش به رسول گرامی و سپاهیان اسلام افتاد آنان را مورد اهانت و ناسزاگویی قرار داد. حضرت علی از این جریان ناراحت شده و به خدمت

حضرت عرضه داشت: یا رسول الله! شما خود را دید دشمن دور بدارید و به سوی دشمن نزدیک نشوید پیامبر فرمود: گو اینکه به من توهین می کنند. علی عرض کرد: آری. از این شیوه رفتار حضرت علی در می یابیم که احترام و دفاع از مقام رهبری الهی امری لازم و ضروری می باشد و یکی از اصول سیاسی، جنگی و نظامی صیانت فرماندهی و دفاع از مقام رهبری می باشد [۱۷۵].

رویدادهای سال ششم هجرت

جنگ بنی المصطلق

تحلیل سیاسی و نظامی از جنگ بنی المصطلقیهودیان بنی المصطلق در منطقه مریسح در ساحل دریای سرخ زندگی می کردند و در نزدیک آنها قبائل دیگر عرب سکونت داشتند که با آنان پیمان و قرارداد همکاری داشتند [۱۷۶] شکست بخشی از قبائل یهود در مدینه همچون بنی قینقاع و بنی النضیر و بنی قریظه سبب شده بود تا قبیله بنی المصطلق در صدد تدارک حمله نظامی علیه پایگاه حکومت اسلامی باشند. حضرت به وسیله گزارشات نیروهای اطلاعاتی خود از قصد حمله قبیله بنی المصطلق به رهبری حارث بن ضرار آگاه شد که به انضمام نیروهای قبائل عرب ساکن در منطقه مریسح خود را برای یک حمله گسترده علیه سپاهیان اسلام آماده کرده بودند [۱۷۷]. پس از گزارش نیروهای اطلاعاتی، حضرت یک لشکر زرهی و پیاده در قالب یک هزار نفر - ۳۰ نفر سواره نظام و ۹۷۰ نفر پیاده نظام - از نیروهای رزمی و کارآموده را تجهیز کرده و در اول شعبان سال ششم هجرت به سوی قبیله بنی المصطلق روانه شد [۱۷۸]. رسول خدا صلی الله علیه و آله سپاه را به سه دسته تقسیم کرد، دسته مهاجرین تحت فرماندهی ابی

بکر بن ابی قحافه، و دسته انصار تحت فرماندهی سعد بن معاذ عباد و دسته سوم که سواره نظام بودند تحت فرماندهی خویش قرار داد بخشی از منافقین هم به سرکردگی عبدالله بن ابی در این جنگ شرکت جستند. دستگیری ماء مور اطلاعاتی دشمنیروهایی که در طلیعه سپاه حرکت می کردند در بین راه یکی از جاسوسان بنی المصطلق را - که به قصد ردیابی از سپاه محمد به کار اطلاعاتی مشغول بود - دستگیر کرده و به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند، حضرت به وی اسلام را پیشنهاد کرد ولی او از قبول اسلام امتناع ورزید، عمر بن خطاب به دستور پیامبر او را به قتل رسانید رسول خدا صلی الله علیه و آله بر اساس اصول سیاسی و نظامی سپاه را از بیراهه حرکت می داد، زیرا مساءله جنگ از اسرار نظامی، بود و در واقع می بایست نحوه حرکت سپاه اسلام به گونه ای باشد که دشمن بدان آگاه نشود، پس قبل از اینکه بنی المصطلق خبردار شود در منطقه ای به نام قدید [۱۷۹] مستقر شده و به تجهیز قوا و تحکیم مواضع پرداخت. قبائل عرب و مشرکین که با یهودیان بنی المصطلق پیمان نظامی بسته بودند از ورود سپاه اسلام با خیر شده و نیروهای خود را در جبهه مقابل سپاه اسلام در منطقه قدید مستقر نمودند و رابطه سپاهیان اسلام با بنی المصطلق را قطع کردند، زیرا، منطقه ای که نیروهایی دشمن در آن مستقر شده بودند در حد فاصل بنی المصطلق و سپاهیان اسلام قرار گرفته بودند. حضرت، عمر بن خطاب را به سوی آنان فرستاده و به وی

فرمود: آنان را به اسلام دعوت کن اگر اسلام را پذیرفتند و تحت راءیت اسلام درآمدند جان و مال و ناموسشان در سایه حکومت اسلامی محفوظ خواهد ماند و در غیر این صورت جریان را به من گزارش کن. عمر بن خطاب به سوی قبیله آنان رهسپار گردید و آنان را به اسلام دعوت کرد، ولی آنان از پذیرش اسلام سرپیچی نمودند، عمر نیز قضیه را به رسول خدا صلی الله علیه و آله گزارش نمود. حضرت دستور حمله صادر کرد، سپاه اسلام به سرعت تمام قبیله بنی المصطلق را از چهار طرف به محاصره کامل درآوردند، و رابطه بنی المصطلق را با قبائل مشرکین قطع کردند محاصره به گونه ای سریع انجام شد که هم پیمانان نتوانستند با بنی المصطلق ارتباط برقرار کنند. محاصره مدتها طول کشید تا اینکه قبیله بنی المصطلق تسلیم شدند، در این محاصره ۱۴ نفر از بنی المصطلق کشته شده و قبیله بنی المصطلق اسیر شدند و اموال آنان به غنیمت گرفته شد [۱۸۰]. نفاق عبدالله بن ابیسیس از پیروزی سپاه اسلام در جنگ، اسرای بنی المصطلق را به همراه خود به مدینه درآوردند، در بین راه بر سر چاه کم آبی توقف کردند، در هنگام آب کشیدن از چاه بین شخصی از قبیله بنی غفار و به نام جهجاء بن سعید (غلام عمر بن خطاب) و سنان جهنی نزاعی در گرفت. در حین نزاع جهجاء (غلام عمر بن خطاب) مشتی به دهان سنان بن جهنی کوبید، سنان قبیله خزرج را به یاری طلید، و غلام عمر نیز از مهاجرین استعانت جست، سرانجام بین مهاجرین و انصار نزاع در گرفت و مشاجرات لفظی شدید شد

و بالاخره شمشیرها را از نیام بیرون کشیده و در برابر هم صف آرایی نمودند. عبدالله بن ابی غضبناک شده قبیله خزرج را جمع کرد و آنان را مورد عتاب و سرزنش قرار داد و گفت: از اول هم قصد نداشتیم که در این جنگ شرکت کنم، آیا پاداش شما این است که عرب شما را کتک بزند و بر روی شما شمشیر بکشد؟ شما مهاجرین را پناه دادید، از جان و مال خود گذشتید، آنان را پناه دادید و گردنهایتان را جهت حفظ آنان در مقابل شمشیر دشمن برافراشتید. آیا سزاوار است که در برابر این همه فداکاریها، عرب اینگونه با شما برخورد کند؟ اگر آنان را از وطنتان آواره کنید و زحمتشان روی دوش دیگران قرار گیرد اینگونه به شما اجحاف نمی کنند، اگر به مدینه بازگشتیم عزتمندان باید مهاجران ذلیل را از مدینه بیرون برانند [۱۸۱]. زید بن ارقم که جوانی نارس و در عنفوان بلوغ بود سخنان عبدالله بن ابی را شنیده و بلافاصله مآوقع را به حضرت گزارش داد، حضرت پس از اطمینان از صحت گزارش با حالی غضبناک سوار بر مرکب شده و به سوی مدینه حرکت نمود. سعد بن عباد که از جمله افسران نظامی بود بر سر راه حضرت گرفته و از حضرت سؤال کرد: الان که وقت حرکت نبود چرا سوار بر مرکب شده اید؟ حضرت فرمود: مگر حرفهای دوستت عبدالله بن ابی را نشنیدی؟ سعد گفت: من جز شما دوستی ندارم. حضرت فرمود: عبدالله بن ابی قصد دارد پس از مراجعت به مدینه مهاجرین را از مدینه اخراج کند و گفته است که عزیزان باید ذلیلان را خارج کنند. سعد در

جواب گفت: شما و اصحابتان عزیز هستید و عبدالله بن ابی و یاران او ذلیل خواهند بود [۱۸۲]. سرانجام رسول خدا صلی الله علیه و آله با ناراحتی به همراه اصحاب و یاران خود منطقه را ترک کرده و به سوی مدینه حرکت نمود، کسی را یارای صحبت با او نبود اصحاب نیز از وضعی که پیش آمده بود ناراحت بودند پس عبدالله بن ابی را به محاکمه کشاندند و گفتند: چرا به رسول خدا صلی الله علیه و آله و یاران مهاجر او اهانت کرده و آنها را آزرده خاطر کردی؟ عبدالله بن ابی سوگند یاد کرد که هرگز من به رسول خدا صلی الله علیه و آله و یاران او اهانت نکرده ام و اگر کسی از قول من مطلبی را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و یارانش گزارش نموده باشد کذب محض است اصحاب گفتند: به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شده و از حضرت و یاران او عذرخواهی کن. عبدالله بن ابی پیشنهاد اصحاب را پذیرفت و به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف شده و از مطلبی که به وی نسبت داده بودند عذرخواهی نموده و زید بن ارقم را تکذیب نمود و شهادتین را بر زبان جاری کرد حضرت نیز گفته او را قبول کرد. پس از این ماجرا اصحاب زید بن ارقم را مورد شما الهی و سرزنش قرار دادند و گفتند: چرا به حضرت گزارش دروغ دادی و خاطر مبارک حضرت و یاران او را آزریدی و به عبدالله بن ابی تهمت و افترا بستنی؟ زید بن ارقم از این مسأله

ناراحت شده و به خدا عرضه داشت: پروردگارا! تو خوب میدانی که من گزارش دروغ به رسول خدا صلی الله علیه و آله ندادم. در بین راه جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل گردید و سوره منافقون را بر حضرت نازل فرمود در آن هنگام حضرت بر شتر سوار بود و در هنگام ظهور آثار وحی سنگینی زیادی به وی عارض شد به گونه ای که ناقه حضرت کمرش خمیده و از حرکت باز ایستاد و زانو زد، پس حضرت در گوش زید بن ارقم فرمود: خداوند گفته های تو را تصدیق نمود، و سوره منافقون را نازل فرمود پس کاروان متوقف کرده و سوره منافقون را برای آنان قرائت فرمود. نکته: رسول خدا صلی الله علیه و آله با سرعت در حرکت سپاه از هرگونه امکان وقوع درگیری و نزاع داخلی جلوگیری کرد، زیرا کاروان در هنگام حرکت از غضب باز ایستاد و حرکت رسول خدا صلی الله علیه و آله سبب شد تا آثار غضب در بین اصحاب فرو نشیند. برخورد پیامبر اسرار انجام پس از شکست قبیله بنی المصطلق زیادی در اختیار سپاهیان اسلام قرار گرفت، حضرت کلیه اموال و اسرای بنی المصطلق را به مدینه آورد و آنان را بین اصحاب تقسیم کرد، و با جویریة دختر حارث بن ضرار ازدواج نمود، سایر مسلمین از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیروی نمودند، و با زنان بنی المصطلق ازدواج نمودند. نظریه: علت اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله با جویریة ازدواج نمود این بود که جویریة بی سرپرست بود و پدر و عمو و شوهرش در جنگ بنی المصطلق به

دست سپاهیان اسلام به هلاکت رسیده بودند، در موقع تقسیم غنائم در سهم ثابت بن قیس قرار گرفت و وی جویریه را در معرض فروش گذاشت، حضرت آن را از ثابت بن قیس خرید و او را از کتابت آزاد نمود، و قیمت کتابت وی را مهریه اش قرار داد و به همان مهریه با وی ازدواج نمود [۱۸۳]. بر اثر برخورد مسالمت آمیزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با قبیله بنی المصطلق و اسرای آنان انجام داد، قبیله بنی المصطلق اسلام را پذیرفتند، و اسلامشان را به حضرت اعلام نمودند. پیامبر اکرم آنان را آزاد کرد و به دیارشان بازگردانید، حضرت ولید بن عقبه را جهت جمع آوری زکات به مریسع اعزام داشت، ولید به علت کینه و خصومتی که با قبیله بنی المصطلق داشت جریان را برخلاف به پیامبر گزارش نمود و گفت: قبیله بنی المصطلق از دادن زکات خودداری نموده و قصد کشتن مرا داشتند. مسلمانان در صدد تجهیز سپاه برای جنگ با بنی المصطلق بودند، در این میان نماینده ای از بنی المصطلق به مدینه آمد و به حضرت عرضه داشت: هنگامی که با خبر شدیم که شما نماینده یا را به سوی ما فرستاده اید، ما به قصد احترام و تعظیم به استقبال او آمدیم، و بر آن بودیم تا زکاتمان را به وی پرداخت کنیم، ولی او ترسید و به عقب بازگشت و متأسفانه مسأله را برخلاف واقعیت به شما گزارش نموده است خداوند در تکذیب ولید بن عقبه آیه زیر را نازل فرمود: یا ایهاالذین امنوا ان جائکم فاسق ببناء فتینوا ان تصیبوا قوما بجالهه

صلح حدیبیه

پس از پیروزی مسلمانان در جنگ بنی المصطلق: حضرت تصمیم گرفت که در ماه ذی القعدة به قصد انجام عمره از مدینه به سوی مکه عزیمت نماید، حضرت بنابر اطلاعاتی که از مشرکین قریش داشت احتمال وقوع درگیری نظامی را بسیار قوی می دانست. به همین منظور به اصحاب فرمود که: همه کسانی که در مدینه و اطراف آن تحت حمایت حکومت اسلامی زندگی می کردند در این سفر برای انجام اعمال حج او را همراهی کنند، حدود یک هزار و پانصد نفر از مسلمانان - اعم از مهاجرین و انصار و اعرابی که در اطراف مدینه زندگی می کردند - به قصد زیارت خانه خدا حضرت را همراهی نمودند، و عده ای نیز از همراهی با پیامبر سرپیچی کردند، زیرا احتمال وقوع جنگ را بعید میدانستند. گزارش اطلاعات به دشمنگامی که کاروان رسول خدا صلی الله علیه و آله به منطقه عسفان - به فاصله دو منزل تا مکه - رسید، مشرکین قریش از ورود سپاه اسلام به آن منطقه آگاه شده و بر آن شدند که از ورود کاروان رسول خدا صلی الله علیه و آله به مکه ممانعت نمایند، پس با تجهیزات لازم و نیروهای کارآموده در اطراف مکه سنگر گرفتند. سران مشرکین بشر بن سفیان را برای مذاکره به خدمت پیامبر فرستادند، وی پیامبر خدا را در عسفان ملاقات کرده و عرضه داشت: همانا قریش از سفر شما آگاه است و به دنبال آن جهت ممانع از ورود شما به مکه، سپاه بزرگی را تشکیل داده و در محله ذی طوی سنگر گرفته اند و عهد بسته

اند که به هر صورت ممکن از ورود شما به مکه جلوگیری نمایند [۱۸۵]. حضرت از این سخن تعجب کرده و فرمود: جنگ قریش را بلعیده است، آیا هنوز هم از جنگ و جدال دست بر نمی دارند؟ چه شده است که با وجود شکستها و خساراتی که دیده اند باز هم به فکر جنگ و جدال افتاده اند؟ چه می شد که قریش بین من و سایر عرب مانعی ایجاد نمی کرد؟ اگر آنان به من آسیب می رسانیدند به هدفشان می رسیدند و اگر خدایتعالی مرا بر آنان غلبه می داد و آنان به اسلام روی می آوردند برای آنان فخر بود، زیرا من از قبیله آنها بوده و با آنها در یک قبیله زندگی می کردم. قریش چگونه می اندیشید؟ آیا فکر می کنید که حکومت اسلامی از جنگ هراس دارد؟! سوگند به خدا که من در راه خدا جنگ می کنم و هیچ گونه بیم و هراسی را به دل راه نخواهم داد و تا سرحد جان از اسلام دفاع کرده و به آن ادامه خواهم داد [۱۸۶]. پس از خاتمه مذاکره، حضرت سپاه خود را برای یک جنگ تمام عیار آماده کرده و مسیرش را از منطقه عسفان تغییر داد، هنگامی که به منطقه ثنیه الممرار رسید شتر حضرت زانو زد، برخی از سپاهیان به حضرت عرضه داشتند: گویا شتر شما از پیمودن راه جا زد، حضرت فرمود: شتر من از پیمودن راه جا نزد بلکه خداوند شتر مرا از حرکت بازداشت و ما وظیفه داریم سپاه را در این محل مستقر کنیم. سپاه اسلام از قصد پیامبر آگاه شدند و کاروان

را چهره دیگری پیدا کرد، زیرا در آغاز حرکت کاروان برای انجام عمره به سوی مکه عازم شده بود ولی پس از مذاکره پیامبر با نماینده مشرکین حالت حرکت جنگی شده بود. پس حضرت سپاه را در منطقه ثنیه الممرار مستقر کرده و دستورات لازم را به آنان تذکر داد و فرمود: اگر چه سپاه قریش برای جنگ آماده شده اند ولی هرچه از من بخواهند به خاطر صله رحم به آنان خواهم داد. در منطقه ای که سپاه اسلام استقرار یافت آب وجود نداشت، پس حضرت نیزه را از نیام درآورده و به دست یک نفر از یاران داد، او نیزه را به زمین کوبید، در پی آن چشمه آبی نمایان، شد و سپاه اسلام با طمأنینه خاطر در آنجا منزل کرد. سپاه قریش منطقه استقرار نیروهای اسلام را زیر نظر گرفته بود پس عده ای از قبیله خزاعه را بر سرپرستی بدیل بن ورقاء به نمایندگی از قریش به حضور پیامبر اکرم فرستادند، تا از واقعیت امر جويا شوند که پیامبر اکرم به چه منظور به مکه آمده است؟ آیا به منظور جنگ آمده یا به منظور دیگری؟ پیامبر در جواب به بدیل بن ورقاء فرمود: من برای جنگ و مقابله با شما به اینجا نیامده ام، بلکه به قصد زیارت و عمره مفرده آمده ام. پس از مذاکره، نمایندگان قریش بازگشته و جریان را برای قریش بازگو کردند بدیل بن ورقاء بن قریش گفت: پیامبر اکرم به قصد جنگ به اینجا نیامده است بلکه می خواهد با یارانش عمره مفرده انجام دهد و خانه خدا را زیارت کند، شما ندانسته حضرت را به جنگ

متهم نمودید و در برابر آن جبهه جنگ تشکیل داده اید؟ قریش گفته ورقاء بن بدیل را قبول نکردند و اظهار داشتند که: اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله به قصد جنگ نیامده است پس چرا با نیرو و سپاه به مکه وارد می شود؟ پس بار دیگر پیکی را جهت تهیه گزارش فرستادند تا آنها را از کم و کیف سفر حضرت آگاه سازد [۱۸۷]. گزارشهای تکمیلی قریشکر بن حفص از طرف قریش مأموریت یافت تا گزارش تکمیلی از هدف حضرت به دست آورد، هنگامی که به ثنیه المرار رسید حضرت او را به حضور پذیرفت و همانند جوابهای قبلی که نماینده قبلی داده بود به او جواب داد، بکر بن حفص نیز پس از بازگشت گزارش مذاکره را برای سران قریش بیان کرد. قریش به این گزارش قانع نشدند و در پی آن یکی از سران قبیله احابیش به نام حلیم بن علقمه را فرستادند، چون این شخص اعتقاد به خدا داشت و قبیله احابیس نیز در میان عرب سابقه توحیدی داشتند و خدا را می پرستیدند. پس هنگامی که به منطقه رسید پیامبر او را برای یاران خود معرفی کرد و فرمود: این شخص موحد است و به خداوند یکتا ایمان دارد، هر کس که به همراه خود بدنه آورده است آنرا به وی نشان دهد. اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بدنه ها را به طور دسته جمعی از پیش روی او در صحرای ثنیه المرار عبور دادند و با این شیوه اعلام داشتند که قصد جنگ ندارند، حلیم بن علقمه به عقب بازگشت و جریان را برای سران قریش

بازگو کرد. پس عروه بن مسعود ثقفی را جهت تهیه گزارش به خدمت پیامبر اکرم فرستادند، حضرت نیز هدف اصلی خود را برای او بازگو کرد، جذبه و معنویت رسول خدا صلی الله علیه و آله صلی الله علیه و آله به گونه ای در عروه تاءثیر گذاشته بود که به سختی از کنار حضرت فاصله می گرفت و دلش یارای جدایی از حضرت را نداشت، و نحوه رفتار و برخورد پیامبر با اصحاب را زیر نظر داشت. از طرفی دیگر عشق و دلباختگی اصحاب او را به تعجب واداشته بود، زیرا هر گاه پیامبر خدا وضو می گرفت یا آب دهانش را بیرون می انداخت اصحاب جهت تبرک جستن به آن از یکدیگر سبقت می گرفتند و اگر مویی از بدن حضرت جدا می شد آنرا به سرعت از روی زمین برمی داشتند. پس به سوی قریش بازگشت و نتایج مذاکره و گزارش خود را برای رساندن قریش بیان کرد. از جمله مذاکراتی که به قریش یادآوری نمود عشق ورزیدن یاران حضرت به وی بود، سپس گفت: من در زمان سلطنت کسری و قیصر و نجاشی با سلاطین آنها ملاقات نموده و گفتگوهای داشته ام، به خدا سوگند هیچ سلطانی را ندیدم اینگونه که اصحاب و یاران حضرت به وی عشق می ورزیدند، و به آب وضو و دهان و موی بدن او سبقت می جستند، یاران و پیروانشان به آنها عشق ورزند، حال این شما و جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آله. این گزارش تاءثیر فراوانی داشت و روحیه جنگ طلبی را از دشمن خنثی کرد، سران قریش پس از مذاکره و تحقیق

و بررسی دقیق تصمیم گرفتند که دست از جنگ بشکنند و حضرت را به صلح وادار نمایند [۱۸۸]. نظریه: از نحوه برخورد حضرت با اصحاب و شدت فداکاری که یاران نسبت به حضرت انجام می دادند روشن می شود که نیروهای رزمی و کادرهای نظامی و انتظامی علاوه بر اینکه از افراد زبده و کارآمد باشند باید دارای ایمان قوی بوده و عشق و علاقه شدیدی نسبت به هدف و رهبر داشته باشند، زیرا در غیر این صورت روحیه کفر ستیزی در آنان پیدا نخواهد شد. به نظر می رسد تنها مسأله ای که قریش را - در قضیه صلح حدیبیه - سست کرد و از تصمیم جنگ بازداشت همانا روح تقوی و صلابت ایمان و عشق به هدف و پیامبر الهی بود که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به حضرت از خود نشان دادند، دیپلماتهای سیاسی قریش علاوه بر انجام امور دیپلماسی از نظر اطلاعاتی نیز بسیار ظریفانه عمل می کردند، و نحوه رفتار و برخورد اصحاب با پیامبر را زیر نظر داشتند بنابراین فرماندهان نظامی سه نکته را باید مورد دقت و بررسی قرار دهند: ۱- نیروهای رزمی را از افراد مؤمن و متدین انتخاب کنند، همان طوریکه پیامبر سفر خویش را با نیروهای رزمی و به قصد عمره آغاز کرد. ۲- نیروهای رزمی باید داوطلبانه شرکت کنند، همان طور که پیامبر بسیج عمومی را صادر کرد، در پی صدور فرمان بسیج فقط عده ای از نیروهای رزمی با عشق و علاقه داوطلب شدند، و در سفر حضرت را همراهی نمودند [۱۸۹]. ۳- نیروهای رزمی تا آنجا که

امکان دارد باید از اهل تقوی، و فضیلت برگزیده شود، این مطلب را می توان از نحوه انتخاب و برخورد پیامبر اکرم استفاده نمود. در واقع پیروزیهایی که در جنگها حاصل می شود در گرو اخلاص عمل صالحان و مجاهدان راه خدا و دلباختگان کوی یار می باشد، به گونه ای که اگر آنان در این رهگذر سر از پا نمی شناختند و روح فداکاری و اخلاص را در برابر پیامبر خدا ابراز میداشتند و همان روح فداکاری باعث گردید که عروه بن مسعود با حالت بهت آوری به سوی مشرکین بازگردد و آنان را از هدف جنگ منصرف کند. اعزام عثمان بن عفان حضرت عثمان بن عفان را به نمایندگی از طرف دولت اسلامی برگزیده و مواضع و اهدافش را در ضمن نامه ای نوشته و به وسیله عثمان بن عفان اعزام داشت [۱۹۰]. هنگامی که عثمان خود را به قریش رسانید و نامه را برای آنان قرائت کرد و اهداف حضرت را برای آنان بیان کرد، سران قریش عثمان را دستگیر کردند، سپس توسط عده ای از مشرکین خبر قتل او را شایعه کردند، هدف آنها را از اشاعه قتل عثمان ایجاد رعب و وحشت در بین سپاه اسلام بود. هنگامی که حضرت از جریان مطلع گردید اصحاب و یاران خود را در سایه درختی گرد آورده و تصمیمات جنگی را که از پیش در سینه خویش پنهان می داشت روشن ساخت و سپاهیان اسلام را برای جنگ بسیار بزرگی آماده نموده و از آنان پیمان گرفت که تا آخرین نفس ایستادگی نمایند گزارشگران مشرکین تصمیم پیامبر را به قریش ارسال داشتند که موجب رعب و وحشت مشرکین قریش

گردید، سران قریش تصمیم گرفتند که از شروع جنگ صرف نظر کنند و اعلان کردند که بهترین شیوه طرح صلح است، زیرا آثار قدرت نیروهای اسلام را در جنگهای سابق دیده بودند، پس نماینده ای را به محضر پیامبر خدا فرستادند تا شایعه قتل عثمان را تکذیب کرده و طرح صلح را که توسط سران قریش آماده شده بود ارائه کرد. حضرت اصل صلح را از دشمن پذیرفت، به دنبال به دنبال آن عده ای از سران قریش در نثیه المرار حاضر گردیدند و مواد صلح حدیبیه را به نفع دولت قریش منعقد کردند که مورد تصویب طرفین قرار گرفت. مواد صلح: موادی که صلح را تشکیل می دادند ۹ ماده بودند: ۱- ان نضع الحرب عشر سنين [۱۹۱]. ۲- لاخيانه بينهم فلا يخونون بعضهم بعضا ۳- لا سرقه فياء منوا على اموالهم في تلك المده و لا يعين احد المتعاقدين على الاخر ۴- من احب ان يدخل في عقد محمد و عهده دخل فيه و من احب ان يدخل في عقد قریش و عهدهم دخل فيه [۱۹۲]. ۵- من اتى قریشا من المسلمین لا یردونه الی المسلمین ۶- من اتى من قریش الی المسلمین مسلما یردونه الیهم ۷- ان یكون الاسلام ظاهرا بمکه لا یکره احد علی دینه و لا یؤذی ولا یعیر. ۸- ان محمدا یرجع عنهم عامه هذا و یدخل علیهم فی العام القابل ثلاثه ایام. ۹- لا یدخل علیها بسلاح الا سلاح المسافر السیوف فی القراب [۱۹۳]. بر اساس توافق طرفین حضرت به امیرالمؤمنین فرمود که قرار داد صلح را بنگارد، حضرت علی در ابتدای متن قرارداد نوشت: بسم الله الرحمن الرحیم، سهیل بن عمرو (نماینده مشرکین

قریش) به حضرت اعتراض کرد و گفت: ما رحمن را نمی شناسیم باید عبارت را تغییر داده و به شیوه ای که پدرانمان قبل از اسلام نام خدا را در آغاز قراردادهای صلح می نوشتند عمل کنید. رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته نماینده قریش را پذیرفت و به حضرت علی عرض کرد: به جای این جمله بنویس: بسمک اللهم، زیرا این جمله ای بود که قبل از اسلام در عرب مرسوم بود و مشرکین قبل از ظهور اسلام به این شیوه عمل می کردند، حضرت علی گفته پیامبر را نوشت، گرچه با اعتراض مسلمانان روبرو شد ولی حضرت علی خطاب به آنان فرمود: اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله به من امر نمی کرد من این کار را نمی کردم اطاعت از او اطاعت از خدا و بر ما واجب است. سپس حضرت به علی فرمود که بنویسد: هذا ما قاضی علیه رسول الله و سهیل بن عمرو، در هنگام نوشتن این جمله، باز مورد اعتراض سهیل قرار گرفت و گفت: ما رسالت پیامبر را قبول نداریم، والا- با شما جنگ و درگیری نمی کردیم، قرارداد باید به گونه ای تنظیم شود که مورد قبول و توافق قریش قرار گیرد، حضرت باز گفته سهیل را پذیرفت و به حضرت علی عرض کرد: این جمله را اینگونه بنویس: هذا ما قاضی علیه محمد بن عبدالله و سهیل بن عمرو [۱۹۴]. سهیل بن عمرو پیشنهاد رسول خدا صلی الله علیه و آله را پذیرفت [۱۹۵] و صورت قرارداد در دو نسخه تنظیم گردید که در ظاهر به نفع قریش تنظیم شد و کلیه خواسته

های قریش عملی شد و حضرت در آن سال از زیارت خانه خدا محروم شد، در نتیجه مسلمانان با قلبی پر از اندوه و چشمانی اشکبار در برابر قرارداد صلح ناخواسته تسلیم گردیدند که قبول آن بر مسلمین به سادگی قابل تحمل نبود. اختلاف مسلمانان پس از پایان یافتن صلح حضرت دستور داد تا بدنه ها را در همانجا قربانی کنند سپس تقصیر نموده و از احرام مفرده خارج شوند، گروهی از مسلمانان به حضرت اعتراض کرده و گفتند: شما در آغاز به ما وعده دادی که در این سال وارد مکه می شویم و حال آنکه قبل از آنکه به مکه وارد شویم دشمن راه بر ما سد نمود، و گفته شما خلاف درآمد. حضرت با حالت بردباری فرمود: من به شما وعده دادم که امسال وارد حرم خواهید شد و این انجام گرفت من به شما قول ندادم که به انجام مناسک فوق خواهید شدت سرانجام عده ای از مسلمانان که از قرارداد صلح ناراضی بودند از فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله سرپیچی کردند [۱۹۶]. براساس این قرارداد قبیله خزاعه تحت الحمایه دولت اسلامی و قبیله بنوبکر نیز تحت الحمایه مشرکین قریش قرار گرفت، این قرارداد در دو نسخه تنظیم شد که یک نسخه در دست دولت اسلامی و نسخه ای دیگر در دست سران قریش قرار داشت [۱۹۷]. هنگامی که کار صلح پایان یافت حضرت اصحاب را مورد خطاب قرار داد و فرمود: هر کس بدنه خود را قربانی نموده و سرهایتان را بتراشید، مسلمانان هم فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله را گردن نهادند ولی عده ای از اطاعت

آن سرپیچی کرده و به مخالفت پرداختند، زیرا آنان فکر می کردند که این حج باطل است زیرا مسلمانان به مکه مشرف نشده و طواف نکرده بودند و در حالی که سعی بین صفا و مروه انجام نشده چگونه بدنه ها را قربانی کنند؟! حضرت از این جریان بسیار ناراحت شد پس به ام سلمه وارد شده و با وی مشورت نمود، ام سلمه حضرت را تسلی داده و عرض کرد: شما اعمال خود را انجام بده و سپس به سوی مدینه حرکت کن، حضرت پیشنهاد ام سلمه را انجام داد و بدنه را به قربانگاه برد و آن را قربانی کرد، عده ای از مسلمانان از پیامبر تبعیت کردند بدنه ها را در همان محل قربانی کرده و به حلق راءس پرداختند بخشی از مسلمین بدنه نداشتند خداوند نیز تکلیف را از آنان ساقط کرد [۱۹۸]. آنگاه حضرت با مسلمانان به سوی مدینه مراجعت کردند، هنگامی که به محله تنعیم رسیدند، حضرت مسلمانان را در سایه درختی گرد آورد، عده ای از مسلمانان که از فرمان حضرت سرپیچی کرده بودند خدمت حضرت مشرف شده و از گذشته خود اظهار ندامت کردند و از حضرت تقاضا کردند که برای آنها استغفار کند، حضرت توبه آنها را پذیرفت و در سایه درخت با آنان بیعت کرد، این بیعت به بیعه الرضوان مشهور شد زیرا خداوند سوره مبارکه فتح را نازل کرد [۱۹۹] که در آن رضایتش نسبت به مسلمانان مشهود بود: ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤ تیه اجرا عظیم

[۲۰۰]. نتایج صلح: نتایج و فوایدی را که این صلح در برداشت در ۷ مورد خلاصه می شود: ۱- این صلح باعث شد که دولت اسلامی با قریش - و همچنین بالعکس - روابط سیاسی و اجتماعی برقرار نماید، در نتیجه در سایه ارتباطات سیاسی و اجتماعی به مواضع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و اخلاقی یکدیگر آشنا شده و در سایه حسن همجواری و حسن تفاهم بتوانند مشکلات اجتماعی و سیاسی خود را از طریق مذاکره حل و فصل کنند: لازم به ذکر است که بر اثر این ارتباطاتی که بین دو ملت همجوار برقرار گردید کلیه خصلت‌های عالی و صفات اخلاقی و معجزات از طریق روابط اجتماعی توسط ملت مسلمان به ملت قریش منتقل شد و در فاصله کمی زمینه گرایش و قبول اسلام میان ملت قریش فراهم گردید، به طوری که عده از مشرکین - که بستگان آنان قبلاً اسلام را پذیرفته و به مدینه هجرت کرده بودند - به نیت صله رحم از بستگان و خویشاوندان نزدیک خود دیدن می کردند. فرهنگ غنی اسلام به گونه ای در منطقه یثرب بر مسلمین حاکم بود که مشرکین مجذوب شده و صفات عالی را از مسلمانان فرا می گرفتند و هنگام بازگشت در بین قریش نشر می دادند. ۲- روابط صحیح و مناسب بین طرفین موجب شد که به واسطه انتقال ملکات فاصله اسلامی ملت جزیره العرب شیفته و عاشق اسلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله گردند، صلح مزبور سبب شد که مسلمین در آینده بدون درگیری سیاسی و نظامی به انجام عمره مفرده توفیق یابند. ۳- مشرکین قریش قبل از انعقاد صلح عناد

خود را نسبت به مسائل اسلامی معجزات رسول خدا صلی الله علیه و آله اظهار می داشتند و هنگامی که سخنان گهربار و آیات نورانی قرآن را می شنیدند پنبه در گوش خود می کردند و با تنفر خود را دور می کردند ولی خوشبختانه بعد از انعقاد صلح کینه و منافرت‌های زیادی که از قبل بین قریش و ملت اسلامی بود در سایه صلح و آرامش از بین رفت و آنان به سخنان یکدیگر گوش فرا می دادند و حرف‌های حق را از یکدیگر می پذیرفتند و در آیات قرآن اندیشه می کردند، بدین وسیله زمینه پذیرش اسلام در فرهنگ ملت عرب راه یافت و در فاصله کمی به یک دعوت عمومی همه آنها اسلام را پذیرفتند. ۴- قبل از انعقاد صلح اظهار اسلام در بین ملت عرب ممنوع بود و هیچ کس جرأت نداشت که دین خود را ظاهر نماید، غالب مسلمانانی که به خاطر شرایط حاکم بر زندگیشان نمی توانستند از بلادشان به مدینه هجرت کنند در حال تقیه زندگی می کردند و نمی توانستند عقائدشان را اظهار کنند. این صحل سبب شد که در فاصله دو سال مسلمانان بتوانند اسلام را به عنوان یک آئین الهی در بین مشرکین اظهار نموده و به تبلیغ آن پردازند، اذیت و آزار مشرکین نیز آنها را رنج نمی داد چون اساس شرایط صلح مبتنی بر آزادی بیان و عقیده بود و هر کس متمایل به اسلام بود با میل و رغبت اسلام را قبول کرده و به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان می آورد. ۵- به موجب این صلح رسول خدا

صلی الله علیه و آله و مسلمانان از جنگ فارغ شده و در صدد نشر حقائق گهربار اسلام برآمدند و اسلام را از طرق مختلف به جهانیان ابلاغ کردند رسول خدا صلی الله علیه و آله به تمام نقاط جهان هیئت سیاسی نظامی و تبلیغی اعزام داشت، بدین وسیله مناطق مختلف جزیره العرب - چون یمن و بحرین و یمامه - تحت پوشش تبلیغات اسلامی قرار گرفت، در پی ابلاغ پیامهای رسول خدا صلی الله علیه و آله به ملل مختلف جان دیری نگذشت که مردم فوج فوج به دین اسلام گرایش کردند و اسلام عزیز را به عنوان یک دین الهی و جهانی پذیرفتند. ۶- به موجب این صلح دولت اسلامی تقویت شده و مسلمانان نیرو گرفتند از طرفی دیگر گروهی از سلاطین عرب و عجم به اسلام روی آوردند و هدایایی گرانبها از طرف سلاطین به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله ارسال می شد. ابوسفیان رهبر قریش تمامی مسائل و قضایایی را که در این فاصله به وقوع می پیوست را به طور دقیق زیر نظر داشت و در پیشرفت اسلام می اندیشید، او مشاهده کرد که چگونه قیصر پادشاه روم در برابر اوامر حضرت سر تعظیم فرود آورد و به اسلام تسلیم گردید و از نامه حضرت استقبال کرد، او به خوبی ایمان آوردن نماینده کسری پادشاه ایران زمین را در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله مشاهده کرده بود. عظمت بزرگی و جلالت رسول گرامی اسلام در صحنه جهان نمودار شد، مشرکین از عظمت اسلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله مبهوت شدند در نتیجه

قدرت نظامی و اقتصادی دشمن رو به افول و غروب نهاد و آن ها از شروع جنگ علیه اسلام ناامید گردیدند، به طوریکه در هنگام فتح مکه تمام قریش بدون استثناء به اسلام گرایش نموده و به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آوردند بدون اینکه حتی قطره خونی از دماغ کسی بریزد [۲۰۱]. ۷- قبل از سال ششم هجرت که صلح حدیبیه در آن به وقوع پیوست، حکومت قریش برای اینکه قداست معنوی رسول خدا صلی الله علیه و آله را از بین ببرد و شخصیت او را لکه دار کند دست به تبلیغات گسترده ای علیه رسول خدا صلی الله علیه و آله زد مبنی بر اینکه: الف - رسول خدا صلی الله علیه و آله برای خانه و کعبه احترامی قائل نیست. ب - با بستگان خود قطع رحم کرده و رابطه ندارد. ج - عده ای از او باش و لگردد را به دور خود جمع کرده تا در زمین فساد و خونریزی کند. خوشبختانه با این صلح تبلیغات دشمن خنثی و بی اثر ماند زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله با اینکه لشکری قوی و قدرتمند به همراه خود آورده بود دست به شمشیر نبرد و تقاضای دشمن را در مورد صلح پذیرفت.

رویدادهای سال هفتم هجرت

جنگ خیبر

این جنگ در سال هفتم هجرت اتفاق افتاد [۲۰۲] رسول خدا صلی الله علیه و آله در اواخر محرم سپاه اسلام را به طرف خیبر بسیج کرد و سیاح بن عرفطه را به جانشینی خود در مدینه تعیین کرد. سپس سپاه حضرت در منطقه رجیع [۲۰۳] - حد فاصل خیبر و غطفان - مستقر شد، علت انتخاب این مکان

بدین جهت بود که بر اساس اطلاعات واصله یهودیان خیبر با قبیله غطفان - که جمعی از مشرکین را تشکیل می داد - قرارداد سیاسی نظامی بسته بودند و تصمیم داشتند تا به کمک یکدیگر به پایگاه اسلام حمله نمایند. براساس این پیمان قبیله غطفان خود را موظف می دانست که از یهودیان خیبر دفاع کند، رسول خدا صلی الله علیه و آله براساس اطلاعات به دست آمده سپاه خود را در رجیع مستقر کرد تا بدین وسیله نیروهای کمکی دشمن از کار ایستاد و در نتیجه نتوانست به پشتیبانی یهودیان خیبر اقدام کند و نقشه خنثی شد و قبیله غطفان نتوانستند به وعده های خود نسبت به یهودیان خیبر وفادار باشند. نقش یهود در پیدایش جنگها حضرت توسط خبریابهایی که در داخل سرزمین یثرب و منطقه خیبر داشت از پیمان یهودیان خیبر با مشرکین غطفان آگاه شد، بنابراین با سپاهی متشکل از ۱۴۰۰ نفر که ۲۰۰ نفر از آن سواره نظام و باقی پیاده نظام بودند به منطقه وارد شده و نیرو را در رجیع - حد فاصل خیبر و غطفان - مستقر کرد تا بدین وسیله دشمن را از اهداف شوم خود باز دارد [۲۰۴]. اصولاً نقش یهود در هر یک از جنگهایی که در منطقه جزیره العرب بین دولت سلامی و مشرکین به وقوع پیوست روشن و واضح است، علت جنگ خیبر را می توان در غزوات دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله جستجو کرد، ولی به طور کلی دو نکته مهم علت وقوع جنگ خیبر را بیان می کند: نکته اول - اخراج بنی النضیر: همان طور که قبلاً در جنگ بنی النضیر

گذشت در پی نقض عهدی که یهودیان بنی النضیر نسبت به قرارداد صلح انجام دادند قرارداد نامه از طرف یهود فسخ شد، در نتیجه حضرت یهودیان بنی النضیر را از مدینه اخراج نمود گروهی از این یهودیان به موطن اصلی خود بازگشتند و بخشی به منطقه خیبر و عده ای هم به سرزمین مکه هجرت کردند. گروهی از سران یهود بنی النضیر و بنی قینقاع در پی تبلیغات مستمر و وعده های کاذب مشرکین و یهودیان بنی قریظه را به جنگ با رسول الله صلی الله علیه و آله و مسلمان تحریک نمودند که در نتیجه این جنگ موجب شکست مشرکین در وادی عقیق و شکست بنی قریظه شد. عده ای از این یهودیان که به منطقه خیبر گریخته بودند دوباره شروع به فعالیت تبلیغی و تحریکی خود علیه دولت اسلامی نمودند، و یهودیان خیبر و قبیله غطفان را که در نزدیکی خیبر قرار داشت بر علیه رسول خدا و حمایت از یهود ترغیب نمودند و با یکدیگر پیمان نظامی امضا کردند. براساس این پیمان یهودیان خیبر با قبیله غطفان برای تهیه و تنظیم جنگی بزرگ علیه اسلام بسیج شدند، یهودیان خیبر پیش بینی های لازم را در این جنگ کرده بودند، آنها احتمال می دادند که ممکن است قبل از اینکه آنان علیه اسلام وارد جنگ شوند قوای اسلامی بر آنان حمله کنند قطعا در صورت وقوع چنین احتمالی یهودیان خیبر در محاصره سپاه اسلام قرار می گرفتند. مقاومت در برابر سپاه اسلام به نیروهای کمکی و تاءمین هزینه های مادی بستگی داشت، روی این اساس بود که دیوارهای قلعه را بسیار مستحکم ساختند و سنگرهای دفاعی محکمی

در داخل قلعه ها ایجاد کردند تا در صورت وقوع حمله سپاهیان اسلام بتوانند از قلعه و زنان و کودکان خود به دفاع برخیزند، و هزینه یک سال جنگ را تهیه کرده و در انبارها ذخیره سازی نمودند و تمام لوازم مورد نیاز را تاءمین کرده بودند. نکته دوم - انعکاس صلح حدیبیه: صلح حدیبیه در ظاهر نوعی شکست را برای دولت اسلامی وانمود می کرد گرچه نتایج آن منافع زیادی، را برای دولت اسلامی داشت، پس از بازگشت سپاهیان اسلام به مدینه، مردم اطراف مدینه از شکست ظاهری و صوری سپاهیان اسلام اطلاع یافته و اظهار خوشحالی می کردند. این شکست ظاهری و صوری سپاه اسلام سبب شد که یهودیان خیبر و قبیله غطفان تصمیم گرفتند که به کمک یکدیگر حمله گسترده خود را علیه پایتخت حکومت اسلامی آغاز کنند و شکست های تلخی را که در طول تاریخ بر قبائل یهود وارد گردیده بود جبران نمایند. گزارش اطلاعات: افسران اطلاعاتی و ماءموران سری که در بین قبائل یهود و غطفان زندگی می کردند نقشه ها و طرحهایی را که بین یهود و قبیله غطفان صورت می گرفت زیر نظر داشتند و به طور دقیق و محرمانه گزارشات را تهیه نموده و قبل از اینکه دشمن نقشه خود را عملی سازد جریان را به پیامبر اسلام می رساندند [۲۰۵]. حضرت نیز نقشه های طراحی شده دشمن را خنثی نموده و یک لشکر کارآموده و شجاع ۱۴۰۰ نفری را تهیه دیده و قبل از آنکه دشمن به آن واقف شود به منطقه رجیع وارد شده و راههای ارتباطی بین قبیله غطفان و یهودیان خیبر را قطع کرد [۲۰۶]. بکارگیری

رمز در جنگ: رسول خدا صلی الله علیه و آله پرچم جنگ را به علامت و صورت عقاب سیاه تصویر کرد علامت روی پرچم عقاب سیاه نام داشت و این رمز رمزهای سری نظامی بود زیرا به اشاره که در پرچم قرار داشت نحوه حمله و رمز حمله را به نیرو تفهیم می کرد و به گونه ای که دشمن بدان پی نبرد. بالاخره حرکت سپاه دشمن به گونه ای تنظیم شده بود که سپاه اسلام شبانگاه در هنگامی که دشمن غافل است در منطقه عملیات مستقر شود، استقرار سپاه به گونه ای بود که از طرفی بین دو نیروی غطفان و یهود فاصله انداخت و از طرفی دیگر بلافاصله قلعه های خیبر را تحت محاصره کامل خود درآورد. یک گردان از سپاهیان اسلام به طرف سپاهیان غطفان سنگر گرفته و حمله تهاجمی خود را آغاز کردند، هدف از این تهاجم ایجاد رعب و وحشت در قبیله غطفان بود، در این حمله مزارع غطفان به محاصره گردان رزمی درآمد، بخش مهم نیروهای رزمی نیز به استحکامات نظامی در اطراف قلعه های خیبر پرداختند. صبحگاه هنگامی که قبیله غطفان به طرف مزارع خود حرکت کردند خود را در محاصره سپاه اسلام مشاهده نمودند رعب و وحشت زائدالوصفی بر آنان حاکم شد و از مقابل سپاه گریخته و به خانه های خود پناه بردند و یکدیگر را از ورود سپاه اسلام باخبر ساختند و به کلمه رمز می گفتند: محمد و خمیس؛ محمد با پنج سپاه ما را محاصره کرد [۲۰۷]. تنظیم سپاه: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرماندهی نظامی را بر عهده داشت سپاه اسلام را در چهار محور مستقر

کرد یک گردان را در نزدیکی قبیله غطفان متمرکز کرد تمرکز این دسته جنبه سمبلیک داشت و از حمله احتمالی غطفان جلوگیری می کرد، لکن هدف اصلی محاصره قلعه های مستحکم یهود خیبر بود که از این طریق قصد خویش را پنهان نگه می داشت. حضرت بخش مهم سپاه را در چهار دسته تقسیم کرد دسته ای صف شکن بودند که مأموریت آنها درگیر شدن با سپاه دشمن بود این دسته در اطراف قلعه های خیبر مستقر شده و در خارج قلعه های خیبر به استحکام مواضع خود پرداختند، سه دسته دیگر از سه محور وارد عملیات شدند، بدین گونه که دسته ای از سمت چپ و دسته ای از سمت راست، و بخشی نیز از وسط نیروهای صف شکن را پشتیبانی می کردند. قبل از اینکه نیروهای اسلام وارد عملیات شوند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من حلقه های خیبر را از بیخ و بن بر می کنم ان شاء الله. این جمله به گونه ای قاطع بود که روحیه رزم و شجاعت را در نیرو احیاء کرد و سپاهیان اسلام با تمام قدرت و شجاعت نبرد را آغاز کردند. شناسایی نیروهای دشمن بر اساس اطلاعات سری و نظامی رسول خدا صلی الله علیه و آله مواضع دشمن را شناسایی کرده و بر تعداد آنها آگاه شد و مواضع انبارهای تغذیه آنها را کشف کرد، تعداد نیروهای رزمی یهود ده هزار نفر بود و تعداد قلعه های مستحکم که در آنها استقرار داشتند شش قلعه به نامهای سلالم، قموص، قطاه قصاره، شق، و مرتبط بود که یهودیان خیبر در آنجا زندگی می کردند

[۲۰۸] مهمترین و مستحکمترین قلعه یهود قموص بود که مرحب خیبری در آن سکونت داشت. یهود براساس اصول نظامی و دفاعی نیروهای زبده خود را در اطراف خیبر مستقر کرد و زمینه دیگری را در بیرون قلعه به وجود آورد، آنان از نظر امکانات نظامی و دفاعی به مراتب از سپاهیان اسلام قوی تر بودند زیرا علاوه بر اینکه نیروهای رزمی آنان بیشتر از سپاهیان اسلام بود هزینه یک سال جنگ را در انبارها ذخیره کرده بودند. مع الوصف سپاهیان اسلام به سرعت دشمن را محاصره کرده و فشارهای نظامی را یکی پس از دیگری بر یهود وارد می کردند، شجاعت و دلاوری سپاه اسلام به گونه ای چشمگیر شد که رعب و وحشت زائدالوصفی بر سپاه یهود ظاهر شد، حملات سپاهیان اسلام نسبت به یهودیان پیاپی انجام می شد سرعت حملات سپاهیان اسلام به گونه ای بود که فکر و اندیشه را از یهودیان گرفت. نیروهای یهودیان خیبر که در کشتزارهای خارج از حصارهای قلعه جنگ می کردند به ناچار شکست مفتضحانه ای را متحمل شدند، یکی از فرماندهان یهود به نام سلام بن مشکم کشته شد و پرچم فرماندهی به دست حارث بن ابی زینب داده شد. فرماندهی جدید بر اساس اصول نظامی مصمم بود که دیوار دفاعی را که برای جلوگیری از نفوذ سپاه اسلام در اطراف حصون و دیوارهای سر به فلک کشیده قلعه کشیده بودند نگهدارند و کاملاً از قلعه دفاع نمایند. لکن هجوم سپاهیان اسلام به گونه ای قوی و نیرومند بود که سپاه اسلام با شجاعت فراوان خطوط دفاعی دشمن را شکست داده و سنگرها را یکی پس از دیگری فتح می

کرد. حماسه سازان خیبر سپاهیان یهود که در خارج دیوارهای قلعه جنگ می کردند شکست خورده و به داخل قلعه ها پناه بردند و در سنگرهای دفاعی از پیش تعیین شده مستقر شدند، پس از شکست یهود در خارج از قلعه اسرا و غنائم بسیاری به دست سپاهیان اسلام افتاد رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد اموال یهودیان خیبر را جمع کردند، حضرت سپاه را جمع آوری کرد و به تنظیم سپاه پرداخت زیرا برای فتح قلعه های مستحکم یهود تاکتیکهای نظامی دیگری لازم بود. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله سپاه را جمع آوری کرد، سه حمله پیاپی در فاصله سه روز انجام داد تا به هدف اصلی خود که فتح قلعه های خیر بود برسد، روز اول، سپاهی را به فرماندهی ابی بکر بن ابی قحافه به سوی دشمن فرستاد، وی در حمله شکست خورده و به عقب بازگشت، سپس حضرت در روز دوم پرچم فرماندهی را به دست عمر بن خطاب سپرد او هم مانند ابی بکر شکست خورده و عقب نشینی کرد. پس از آن حضرت فرمود: فردا پرچم جنگ را به دست کسی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند، او از جبهه باز نمی گردد مگر اینکه خداوند به دست او فتح و پیروزی را برای مسلمانان به ارمغان آورد [۲۰۹]. پس روز بعد پرچم را به دست علی سپرد، در پی این حمله حضرت مرحب را کشته و درب قلعه [۲۱۰] را از جا کند و راه قلعه را برای سپاهیان اسلام گشود. پس قلعه خیبر

به دست توانمند امیرالمؤمنین - علیه السلام - فتح شد، سپاهیان اسلام تحت فرماندهی علی حمله را به داخل قلعه آغاز کردند و قلعه های خیبر را یکی پس از دیگری فتح کردند، نیروهای دشمن از هم متلاشی شدند و عده ای نیز توانستند به قلعه های بعدی عقب نشینی کنند. بلاذری [۲۱۱] می گوید: پس از تهاجم سپاهیان اسلام یهودیان خیبر عقب نشینی نموده و در قلعه های وطیح و سلالم پناه گرفتند، سپاهیان اسلام آنها را حدود یک ماه به محاصره درآورد، و آنان نیز تسلیم شدند. طبری [۲۱۲] می گوید: در نتیجه حمله سپاهیان اسلام یهودیان خیبر به قلعه های قموص و سلالم عقب نشینی کردند، این قلعه ها بسیار مستحکم بودند پس سپاهیان اسلام آنان را در محاصره قرار دادند، عرصه بر یهودیان به تنگ آمد و به ناچار تسلیم گردیدند، زیرا یهودیان که در محاصره یهودیان سپاهیان اسلام قرار داشتند دریافتند که اگر حملات سپاهیان اسلام به همین صورت ادامه یابد در جزیره العرب اثری از یهود باقی نخواهد ماند. یهودیان خیبر پس از تسلیم شدن از حضرت خواستند که با آنها به صلح و مدارا رفتار نماید و عرضه داشتند: یا رسول الله دست از جنگ علیه ما بردار و همان برخورد و معامله ای را که با برادران ما در قبیله بنی النضیر انجام دادی با ما نیز چنان رفتار کن. ما از کلیه ثروتهای منقول و غیر منقول خود صرف نظر می کنیم و همه را در اختیار شما قرار می دهیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله تقاضای صلح را از آنان پذیرفت قلعه های محاصره شده بدون

درگیری تسلیم پیامبر شدند [۲۱۳]. یهودیانی که در قلعه فدک زندگی می کردند از بیم اینکه دامنه جنگ به آنجا کشیده شود بلافاصله به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف شده و منطقه فدک را که سرزمین آباء و اجدادی آنان بود به رسول خدا صلی الله علیه و آله واگذار کردند مشروط بر اینکه حضرت با آنها جنگ نکند [۲۱۴] سرزمین فدک به ملک رسول خدا صلی الله علیه و آله منتقل شد و جزء صفایای وی قرار گرفت، حضرت نیز آن را در زمان حیات خود به دخترش فاطمه عطا کرد. پس از تسلیم شدن یهودیان خیبر، بخشی از سرزمین خیبر که به وسیله هجوم سپاهیان اسلام آزاد شده بود جزء غنائم محسوب شده و در اختیار سپاهیان اسلام قرار گرفت، و بخش دیگری از سرزمین خیبر که به وسیله محاصره و بدون درگیری و خونریزی به پیامبر تسلیم شده بود جزء اموال فیء قرار گرفت، اموال فیء متعلق به شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله است و در هر راهی که صلاح دید مصرف می کند. یهودیان خیبر و فدک از حضرت تقاضا کردند که آنها را از سرزمینشان آواره نکند زمینهای زراعی را در اختیارشان بگذارد و اجرت و نسق بر زمینهای زراعی قرار دهد، به این صورت که یهودیان کشاورزی را انجام دهند، و محصول کلی را به دولت اسلامی تحویل دهند و به اندازه اجرتشان استفاده کنند [۲۱۵]. غنائم خیبر در این نبر غنائم بسیاری نصیب مسلمانان شد و در اختیار سپاهیان اسلام قرار گرفت، تمامی قلعه های خیبر با سرزمینهای آن فتح گردید و بخش

زیادی از زنان و کودکان به اسارت اسلام درآمد، حضرت تمام محصولات خرما و گندم و جو و غیره را بین رزمندگان تقسیم کرد و زنان خیبر را نیز بین بنی هاشم تقسیم نمود. از جمله این زنان صفیه دخت حی بن اخطب بود که حضرت صفیه را آزاد کرده و سپس با او ازدواج نمود [۲۱۶]. نظریه: ۱ - از نحوه عملکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین استفاده می شود که حضرت از تاکتیک اطلاعاتی بسیار دقیقی برخوردار بود زیرا قبل از شروع جنگ بخشی از عیون و جاسوسان خود را در میان یهودیان خیبر قرار داده بود، وظیفه آنها این بود که کلیه جریاناتی که بین آنان مذاکره می شود طبقه بندی کرده و به حضرت گزارش نمایند. این شیوه به گونه ای مخفیانه و ظریفانه انجام می شد که سپاهیان حضرت هم بدان آگاه نبودند، و حضرت نام آنها را از سپاهیان خود مخفی نگهداشته بود و جز خودش کسی از مسائل سری نظامی آگاه نبود. به طور کلی قائمه حکومت را نیروهای اطلاعاتی تشکیل می داد، بنابراین حکومت اسلامی قبل از هر چیز بایستی نسبت به اهداف سیاسی و نظامی دشمن اطلاع پیدا کند تا بتواند در مقام تصمیم گیری سیاسی و نظامی مواضع مناسبی انتخاب کند. ۲ - نکته مهمی که از شیوه حضرت در جنگ استفاده می شود این است که قبل از اینکه دشمن نقشه حمله اش را عملی نماید او را غافلگیر می کرد، ریشه و علت این مسأله بر اساس اطلاعات سیاسی و نظامی دقیقی بود که توسط نیروهای اطلاعاتی از وضعیت سیاسی و نظامی و

اقتصادی دشمن تهیه می کرد. ۳- شیوه حضرت در این جنگ و سایر جنگها نشان می دهد که غالبا حمله را در داخل خاک دشمن آغاز می کرد زیرا تمام خسارات و زیانهای جنگ متوجه دشمن خواهد شد و از طرفی آثار جنگ که همانا کشت و کشتار است در روحیه آنان و خانواده هایشان بیشتر از همه اثر می گذارند، و بدین گونه دشمن به تدریج از پا در می آید. این شیوه بهترین شیوه نظامی بود که حضرت بکار می بست. ۴- حضرت در هنگام عزیمت به طرف خیبر، نیروهای اسلام را از بیراهه و کوهستانهای سر به فلک کشیده حرکت می داد، این تاکتیک حضرت را می توان از دو جهت مورد ارزیابی قرار داد: الف - معمولا عبور از بیراهه ها و راههای کوهستانی از دید دشمن و مردم عادی مصون میدارد و مسیر را کوتاهتر و به دشمن نزدیکتر می نماید. ب - معمولا - انتخاب راههای کور موجب می شود که نیروهای اطلاعاتی دشمن به اشتباه گرفتار شوند و از اهداف سپاه اسلام مطلع نگردند، این شیوه به نوبه خود اسرار نظامی را محفوظ داشته و سپاه اسلام را در پیگیری اهداف سیاسی و نظامی یاری می نماید. ۵- حضرت بر اساس شناسایی که قبلا توسط نیروهای اطلاعاتی از مواضع آسیب پذیر دشمن تهیه کرده بود، سپاه را بین قبیله غطفان و یهودیان خیبر مستقر کرد، زیرا بنا بر گزارشهای نیروهای اطلاعاتی از معاهده ای که بین سران یهود خیبر و قبیله غطفان صورت گرفته بود آگاه شده بود. ۶- مطالعات تاریخی در مورد بکارگیری فرماندهان نظامی نشان میدهد که در آغاز عملیات

فتح خیبر از فرماندهان زبده استفاده نکرد بلکه نبرد را با فرماندهان معمولی آغاز کرد، پس از آنکه فرماندهان معمولی در صحنه های نبرد با شکست مواجه شدند حضرت علی اولین فرمانده زبده نظامی را بکار گرفت. ۷- قبل از اعزام سپاه به سوی دشمن کلیه مناطق استقرار دشمن و راههای تدارکاتی آن را شناسایی کرد و محل‌های مناسب برای استقرار نیرو را مد نظر قرار داد، از این رو نیروهای خود را در حد فاصل غطفان و خیبر مستقر نمود تا بدین وسیله مانعی را بین دو سپاه دشمن ایجاد کند. ۸- حضرت عملیات را به گونه ای دقیق و حساب شده آغاز کرد که با کمترین خسارات و تلفات جانی بزرگترین پیروزیها را که در تاریخ جنگها بی سابقه بود به دست آورد، زیرا قلعه های خیبر از مهمترین دژهای مستحکم جنگی بود که تاریخ دژی مستحکم از آن به یاد ندارد، بیشتر ذخائر یهودیان در خزائن و انبارهای خیبر قرار داشت و منطقه خیبر از حاصلخیزترین مناطق جزیره العرب به شمار می رفت، زبده ترین سیاستمداران یهود و نیروهای جنگی همانند حی بن اخطب و سلام بن مشکم در این منطقه زندگی می کردند. مساءله فیء آنچه که از کتب تواریخ و سیره و متون قرآنی استفاده می شود حاکی از آن است که سرزمینهای بنی النضیر و خیبر و فدک با مجموع اموال آن اعم از منقول و غیر منقول تحت اختیار و از اموال رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفت. خداوند در این باره می فرماید: ما افاء الله علی رسول الله منهم فما اوجفتم علیه من خیل ولارکاب

ولكن الله يسلط رسله على من يشاء و الله على كل شىء قدير [۲۱۷]. این آیه اشاره به اموال بنی النضیر دارد، بلاذری در ذیل این آیه از محمد بن اسحاق روایت کرده است که او گفته است: این آیه در مورد بنی النضیر نازل گردید و خداوند به وسیله این آیه شریفه به مسلمانان تفهیم کرد که اموال بنی النضیر و سرزمین آنها ملک خالص رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و مسلمین در آن سهمی ندارند [۲۱۸]. فیء در لغت به معنای رجوع است و براساس همین معنی مالکیت زمین و توابع آن از آن خداوند است که سلطنت و اداره آن را به بندگان شایسته خود واگذار کرده است خداوند در این باره می فرماید: و لقد كتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون [۲۱۹] بنا بر مفاد آیه شریفه سلطنت و اداره زمین به عهده بندگان صالح خداوند است. اگر بنده غیر صالحی بر زمین حاکم شود حاکمیت و سلطنت او غصب بوده و قهرا از سیر طبیعی مملوکیت خارج گردیده و تحت سلطنت بندگان غیر صالح قرار گرفته است، بنابراین اگر به هر وسیله ممکن ید عدوانی غاصبین آن قطع شود آن سرزمین بالطبع به ملک مالک شرعی باز می گردد. یهودیان بنی النضر اولین کسانی بودند که به توطئه گری علیه مسلمانان پرداختند، آنان پس از محاصره توسط سپاه اسلام بدون درگیری و خونریزی تسلیم شدند در نتیجه ممالک و سرزمینهایی از منطقه یثرب را به صورت غصب در تصرف داشتند به صورت فیء به ملک بنده صالح خدا یعنی رسول گرامی

اسلام درآمد. یکی دیگر از سرزمینهایی که به صورت فیء در اختیار رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفت سرزمین خیبر بود، خیبر منطقه ای بود که استعداد فراوانی برای کشاورزی داشت، در پی جنگ مهمی که بین سپاه اسلام به فرماندهی رسول گرامی اسلام و سپاه یهود و غطفان به فرماندهی سلام بن مشکم و حی بن اخطب به وقوع پیوست، سپاهیان اسلام منطقه خیبر را آزاد کردند، بخش مهمی از سرزمین خیبر در پی تهاجم سپاه اسلام آزاد گردید. یهودیان خیبر پس از تحمل شکست به دو قلعه وطیح و سلالم که از استحکامات بیشتری برخوردار بود پناه بردند، پس از محاصره بیست روزه مسلمانان یهودیان خیبر که خود را در معرض هلاکت می دیدند تسلیم شدند و تمامی ثروتهای خود را اعم از منقول و غیر منقول به دولت اسلامی واگذار نمودند، در نتیجه سرزمین خیبر به ملک مسلمین درآمد ولی دو قلعه آخر، (وطیح و سلالم) را که به وسیله محاصره تسلیم گردیده بودند به عنوان فیء و ملک طلق پیامبر قرار گرفت [۲۲۰]. سرزمین فدک: پس از فتح خیبر رعب و وحشت سپاه اسلام همچون تازیانه بر اندام یهودیان فدک فرود آمد، سران فدک از بیم حمله سپاه اسلام به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند، و نصف سرزمین فدک را به رسول خدا صلی الله علیه و آله مصالحه نمودند، مشروط بر اینکه جان و ناموس آنها از معرض جنگ مصون بماند. رسول خدا صلی الله علیه و آله طی قراردادی با آنها معاهده صلح امضا کرد، یهودیان فدک در سرزمین خود باقی ماندند و بر اساس

شرائط و قرارداد مندرجه در معاهده صلح عمل می کردند، سالیانه عاملین دولت اسلامی به منطقه اعزام می شدند و خراج و حق دولت را از آنان دریافت می کردند بخشی از آن سرزمین که به صورت فیء و ملک خالص حضرت در اختیارش قرار گرفته بود درآمد حاصله اش زیر نظر حضرت مصرف می گردید، حضرت نیز از درآمد حاصله آن زندگی خانوادگی خود را اداره می کرد و مازاد آن را برای فقراى مهاجرین خرج می کرد [۲۲۱]. فدک قریه ای که در حد فاصل مدینه و سرزمین حجاز قرار دارد، فاصله آن از مدینه به طول دو روز راه و از خیر کمتر از یک مرحله - مسافتی است که مسافر قبل از پایان روز آن را طی می کند - است [۲۲۲]. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از جنگ خیبر فارغ شد خداوند رعب و وحشت را در دل‌های یهودیان فدک ایجاد کرد، یهودیان فدک پس از اطلاع از تسلیم یهودیان خیبر از بیم و وحشت به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شده و از حضرت تقاضای صلح نمودند نیز پیشنهاد صلح را از آنان پذیرفت و قراردادی بدین ترتیب منعقد گردید: الف - نصف سرزمینهای فدک به عنوان حق الصلح به ملک رسول خدا صلی الله علیه و آله باز گردد. ب - یهودیان در عمران و آبادانی سرزمین فدک همت گمارند. ج - یهودیان در جوار مملکت اسلامی و تحت حفاظت و مدیریت دولت اسلامی اداره شوند [۲۲۳]. به نظر می رسد فدک یکی از قراء خیبر محسوب می شده است زیرا خیبر اسم

منطقه ای است که قلعه های خبیر و فدک در آن قرار گرفته است، حضرت، عبدالله بن رواحه را به عنوان نماینده خود در آن منطقه قرار داد تا هر ساله درآمد حاصله را بر اساس مقررات صلح از یهودیان خبیر و فدک دریافت نماید. عبدالله بن رواحه آنان را در نحوه تقسیم درآمد آزاد می گذاشت و می فرمود: هر بخشی را که مایل هستید انتخاب کنید، نحوه برخورد عدالت گونه عبدالله بن رواحه در تقسیم بندی محصولات طوری بود که یهودیان می گفتند: بهذا قامت السموات و الارض [۲۲۴] فدک در سیر تاریخ: درآمد حاصله تحت نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله بین فقرای بنی هاشم تقسیم می شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله ابناء السبیل را از درآمد فدک اداره می کرد و دختران بنی هاشم را از این طریق شوهر می داد، بعد از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت ابی بکر به خلافت رسید فدک را تصرف کرده و عماله فاطمه را از فدک خارج نمود و در نتیجه فدک را از تحت سلطه فاطمه و بنی هاشم در آورد [۲۲۵]. پس از درگذشت خلیفه اول عمر بن خطاب به مسند خلافت نشست، او نیز به سیره ابی بکر عمل کرد و درآمد فدک را در مورد ابناء السبیل مصرف می داشت و یهودیان فدک به شیوه سابق به کشاورزی و باغداری باغستانهای فدک مشغول بودند. عمر تصمیم گرفت که یهودیان فدک را از سرزمینشان جلاء وطن دهد، پس عده ای چون ابوالهثیم التیان و مالک بن ابی التیهان و سهل بن خثیمه و

زید بن ثابت را به عنوان کارشناس به منطقه فدک اعزام کرد، آنها پس از مشورت و تبادل نظر و شناسایی کامل از منطقه سرزمین فدک را قیمت گذاری کردند، خلیفه قیمت فدک را بر اساس نظریه کارشناسان پرداخت کرد و سپس دستور اخراج یهودیان فدک را به منطقه شامات صادر کرد [۲۲۶]. خلیفه در آمد حاصله را بر اساس سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله و خلیفه دوم در موارد خود مصرف می کرد، این شیوه تا زمان انتقال خلافت به بنی امیه داشت، هنگامی که معاویه به خلافت رسید سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و خلفاء را تغییر داد و درآمد حاصله را در منافع شخصی و سیاسی خود مصرف کرد [۲۲۷]. هنگامی که عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید تصمیم گرفت که سهمیه دو برادرش را خریداری کند و فدک را به اولاد فاطمه بازگرداند، پس از آنان تقاضای بیع کرد آنان نیز حق الارث خود را به عمر هبه کردند و او فدک را به اولاد فاطمه بازگردانید [۲۲۸]. پس از درگذشت عمر بن عبدالعزیز زید بن عبدالملک بن مروان به خلافت رسید، وی فدک را از تصرف اولاد فاطمه گرفت و در اختیار خود قرار داد، تا زمان حکومت ابوالعباس سفاح در تصرف بنی المروان بود، هنگامی که ابوالعباس به خلافت رسید فدک را به عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب برگردانید، تا زمان منصور دوانیقی در دست بنی الحسن قرار داشت. منصور دوانیقی پس از خلافت فدک را از بنی الحسن باز پس گرفت، فدک در دست منصور باقی بود تا اینکه مهدی

بن منصور به خلافت رسید فدک را به فاطمیون بازگرداند، فدک در اختیار فاطمیون قرار داشت موسی بن مهدی به خلافت رسید و فدک را از تصرف فاطمیون درآورد و در زمان سلطنت بنی العباس در اختیار خلفای عباسی قرار داشت [۲۲۹]. در سال ۲۱۰ هجری مأمون فدک را با تمام متعلقاتش به بنی فاطمه برگردانید. طی نامه ای که از طرف مأمون به فرماندار مدینه و سایر فرماندهان انتشار یافت مبارک طبری فرماندار مدینه فدک را به محمد بن یحیی و محمد بن عبدالله بازگرداند و از طرف خلیفه تولیت فدک را به آن دو نفر واگذار کرد و به آن ها مأموریت داد که در عمران و آبادی فدک همت گمارند و درآمد حاصله را بین ذوی الحقوق از بنی فاطمه تقسیم کنند [۲۳۰]. این شیوه تا زمان خلافت متوکل عباسی ادامه داشت، هنگامی که متوکل به خلافت رسید فدک را از تصرف فاطمیون درآورده و به عنوان قطایع سلطان بن عبدالله بن عمر البازیار بخشید [۲۳۱]. نظریه: چند نکته از سیر و تواریخ اسلامی درباره فدک استفاده می شود که هر یک به نوبه خود قابل تامل و بررسی است: الف - بر اساس نقل بلاذری فاطمه مدعی مالکیت فدک بود و ابی بکر از او تقاضای بینه کرد و پس از اقامه شهود بینه را نپذیرفت وب - ابی بکر اقرار داشت که آیه شریفه تطهیر در شاءن فاطمه و اولاد او نازل شده است بنابراین خداوند به طهارت فاطمه شهادت داده بود و رد قول حضرت فاطمه رد شهادت خداوند و مستلزم انکار قرآن و خداوند متعال است. ج - ادعای فاطمه بر فدک

از دو صورت خارج نیست: ۱- فاطمه در ادعایش بر مالکیت فدک است العیاذ بالله. ۲- فاطمه در ادعایش بر مالکیت فدک صادق است و قطعاً هم همین است. صورت اول قابل قبول نیست زیرا این خلاف شهادت خداوند در طهارت فاطمه است و یا آیه تطهیر منافات دارد. پس صورت دوم صحیح است که در این صورت ابی بکر ظالم است زیرا شهادت فاطمه را رد کرده است. گواه بر این مطلب اعتراف عایشه و سایر زنهای رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد که بر اساس نقل بلاذری عثمان بن عفان را نزد ابی بکر فرستادند که سهم الارث آنان را از فدک و بقیه اموال خالصه رسول خدا صلی الله علیه و آله جدا کرده و به آن ها بدهد. مبنی بر این که فدک در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن فاطمه، و اولادش بوده است [۲۳۲]. براساس مفاد حدیث عایشه و متن نامه عمرین عبدالعزیز و همچنین نامه مأمون به فرماندار مدینه می توان استنباط کرد که مالکیت فاطمه بر فدک امری مسلم و غیر قابل انکار می باشد و اگر کسی در اذعانش تصدیق نشود فاطمه در ادعایش بر فدک اولی به تصدیق است. در اینجا ممکن است این سؤال مطرح شود که اگر فدک ملک فاطمه بود پس چرا حضرت علی در هنگام خلافتش سیره را تغییر نداد و فدک را به ملک بنی هاشم برنگردانید؟ جواب این سؤال در فرمایش اما رضا آمده است که فرمود: علتش این است که خداوند هر گاه ما اهل بیت را به حکومت برساند

حقوق ما را از ظالمین باز نمی گیرد [۲۳۳]. مرحوم صدر [۲۳۴] می فرماید: پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله اولین مسأله ای که توسط خلیفه اقدام شد تصرف فدک و خلع ید فاطمه از آن سرزمین بود که علت آن در چند جهت خلاصه می شود: الف - منطقه فدک و درآمد حاصله آن در تقویت و بنیه حکومت نقش بسیار مهمی را در برداشت زیرا درآمد حاصله آن غیر قابل تصور بود و از نظر مالی نیز قیمت بسیار زیادی داشت، و از طریق درآمد آن فقرا اداره می شدند و بنیه نظامی تقویت می شد و در تشکیل و اداره امور مالی حکومت بسیار ضرورت داشت. ب - اگر فدک در دست فاطمه باقی بود در نتیجه فقرای بنی هاشم و ابناء السبیل و زندگی روزمره حضرت به وسیله آن اداره می شد، قهرا بخش زیادی از مهاجرین و انصار که به خاطر تنگنای اقتصادی به حکومت و خلافت خلیفه اول رای داده بودند از تصمیم خود باز می گشتند و زمینه اختلاف پی ریزی می شد که در این صورت حکومت خلیفه از موفقیت چندانی برخوردار نبود. ج - خلیفه از فاطمه تقاضای شهود کرد با توجه به اینکه می دانست که فدک ملک فاطمه است این رد شهادت نشان می دهد که ابی بکر در آغاز برای اداره حکومت شدیداً نیازمند بود و از طریق فدک می خواست نیازمندی حکومت را برطرف کند. د - معاویه فدک را بین سه نفر از سران حکومت تقسیم کرد، این تقسیم نشان می دهد که سرزمین فدک بسیار وسیع و حاصلخیز بوده که

بین سه نفر از سران حکومت توزیع شده است.

جنگ موته

جنگ موته در ماه جمادی الاولی سال هشتم هجری - قبل از فتح مکه - به وقوع پیوست، در این غزوه رسول خدا صلی الله علیه و آله بخشی از فرماندهان زبده نظامی را به فرماندهی سپاه انتخاب کرد و به منطقه موته گسیل داد [۲۳۵]. رسول خدا صلی الله علیه و آله ابتدا زید بن حارثه را به فرماندهی سپاه برگزید سپس فرمود: چنانچه برای زید بن حارثه اتفاقی افتاد جعفر بن ابی طالب و پس از آن عبدالله بن رواحه فرمانده سپاه باشد [۲۳۶]. در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله دو امپراتوری بزرگ به نام ایران و روم بر دنیا حاکم بود کشورهای کوچک جهان که تحت ریاست رؤسای قبائل اداره می شدند زیر نفوذ استعمار این دو قدرت بزرگ زندگی می کردند، تنها قدرتی که در برابر آنان می توانست ایستادگی کند قدرت نوپای اسلام بود، بنابراین رومیان در صدد بودند که به هر وسیله ممکن از نفوذ قدرت اسلام جلوگیری کنند لذا از مدتها قبل در تهیه حمله ای گسترده علیه نظامیان اسلام بودند. در این غزوه سپاه دشمن یکصد هزار نفر نیروی کار آزموده و جنگجو بود که از طرف دولت روم به منطقه شام گسیل شد، هدف این سپاه در واقع نابود کردن نظام اسلامی بود که پایتخت آن در مدینه قرار داشت. براساس اصول سیاسی و نظامی که پیامبر اکرم در غزوات بکار می گرفت همیشه جنگ را در خارج از منطقه انجام می داد، در این جنگ حضرت علاوه بر انتخاب فرماندهان نظامی افرادی را نیز به عنوان معاون

برگزید زیرا گستردگی و قدرت دشمن بیشتر از جنگهای قبل بود. حضرت زید بن حارثه را به عنوان فرمانده نظامی برگزید و با یک لشکر سه هزار نفری به سوی سپاه شام که در موته مستقر بودند مأمور کرد، وی گرچه جوانی که سن و سال بود ولی از شجاعت و ایمان خاصی برخوردار بود، زید از نظر شجاعت و زیرکی و دقت نظر و کیاست و آگاهی بر مواضع نظامی دشمن و توانایی بر فرماندهی بسیار قوی و زبردست بود. زید بر اساس توصیه رسول خدا صلی الله علیه و آله جعفر بن ابی طالب را به عنوان معاون اول و عبدالله رواحه را به عنوان معاون برگزید، اساس فرماندهی سپاه اسلام بر این بود که اگر تمام فرماندهان به شهادت رسیدند سپاهیان اسلام از بین نیروها فرد لایقی را به عنوان فرماندهی سپاه انتخاب نمایند [۲۳۷]. گویا رسول خدا صلی الله علیه و آله قبلاً از به شهادت رسیدن فرماندهان آگاه بود، روی همین حساب دستورات لازم را برای گزینش فرماندهان اصلح در صورت کشته شدن فرماندهان موجود به آنان گوشزد کرده بود. پیروزی سپاه دشمن: سپاه اسلام به سوی دشمن حرکت کرد، و پس از گذشت یک ماه به منطقه جنگ رسیدند. هنگامی که سپاهیان اسلام به دره بلقاء رسیدند هرقل و عرب در دهستان مشارف از قراء بلقاء قرار داشتند، سپاهیان اسلام در قریه موته در برابر سپاهیان دشمن موضع گرفته و به صف آرایی پرداختند و در دهستان موته درگیری بین سپاه اسلام و هرقل آغاز شد [۲۳۸]. در این غزوه فرماندهان نظامی اسلام هر یک پس از دیگری به شهادت رسیدند

و سپاه اسلام شکست خورد و سپاهیان هرقل پیروزمندانه جنگ را پایان دادند بخش زیادی از نیروهای نظامی به خیل شهیدان پیوست. تصرف ولایتی دست حضرت در میدان جنگ: رسول خدا صلی الله علیه و آله توسط جبرئیل از شکست سپاهیان اسلام آگاه گردید، پس بر میدان جنگ را بر اساس قدرت طولانی ولایتی خود تصرف کرد پستی های زمین را ارتفاع بخشیده و بلندی های زمین را مسطح گردانید و زمین را به صورت وادهی هموار درآورد. پس از اینکه سپاهیان اسلام در مویه شکست خوردند حضرت خالد بن ولید را به فرماندهی سپاه اسلام انتخاب کرد، خالد بن ولید پرچم فرماندهی را برداشت و رهسپار منطقه نبرد گردید، رسول خدا صلی الله علیه و آله او را دعا کرد و فرمود: اللهم انه سيف من سيوفك فانت تنصره [۲۳۹]. پس از آن حضرت به خالد دستور داد که شبانگاه با سپاه به جانب دشمن روانه شوید و به یاری برادرانتان که در محاصره دشمن قرار گرفته اند بشتابید و هیچ یک از سربازان حق ندارد از فرماندهی تخلف نموده و از برابر دشمن فرار کند خالد بن ولید سپاه خود را به منطقه رسانید و نیروهای باقی مانده از سپاهیان شکست خورده اسلام را از محاصره دشمن نجات داده و به عقب برگردانید [۲۴۰]. گریه بد شهدا: هنگامی که پیامبر اکرم نگاهی به میدان جنگ انداخت کشته های شهدا را مشاهده نمود، اولین شهیدی که جبرئیل به حضرت نشان داد جنازه جعفر بود حضرت به جبرئیل فرمود: من زید را به عنوان فرمانده اول بر سپاه منصوب نمودم، پس چرا ابتدا جنازه جعفر را به من نشان دادی؟! جبرئیل

عرضه داشت: یا رسول الله به خاطر اینکه جعفر با شما قرابت نسبی داشت. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله چشمش به اجساد شهدا و فرماندهان افتاد بسیار ناراحت شد و اشک چشمان مبارکش را فراگرفت اما زمانی که دستهای قلم شده جعفر را دید اشک زیادی از چشمانش جاری شد و با صدای بلند شروع به گریه کردن کرد و فرمود: علی جعفر فلتبک البواکی [۲۴۱]، سپس فرمود: خداوند در بهشت به جای دو دست جعفر دو بال از زبرجد عطا می کند که به هر نقطه ای از بهشت بخواهد پرواز کند، بتواند همانند سایر طیور پرواز کند [۲۴۲]. تسلیت حضرت به اسماء: هنگامی که حضرت از خبر شهادت جعفر بن ابیطالب آگاه گردید به عنوان عرض تسلیت به خانه جعفر وارد شد، اسماء بنت عمیس در آن حال مشغول خمیر کردن و تهیه نان و غذا برای بچه هایش بود. اسماء بنت عمیس می فرماید: حضرت نشسته و خطاب به من فرمود: فرزندان کجا هستند؟ من عبدالله و محمد و عون را به خدمت حضرت در آوردم، حضرت آنها را روی زانویش نشاند و در آغوش تنگ خود گرفته و دست نوازش بر سر آنها می کشید در حالی که اشک از چشمانش سرازیر بود. عرض کردم: یا رسول الله پدر و مادرم فدایت باد، چرا با بچه های من همانند بچه های یتیم رفتار می نمایی و دست نوازش و مرحمت بر روی آنان می کنی؟ مگر از جعفر خبر شنیده ای؟ گریه بر حضرت غلبه یافته و خبر شهادت جعفر بن ابی طالب را به خانواده اش بازگو نمود و آنان را مورد

مرحمت خود قرار داد. هنگامی که اسماء از شهادت جعفر آگاه شد در مرگ جعفر گریه و شیون کرد و به گونه ای فریاد کشید که گوئیا در و دیوار به لرزه درآمده است، اسماء مدام گریه می کرد، و می گفت: واسیداه واجعفراه. بچه های جعفر نیز در مرگ پدر اشک می ریختند صدای شیون و ناله فضا را پر کرده بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله اسماء و کودکان را دلداری می داد و در فراق جعفر اشک می ریخت. هنگامی که فاطمه زهرا صدای شیون و ناله را از خانه جعفر شنید اختیار را از دست داده و بی اختیار در مرگ جعفر صدا را به ناله بلند کرد و در حالی که فریاد می کشید یا عماه به خانه جعفر بی ابی طالب وارد شد. پس از مدتی رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه جعفر بیرون شد در حالی که نمی توانست گریه اش را کنترل نماید و با صدای بلند می فرمود: اگر بنا باشد گریه کنندگان گریه نمایند باید بر همانند شهیدی چون جعفر گریه کنند [۲۴۳]. رسول خدا صلی الله علیه و آله به دخترش فاطمه سفارش نمود: دخترم برای خانواده جعفر و بچه هایش غذا طبخ کن زیرا آنها مصیبت زده هستند. فاطمه زهرا سه شبانه روز برای خانواده جعفر بن ابی طالب غذا طبخ می کرد این شیوه در بین قبیله بنی هاشم به صورت سنت جاوید درآمد [۲۴۴]. نظریه: اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد جعفر فرمود: انبت الله لجعفر جناحین من زبرجد یطیر بهما فی الجنة حیث

ی‌شاء شاید به این جهت باشد که جعفر در راه خدا دو دستش را فدا کرد. بی جهت نیست که حضرت زین العابدین فرموده است: خداوند به عمویم عباس در عوض دو دستش که در راه خدا هدیه داد دو بالی عطا می کند که همانند جعفر بن ابی طالب در بهشت به هر کجا که بخواهد پرواز نماید.

فتح مکه

بر اساس قراردادی که در سال هفتم هجری در حدیبیه بین رسول خدا صلی الله علیه و آله و نمایندگان قریش به امضا رسید مقرر شد که در مدت ده سال بین طرفین صلح و متارکه جنگ اعلان گردد، در این مدت دو ملت اسلام و قریش در کنار یکدیگر با رعایت اصول و ضوابط مقرر در قرارداد صلح، با مسالمت زندگی نموده و حسن همجواری و رعایت شؤ و ن انسانی را نسبت به یکدیگر عمل نمایند. رعایت مفاد قرارداد صلح بین طرفین لازم بود بنابراین هیچ دلیلی بر نقض پیمان نبود جز اینکه یکی از طرفین معاهده صلح را نقض کند. بخشی از فوائد صلح حدیبیه: حدود یک سال طرفین به مفاد صلح عمل می کردند در این بخش فاصله بخشی از مسلمانان که در مدینه بودند به موطن اصلی خود باز می گشتند و با خویشاوندان خود صلح رحم انجام می دادند، عده ای که در سرزمین مکه زندگی می کردند برای دید و بازدید از بستگان و خویشاوندان به مدینه مشرف می شدند. براساس یکی از مفاد قرارداد صلح اظهار عقیده آزاد بود و مسلمانان می توانستند در مکه و اطراف آن عقائد خود را اظهار کنند و عبادات و مناسک خود را انجام دهند. طبق

یکی از بندهای قرارداد صلح هر کس از مشرکین به مسلمانان پناهنده شد دولت اسلامی موظف بود او را به دولت قریش تحویل دهد و چنانچه شخصی از مسلمانان به دولت قریش پناهندگی سیاسی نماید دولت قریش موظف به تحویل دادن آن به دولت اسلامی نخواهد بود. این اصول و ضوابط مندرج در صلح گرچه در ظاهر به نفع دولت قریش تمام شد ولی نتایج حاصله از آن به گونه ای مثبت و چشمگیر بود که قرآن کریم از آن به عنوان فتح بزرگ یاد می کند و می فرماید: انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاءخر [۲۴۵]. دید و بازدید طرفین موجب شد که از این طریق فرهنگ غنی اسلام و گهرهای تابناک آن به دارالکفر یعنی پایتخت حکومت قریش منتقل شد، رفت و آمد سالیانه دو ملت زمینه را برای پذیرش احکام نورانی اسلام آماده می کرد، همین مسأله سبب شد تا فتح مکه بدن هیچ درگیری صورت بگیرد. بنابراین فوائد صلح حدیبیه را نمی توان در چند سطر بیان داشت. علت شروع جنگ: علت شروع جنگ این بود که قبیله خزاعه که هم پیمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند با قبیله کنانه که تحت الحمایه قریش زندگی می کردند درگیری پیدا کردند، این درگیری مقدمه ای برای شروع جنگ شد قریش قبیله کنانه را پشتیبانی سیاسی و نظامی نمود و آنان را بر علیه قبیله خزاعه تقویت کرد و قبیله کنانه با پشتوانه کمکهای سیاسی و نظامی قریش تعدادی از قبیله خزاعه را به قتل رسانیدند. سران قبیله خزاعه به عنوان شکایت

به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و جریان نقض عهد قریش را به حضرت بازگو کردند، حضرت در جواب آنان فرمود: انی قد امرت بای القریتین اما مکه او الطائف [۲۴۶]. رسول خدا صلی الله علیه و آله قبل از اینکه نیرو را برای فتح مکه آماده نماید سه طرح نظامی را مد نظر داشت که آن ها را از سپاهیان اسلام پنهان می داشت:- فتح مکه- فتح حنین- فتح طائف. سران قبیله خزاعه از پاسخ پیامبر فهمیدند که حضرت انتقام آن ها را از قریش خواهد گرفت و با خوشحالی و مسرت به وطن بازگشتند و در انتظار اقدام بودند. خداوند به رسولش اجازه داد که در پی نقض عهد قریش وارد نبرد شود، این مسأله هم مبنی بر جمع عده و عده بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله در تهیه عده و عده بسیار ظریفانه عمل می کرد و تا حد امکان مسأله را از دیگران پنهان نگه می داشت. حاطب بن ابی بلتعنه سرکرده منافقین که برای مشرکین جاسوسی می کرد به نقشه ها و طرحهای رسول خدا صلی الله علیه و آله واقف شده بود نامه ای نوشت و نقشه ها و طرحهای رسول خدا صلی الله علیه و آله را در آن نامه ضبط کرد و توسط زن جاسوسه ای به نام سارکه از کنیزان بنی عبدالمطلب بود به مکه ارسال داشت و بدو گفت: اگر نامه را به سران قریش رساندی مبلغی به شما انعام خواهم داد. حضرت توسط جبرئیل از گزارش محرمانه این شخص منافق آگاه شد، پس علی را به همراه زبیر به تعقیب

پیک فرستاد و فرمود: به هر وسیله ممکن باید جاسوس قریش دستگیر و نامه از آن گرفته شود. حضرت علی به همراه زبیر در پی تعقیب این زن رهسپار شده و او را در ذی الخلیفه دستگیر کردند و از او بازجویی نمودند زن جاسوسه منکر شد، حضرت علی فرمود: به خدا قسم که رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ نگفته یا باید نامه را تحویل دهی و یا به مجازات شما اقدام خواهیم کرد. هنگامی که زن مورد تهدید جدی واقع شد به حضرت فرمود: شما از من دور شوید تعالی و زبیر کمی دور شدند آن زن نامه را از میان موهای سرش بیرون آورده و به حضرت علی تحویل داد [۲۴۷]. رسول خدا صلی الله علیه و آله جهت بسیج نیرو به سران قبائل دستور داد که قبیله های خود را برای یکن برد تمام عیار آماده کرده و آمادگی خود را به حضرت اعلام دارند، ولی با این حال هدفش را از آنان پنهان داشته و به کسی بازگو نمی کرد. نکته مهم دیگر اینکه حضرت در ضمن دستورات نظامی مبنی بر تجهیز قوا و بکارگیری استعداد های بالقوه - که در جنگ بسیار مؤثر و مفید بود - برای هر یک از سرلشکرها محل مخصوصی را در نظر گرفته بود و رئیس آن قبیله موظف بود که نیروهای رزمی را در آن محل اسکان داده و آنان را برای جنگ علیه دشمن آموزش دهد. حضرت برای هر یک از رؤسای قبائل روز مشخصی را در نظر گرفت و فرمود: باید در آن روز - موعده مقرر - نیروهای رزمی خود

را در مکان و موضع مشخص به حضرت تحویل دهند. بنابراین فرماندهان نظامی براساس مسائل نظامی موظف بودند که دستورات صادره را موبه مو اجرا کنند. دستور دیگری که از طرف حضرت صادر گردید در مورد فرماندهان رده بالای نظامی بود که هیچ یک از فرماندهان حق نداشت، مسؤل و لیت و تجهیزات قوا را برای کسی بازگو کند و در صورتی که مورد سؤال واقع شدند هدف خود را از آنان پوشیده نگهدارند [۲۴۸]. رسول خدا صلی الله علیه و آله مقصد خود را از رؤسای قبائل پنهان داشت و هر کدام را دستور داد که در مکان مقرر و زمان معلوم نیروها را به حضرت تحویل دهند و هر مسأله ای را که با آنان در میان می گذارد فاش نمایند. پس به فرمانده سپاه خزاعه مخفیانه دستور داد تا در محل مزینه واقع در منطقه روجه حضرت را ملاقات نماید و براساس دستور سری به عبدالله بن مالک دستور داد کم حضرت را در منطقه سقیاء ملاقات کند و قدامه بن ثابت در نزدیک محله بنی سلیم معروف به قدید و سعب بن جثامه در محله بنی لیث معروف به کدید حضرت را ملاقات نمایند. این شیوه به گونه ای اطلاعاتی عمل شد که فرماندهان از مقصد یکدیگر آگاه نشدند. پس هنگامی که قصد حرکت به سوی مکه را داشت عرضه داشت: بار خدایا دید و اطلاع را از قریش سلب فرما تا آنان قبل از حمله سپاه اسلام غافلگیر گردند [۲۴۹]. آغاز نبرد: سرانجام رسول خدا صلی الله علیه و آله سپاهیان اسلام را تحت نظر فرماندهان کارآمد جمع نموده و در

لشکرها و دسته های نظامی قرار داد و با نظمی خاص در روز دوم رمضان سال هشتم هجری بعد از نماز عصر حرکت نظامی سپاهیان را با ۵ لشکر به سوی مکه با اهداف از پیش تعیین شده آغاز کرد، مهاجرین و انصار در دو لشکر منظم زیر نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله حرکت را آغاز نمودند [۲۵۰]. عباس عموی پیامبر که نقش مأمور اطلاعاتی را در بین قریش بازی می کرد با آگاهی از اهداف رسول الله صلی الله علیه و آله پیش از ورود سپاه اسلام از مکه خارج و در منطقه مرالظهران به سپاه اسلام پیوست و اخبار و اطلاعات دشمن را - که به دست آورده بود - به رسول خدا صلی الله علیه و آله گزارش نمود. بالاخره رسول خدا صلی الله علیه و آله با یک سپاه منظم ده هزار نفری در مرالظهران مستقر شد [۲۵۱]. حرکت سپاه به گونه ای ماهرانه و سری انجام پذیرفت که قریش نتوانست بدان واقف شود حضرت با استفاده از این شیون عاقلانه و انتخاب خطوط کور اخبار نظامی را به دست آورده و دشمن را به محاصره خود در آورد [۲۵۲]. حرکت ابی سفیاندر فاصله شبهایی که حمله سپاهیان اسلام در شرف تحقق و انجام بود برخی از سران قریش چون ابی سفیان و حکیم بن حزام و بدیل بن ورقاء که در واقع رهبریت نظام قریش را برعهده داشتند به عنوان کسب اطلاع مکه را به طرف مدینه ترک کردند، در بین راه منطقه نقب الاعقاب به سپاه اسلام برخوردند. هنگامی که از مکه خارج شدند به بالای کوههای مشرف

به مکه رسیدند و دیدند که آتشیهای بسیار زیادی با شعله های فراوان از سرکوهها به طرف آسمان زبانه می کشد. ابی سفیان از ساکنین آن مناطق جویای امر شدند، آنان نیز در جواب گفتند: این آتشیها را قبیله خزاعه برافروخته و در نظر دارند که با قریش وارد جنگ شوند. ابی سفیان از شنیدن گزارش بسیار ناراحت شده و با حالت خشم گفت: این قبیله کوچکتر از آن است که با قریش به جنگ اقدام کند [۲۵۳]. عباس که آنان را زیر نظر داشت پس از شنیدن سخنان ابی سفیان فریاد زد: یا هلاک قریش و الله لئن بغتها رسول الله فی بلادها و دخل عنوه انه لهلاک قریش الی آخر الدهر. هنگامی که ابوسفیان به سوی عباس نظر انداخت چشمش به سپاهیان رسول خدا صلی الله علیه و آله افتاد و از عباس سؤال کرد: پدر و مادرم فدای تو باد این لشکر زیاد که پشت سر شماست چیست؟ عباس در جواب گفت: این سپاه محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله است که با یک لشکر ده هزار نفری برای فتح مکه حرکت نموده است [۲۵۴]. نظریه: عباس عموی پیامبر در جنگ دو نقش را ایفا کرد: اولاً- اخبار قریش را کسب نموده و به رسول خدا صلی الله علیه و آله گزارش نمود. ثانیاً به گونه ای با دشمن برخورد اطلاعاتی داشت که خود را در نزد آن ها به صورت یک انسان فداکار برای قریش نشان می داد. عباس ابی سفیان را از توطئه علیه سپاهیان اسلام برحذر داشت، و عظمت و شکوه سپاهیان اسلام را در نظرش نمایان کرد،

همین بس هنگامی که ابی سفیان منظره باشکوه نیروهای اسلام را مشاهده نمود توان نظامی خود را از دست داد. صف آرای منظم سپاهیان اسلام رعب و وحشت عجیبی را در دل ابی سفیان انداخت و سبب شد که ناخود آگاه در برابر عظمت سپاهیان اسلام تسلیم گردد. ابی سفیان از سپاهیان اسلام بسیار وحشت داشت به خصوص با سابقه کینه توزی که از خود نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و اسلام داشت امید به عفو و گذشت از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله را بسیار کم می دانست لذا از عباس امان خواست عباس نیز او را امان داده و گفت: هراس نداشته باش با من سوار شو من از رسول خدا صلی الله علیه و آله برای تو امان خواهم گرفت سوگند به خدا، اگر به اختیار خود به محضر حضرت مشرف نشوی حضرت بر تو ظفر پیدا می کند و گردنت را می زند [۲۵۵]. سپس او را بر اشترش سوار کرد و به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد در بین راه عمر با وی برخورد کرد و گفت: حمد خدای را سزد که شما را بدون خونریزی و جنگ در دام سپاهیان اسلام انداخت، آنگاه خواست او را بکشد که عباس و رسول صلی الله علیه و آله او را از این کار منع نمودند. اسلام آوردن ابی سفیانعباس عموی پیامبر ابی سفیان را تاءمین جانی داد و او را به خدمت حضرت آورده و عرضه داشت: یا رسول الله ابی سفیان به محضر شما مشرف شده تا اسلام را اختیار نماید. حضرت

فرمود: او را تاءمین جانی دادم فردا او را برای پذیرش اسلام به نزد من بیاور.عباس گوید: آن شب او را به منزل خود بردم و فردای آن روز او را به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردم، حضرت از این امر بسیار خوشحال شد و شهادتین را به وی تعلیم داد ابی سفیان به توحید شهادت داد ولی شهادت بر نبوت حضرت را نپذیرفت و از قبول آن امتناع ورزید، عباس او را برحذر داشت و گفت: اگر شهادت بر نبوت را بر زبان جاری ننمایی جانت در خطر و گردنت زده خواهد شد. ابی سفیان از ترس جانش شهادت بر نبوت را بر زبان جاری کرد [۲۵۶]. سیاست عباس: براساس شناسایی قبل که عباس از ابی سفیان داشت او را شخصی مغرور و ریاست طلب می دانست و از طرفی نقش او را در فتح مکه بسیار حساس می دید، زیرا بی سفیان از نفوذ کلام خاصی برخوردار بود و فتح مکه هم تنها بستگی به حمله نظامی نداشت. سیاست عباس و بکارگیری آن از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله اثر مهمی در بر داشت که نمی توان آن را نادیده گرفت. عباس به رسول خدا صلی الله علیه و آله پیشنهاد کرد که ستمی به وی داده و او را به کاری بگمارد زیرا ابی سفیان رئیس قبیله و شخصی مغرور است از این رو شخصیتش محفوظ و شرفش باقی خواهد ماند، اگر شخصیت ابی سفیان حفظ گردد او در وادار نمودن قریش به تسلیم و قبول اسلام بسیار مفید و مؤثر خواهد بود. (در اینجا

نقش ماء‌مور اطلاعاتی کاملاً- مشهود است).عباس عموی پیامبر بر اساس شناسایی قبلی از وضع جغرافیایی و فرهنگ منطقه عربستان طرق پیروزیهای سیاسی را کمتر از بکارگیری نیروهای نظامی نمی دانست، شیوه هایی که عباس بر اساس مطالعات گذشته در زمینه های مناسب اجتماعی و فرهنگی سرزمین مکه داشت بهترین شیوه را برای فتح و پیروزی بدون خونریزی بکار گرفت و پیشنهاد خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله ارائه نمود [۲۵۷]. رسول خدا صلی الله علیه و آله پیشنهاد عباس را پسندیده و آن را اجرا نمود در آغاز سران قبیله را به اسلام مجذوب و سپس از طریق آنان هدف خود را بدون خونریزی به مرحله اجرا گذاشت، آنگاه شخصیت ابی سفیان را حفظ کرد و مسؤل و لیت امان را به او اهدا کرد و فرمود: هر کس به خانه ابی سفیان پناهنده شود در امان خواهد بود، هر کس به مسجدالحرام پناه ببرد در امان است هر کس شمشیرش را رها کند در امان است، هر کس داخل خانه شده و درب را به روی خود ببندد در امان است. در واقع پیامبر اکرم به ابی سفیان بهای لازم را می‌دول داشت و از طریق وی بر قریش تسلط یافت.رژه سپاه:رسول خدا صلی الله علیه و آله به عباس دستور داد ابی سفیان را بر بالای کوه بلندی مستقر نماید به گونه ای که بتواند بر رژه رفتن سپاه نظارت کند، حضرت دستور داد که سپاه از برابر ابی سفیان حرکت نماید، هر یک از فرماندهان نظامی با نیروهای تحت فرماندهی خود با نظامی خاص و اسلحه در دست دسته

های خاص رژه نظامی خود را آغاز کردند. شوکت حرکت و رژه سپاه اسلام به گونه ای رعب آمیز بود که ابی سفیان را هر لحظه به تعجب واداشته بود، و از عظمت سپاه اسلام بسیار وحشت زده شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله با دسته مهاجرین و انصار حرکت می کرد آنان سراپا مسلح بودند به طوری که فقط چشمهای آنان پیدا بود. هنگامی که ابی سفیان این منظره را مشاهده کرد از عباس پرسید: این دسته دسته کیست؟ عباس جواب داد: این دسته دسته مهاجرین و انصار است که رسول الله صلی الله علیه و آله را همراهی می کنند. ابی سفیان به عباس گفت: خدا به برادرزاده ات سلطنتی شکفت عطا فرموده است. عباس گفت: این عظمت سلطنت نیست این عظمت نبوت است [۲۵۸]. غرض از رژه سپاه خنثی کردن اهداف شوم دشمن بود، به طوری که اگر ابی سفیان احیانا به فکر حمله علیه سپاهیان اسلام باشد این فرک را از سر بیرون کند؛ زیرا رعب و وحشتی در دل ابی سفیان پیدا شد و در برابر عظمت و شکوه اسلام بدون چون و چرا به سپاهیان اسلام تسلیم شد. اعزام ابی سفیان به مکه: بر اساس اتخاذ سیاست مناسب که با طراحی مناسب عباس صورت پذیرفت رسول خدا صلی الله علیه و آله قبل از اینکه دستور حمله را صادر کند ابی سفیان را به مکه اعزام کرد، ابی سفیان سه ماه موریت داشت: الف - قریش را از ورود سپاهیان اسلام به مکه آگاه سازد. ب - اگر دست به شمشیر ببرند و در برابر سپاهیان اسلام مقاومت کنند شکست خواهند خورد. ج - اگر

دست به شمشیر نبرند جان و مال و ناموس آنان در امان خواهد بود و امنیت آنها تاءمین خواهد شد. ابی سفیان با نفوذ کلامی که داشت نقش بسیار مفیدی در فتح مکه بکار گرفت، او هنگامی که وارد مکه شد زمینه را برای ورود سپاهیان اسلام آماده کرد و قریش را از ورود سپاهیان وحی آگاه گردانید و خطاب به آن ها گفت: اگر تسلیم نشوید شما را به تسلیم وامیدارند، بهترین راه برای زنده مانده آن است که با اختیار و بدون درگیری تسلیم سپاهیان اسلام شوید [۲۵۹]. قوم قریش از ابی سفیان چاره جویی کردند ابی سفیان در جواب آنان گفت: هر کس به خانه من پناهنده شود در امان است قریش گفتند: خانه شما پذیرش ملت قریش را ندارد؟ ابی سفیان گفت: هر کس مسجدالحرام وارد شود یا به خانه خود برود و درب را به روی خود ببندد در امان خواهد بود. بدین گونه مکه بدون جنگ خونریزی فتح شد و به آغوش اسلام بازگردانیده شد [۲۶۰]. ورود سپاهیان اسلام به سرزمین وحی: رسول گرامی اسلام در فتح مکه از دو شیوه و روش مناسب استفاده کرد: اولاً - ابی سفیان را که رئیس مشرکین محسوب می شد با ارباب و وحشت بسیار به پذیرش اسلام وادار کرد و شخصیت او را محترم داشت و به او شخصیت جدیدی بخشید و از طریق بدون هیچ گونه درگیری مکه را فتح نمود. برکت اسلام به وضوح در ابی سفیان نمایان بود، و شیوه بیان او اثر مثبت خود را در بین قریش بر جای گذاشت. ثانیاً - حضرت برای استحکام بیشتر به اقدامی نظامی پرداخت،

و سپاه را به چهار لشکر مناسب با ترکیب مطلوب تقسیم کرد و چهار نفر از فرماندهان کار آزموده نظامی را به فرماندهی چهار لشکر منصوب کرد و آنان را از چهار محور وارد عملیات نمود. فرماندهان عملیات در چهار لشکر که رهبریت سپاه را در دست داشتند خالد بن ولید (فرمانده جناح چپ)، زبیر بن عوام (فرمانده جناح راست) ابوعبیده جراح (از شمال و غرب و کنار جبل هند) و سعد بن عباده (از غرب مکه) [۲۶۱] بودند، بر اساس قرار قبلی محل بازگشت نیروهای اسلامی پس از فتح مکه و درگیری احتمالی با دشمن جبل هند بود [۲۶۲]. سپاه دو هزار نفری اسلام از سه گروه تشکیل شده بود: گروه اول: نیروهای پیاده نظام، که اکثریت نیرو را این گروه تشکیل می داد. گروه دوم - نیروهای سواره نظام که تعداد آن را چهارصد نفر تخمین زده اند. گروه سوم - نیروهای تیرانداز، که در قالب نیروهای ضد زره عمل می کردند. سرانجام سرزمین سرزمین وحی به دست سپاه اسلام فتح شد، پس از فتح مکه و ایجاد آرامش مجدد رسول خدا صلی الله علیه و آله سپاه را در مسجد الحرام گرد آورد، و جهت تسکین آلام و آرامش آنان خطبه ای ایراد کرد [۲۶۳] سپس حجرالاسود را مسخ نمود و همراه با سپاهیان توانمند اسلام به طرف خانه خدا مشغول شد. سپس ۳۶۰ بت را که در اطراف خانه کعبه نصب شده بود درهم شکست. حضرت در هنگام شکستن بتها این آیه شریفه را می خواند: جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقا [۲۶۴]. فضای رحمت الهی بر مشرکین گشوده شد برخی از مشرکین با میل و

رغبت و عده ای نیز با کراهت اسلام را به عنوان آئین زندگی پذیرفتند، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله کلید خانه کعبه را از عثمان بن ابی طلحه گرفته و درب خانه خدا را گشود داخل خانه شد و دو رکعت نماز شکر به جای آورد سپس دو دست مبارکش را بر دهلیز خانه گرفته و این دعا را قرائت فرمود: لا اله الا الله وحده انجز وعده و نصر عبده و غلب الاحزاب وحده فله الحمد لا شریک له. نکته: از جملات دعا می توان استفاده کرد که قدرت خداوند در ماورای قدرت شمشیر و نیروهای رزمی به صورت یک امداد غیبی مشهود بود، گرچه رسول خدا صلی الله علیه و آله با سیاست و تدبیر توانست مکه را فتح کند خداوند بدین وسیله بر بندگان صالح و پارسا منت نهاد. سعه رحمت الهی بر قریش چنان حاکم شده بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله در جواب تقاضای عفو آنان فرمود: من به شیوه یوسف نسبت به برادرانش در مورد شما رفتار می کنم، هیچ جرم و گناهی بر شما نیست، سپس فرمود: هر خونی و مالی و لغزشی که در جاهلیت از شما نسبت به یکدیگر صورت گرفته است از نظر من مردود و باطل است و هر کسی که نسبت به یکدیگر حقی دارد عفو است مگر کسی که کلیددار خانه کعبه و مسؤل آب دادن حجاج است زیرا این سمت به حال خود باقی است [۲۶۵]. در هنگام ظهر حضرت با سپاهیان به مسجد الحرام وارد شد. سپس به بلال فرمود: برو بالای کعبه و اذان بگو، هنگامی که بلال مشغول

به اذان گفتن بود عکرمه بن ابی جهل و خالد بن اسید او را مورد هتک قرار داده و به تمسخر و استهزاء وی اقدام نمودند و گفتند: از بالای کعبه صدای الاغ به گوش می رسد جریان به گوش حضرت رسید حضرت آنان را خواست و به بازپرسی از آن دو پرداخت آنان به جرم خود اعتراف کرده و از حضرت تقاضای عفو و طلب بخشش نمودند، حضرت نیز از جرم آنان گذشت و فرمود: فعلا وقت نماز است همه باید در نماز شرکت کنند و هر کس شرکت نکند گردنش را قطع می کنم. پس از نماز ظهر حضرت خانه کعبه را از بتها و تصاویر پاک نمود و دستور داد که تمامی بتهایی را که در خانه های مشرکین، به صورت معبود قرار داشتند درهم شکستند و تصاویر را محو کنند. سپس از زنان قریش بیعت گرفت زنان قریش نیز در مسجد الحرام با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت نمودند [۲۶۶]. جنایت خالد بن ولید: حضرت، خالد بن ولید و عبدالرحمن بن عوف را به همراه عده ای از مسلمانان اسلام به سوی خزیمه بن عامر در منطقه قمیصاء [۲۶۷] اعزام داشت تا آنان را به اسلام دعوت کند [۲۶۸]. قبیله بنی خزیمه از ورود سپاهیان اسلام آگاه شدند و از روی احتیاط خود را آماده نبرد نمودند، هنگامی که خالد با قبیله بنی خزیمه مواجه گردید از آنان خواست تا اسلحه های خود را بر زمین بگذارند، آنان در جواب گفتند: ما سلاح را برای جنگ علیه اسلام برنداشته ایم، تا بر زمین بگذاریم، ما همه مسلمان هستیم و از دستورات رسول خدا

صلی الله علیه و آله اطاعت می کنیم، اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله به شما دستور داده که از ما کمک مالی اخذ کنی این شتران را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه ببر. بار دیگر خالد گفت: اسلحه های خود را بر زمین بگذارید، آنان گفتند: می ترسیم اگر اسلحه را بر زمین بگذاریم ما را به جرم زمان جاهلیت مجازت کنی. خالد بازگشت و پس از خواندن نماز شب در سحرگاه بر قبیله بنی خزیمه هجوم بردند و تعدادی از مردان را کشته و زنان و بچه های آنان را به اسارت گرفتند. هنگامی که جریان را به رسول خدا صلی الله علیه و آله گزارش نمودند حضرت بسیار ناراحت شد دستها را به دعا و نیایش بلند کرده و فرمود: اللهم انی ابرء الیک مما صنع خالد سپس حضرت علی را با مقداری زیادی از اموالی که در دست داشت به سوی آن قبیله اعزام داشت تا دیه آنان را بپردازد، حضرت علی - علیه السلام - فرامین رسول خدا صلی الله علیه و آله را اجرا کرد و به مکه بازگشت پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: لما فعلت احب الی من حمر النعم و یومئذ قال لعلی: فداک ابوای.

جنگ حنین

این جنگ در سال هشتم هجری، ۱۵ روز پس از فتح مکه رخ داد، قبل از اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد جنگ با آنان تصمیم بگیرد قبیله هوازن و ثقیف خود را آماده دفاع نمودند و سپاه خود را در منطقه حنین [۲۶۹] مستقر نمودند که اگر سپاه اسلام

با آنها وارد نبر شد بتوانند از خود دفاع نمایند [۲۷۰]. هنگامی که هوازن از فتح مکه توسط سپاه اسلام مطلع گشتند رعب و وحشت عجیبی بر آنان دست داد و از حمله سپاه اسلام بیم داشتند به همین خاطر در منطقه حنین آماده دفاع شدند، مالک بن عوف النصری که ریاست قبیله هوازن را به عهده داشت قبیله خود را جمع آوری نمود، قائل اطراف چون ثقیف و حبشه و سعد بن بکر و گروهی از بنی هلال مالک را در این هدف یاری نمودند. در بین قبیله بنی حیشم درید بن صمت بود که او از مردان بزرگ و از صاحبان رای و اندیشه به شمار می رفت و قبائل اطراف چون هوازن و ثقیف نسبت به درک و فهم او ارزش زیادی قائل بودند آنان در امور اجتماعی و نظامی به رای او احترام می نهادند، او در فن جنگ و میدان نبرد، ید طولانی داشت به طوریکه سیر و تواریخ، درایت و دانش جنگی او را ستوده اند [۲۷۱]. درید بن صمه منطقه اوطاس را جهت استقرار نیرو برای نبرد بسیار مناسب می دانست زیرا این منطقه نه آنقدر شن دار بود که نیرو نتواند حرکت نظامی انجام دهد و نه آنقدر سنگلاخ داشت که مانع از سرعت بخشیدن عملیات شود، از طرفی این منطقه دارای تپه های بسیار بلند بود که دیده بانها کاملاً بر روی دشمن احاطه داشتند و می توانستند حرکات نیروهای دشمن را به وضوح تحت دید و نفوذ خود قرار دهند. قبیله هوازن کلیه اموال و زنان و فرزندان خود را به همراه آورده بودند زیرا هزینه جنگ مسأله

ساده ای نبود و نیروهای هوازن نیازمند به پشتیبانی مالی و تقویت روحی و تشجیع در جنگ بودند. صدای بع بع گوسفندان و نهیق حمیر و شیهه اسبها و گریه و ناله کودکان منطقه را فرا گرفته بود. درید بن صمت علت سر و صداها را از مالک جو یا شد مالک گفت: ما زنان و فرزندان خود را به همراه اموال و احشام جهت تاءمین و تهییج در جنگ آورده ایم درید کارشناس نظامی مالک فرمانده سپاه هوازن را به باد استهزاء و تمسخر گرفت و گفت: اگر هوازن شکست بخورد قهرا به دست خود سرمایه های بی شمارش را به دشمن واگذار کرده و اگر هم پیروز شود تنها مردان رزمی هستند که پیروزی می آفرینند و زنان و فرزندان و اموال فقط دست و پای شما را می گیرند. درید گفت: نیروهای رزمی را در قلعه های مرتفع مستقر نمایید تا بتوانند از بالای تپه دشمن را زیر نظر بگیرند، و بر اساس شناسایی دقیق با آنان درگیر شوند. مالک بن عوف طرح نظامی درید را پذیرفت و با وی درگیری لفظی پیدا کرد و نظریات درید را در جنگ پیاده نکرد [۲۷۲]. سپاه ملائک: مالک گزارشگران خود را فرا خوانده و از آنان اخبار منطقه را جو یا شد و با حالت توییخ به آنها گفت: چرا شما درست کار نمی کنید و اخبار منطقه را گزارش نمی کنید؟ گزارشگران گفتند: بر اساس شناسایی دقیقی که از منطقه به عمل آمده یک لشکر از مردان مسلح با لباس سفید شناسایی شد که اگر با سپاه ما وارد درگیری شوند یک نفر از ما را زنده

و باقی نخواهند گذاشت. این مردان رزمی که مورد شناسایی گزارشگران هوازن قرار گرفته بودند لشکر ملائک بودند که برای پشتیبانی از سپاهیان اسلام در منطقه عملیات به یاری رزمندگان شتافته بودند و قبل از اینکه سپاهیان اسلام به منطقه عملیات برسند سپاه ملائک در مواضع مناسب و استراتژیک سنگر گرفته بودند [۲۷۳]. حرکت سپاه اسلام: ورود سپاهیان هوازن با ساز و برگ نظامی و تجهیزات نظامی در منطقه اوطاس به رسول خدا صلی الله علیه و آله گزارش شد، این گزارش کامل نبود، لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله برای شناسایی دقیقتر و کاملتر از مکه به طرف دشمن حرکت کرد. حضرت عبدالله بن ابی حدرد اسلمی را که از افسران اطلاعاتی و کارآگاه بود ماء مور ساخت تا اطلاعات دقیقتر و کاملتری از سپاه هوازن به دست آورده و به او گزارش نماید. عبدالله بن ابی حدرد به داخل دشمن راه یافت و پس از چند روز بازگشته و خبرهای سری نظامی و حرکت نظامی نیروهای دشمن را به رسول خدا صلی الله علیه و آله گزارش نمود [۲۷۴]. حضرت پس از دستیابی به اطلاعات دشمن سپاه را جمع کرده و به تجهیزات نظامی سپاه خود پرداخت، برخی از رزمندگان اسلام از نظر تسلیحاتی و وسائل نظامی کمبود داشتند از طرفی حضرت لازم می دانست که آنان را مجهز و مسلح نماید. به حضرت گزارش رسید که صفوان به امیه اسلحه و تجهیزات دفاعی فراوانی دارد، پس حضرت عده ای از افسران نظامی را نزد او فرستاد تا اسلحه و تجهیزات نظامی را از او عاریه بگیرند، هنگامی که فرستاده رسول خدا صلی الله علیه و

آله بر صفوان بن امیه وارد شد پیام رسول خدا صلی الله علیه و آله را به وی ابلاغ کرد، صفوان در جواب گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در نظر دارد تجهیزات نظامی مرا عدوانا بگیرد؟ فرستاده حضرت فرمود: حضرت می خواهد تجهیزات نظامی شما را تحت عنوان عاریه مضمونه بگیرد و اگر زبانی بر آنها وارد شد زیانش را می پردازد. صفوان یکصد زره و شمشیر و سپرهایی را که در اختیار داشت در اختیار سپاه اسلام قرار داد و بدین وسیله کمبود وسائل نظامی سپاهیان اسلام تاءمین شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله سپاه اسلام را به انضمام دو هزار نفر از نیروهای مکه و کسانی که به تازگی اسلام آورده بودند در لشکرهای منظم و منسجم حرکت داد. سپاهیان اسلام در منطقه اوطاس در برابر سپاه هوازن سنگر زده و با آن به کارزار پرداختند [۲۷۵]. نظریه: با توجه به گزارشات مستندی که از طریق گزارشگران به حضرت ارسال می شد می توان دریافت که سازمان اطلاعاتی بسیار قوی و نیرومند عمل می کرد. سیره و روش نظامی حضرت اقتضا می کرد که برای پیشبرد هدف در جنگ بعضی از افسران عالیرتبه را مأموریت داده که خود را در داخل سپاه دشمن جاسازی نموده و اخبار و اطلاعات دشمن را برای حضرت گزارش نمایند. در این جنگ مالک بن عوف به قبائل تحت فرمان خود دستور داده بود که به همراه تمام اموال و احشام و زنان فرزندان خود به میدان رزم رهسپار شوند، این بدان معنا بود که هر یک از افراد که ما یا ناموشش مورد هجوم سپاه

اسلام قرار گیرد بتواند با قدرت هر چه تمامتر به دفاع بپردازد. شکست مسلمانان در جنگ حنین جنگ حنین مسلمانان به کثرت نیروی خود مغرور شده و احساس شکست نمی کردند. کثرت نیرو باعث شده بود که رابطه معنوی آنان با خدا سست شود و از خداوند طلب نصرت و پیروزی نکنند و به بازوی خود اتکا داشته باشند. در نتیجه درگیری بین سپاه اسلام و هوازن آغاز شد. سپاه هوازن در مناطق استراتژیک موضع گرفتند و بر سپاه اسلام حمله ور شدند سپاه اسلام شکست خورده و صحنه های نبرد را ترک و به کوهها و دره ها فرار کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را به جبهه فرا خوانده و فرمود: الی این تفرون؟ به کجا فرار می کنید؟ من محمد بن عبدالله رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم ولی کسی به فرمان حضرت گوش نمی داد و به سوی کوهها و دره ها می گریختند. فقط تعداد کمی از مهاجرین و انصار و اهل بیت حضرت چون علی بن ابی طالب، عباس بن عبدالمطلب و فضل بن عباس در اطراف حضرت باقی ماندند، و در برابر دشمن مقاومت می کردند، عباس بن عبدالمطلب از سمت راست و ابوسفیان بن حارث از سمت چپ و حضرت علی از مقابل به دفاع از حضرت پرداخته و دشمن را از اطراف رسول خدا صلی الله علیه و آله دور می ساختند [۲۷۶]. قرآن کریم در این باره می فرماید: و لقد نصرکم الله فی مواطن کثیره و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرکم فلم تغن عنکم شیئا و ضاقت علیکم الارض بما رحبت ثم ولیتم

مدبرین - ثم انزل الله سکینه علی رسوله و علی المؤمنین و انزل جنودا لم تروها [۲۷۷] نزول نصرت‌های غیبی: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به تنهایی در برابر دشمن قرار گرفت و نیروهای پا به فرار گذاشتند حضرت دستها را به طرف آسمان بالا- برده و عرضه داشت: اللهم لك الحمد و اليك المشتكى و انت المستعان جبرئیل نازل شد و عرضه داشت: یا رسول الله دعایی را نمودی که حضرت موسی در لب دریا به آن دعا از خدا خواست که دریا را برای او بشکافد و بنی اسرائیل را از دست فرعونیان نجات دهد. سپس حضرت به ابی صفیان فرمود: مشتی ریگ از زمین برداشته و به او بدهد ابوسفیان مشتی ریگ برداشته و به حضرت داد، حضرت ریگها را به طرف مشرکین پرتاب کرد (ثم قال: شاهدت الوجوه) سپس برای بار دیگر سر را به طرف آسمان بلند کرده و عرضه داشت: اللهم ان تهلك هذه العصابة لم تعبد و ان شئت ان لاتعبد لا تعبد [۲۷۸] انصار که صحنه نبرد را ترک کرده بودند ناگاه صدای عباس را از صحنه نبرد شنیدن پس قوت یافته و از دره ها و کوهها برگشتند شمشیرها را از غلاف بیرون کشیدند و در جواب عباس لبیک گفتند و به صحنه نبرد بازگشتند. خداوند دعای بنده صالحش را مستجاب کرد و جنود پروردگار به پشتیبانی سپاهیان اسلام فرود آمدند در این هنگام بود که نصرت الهی در قالب ملائک از آسمان نازل گردید و برای بار دیگر جنگ آغاز شد و سپاه هوازن توسط نیروهای غیبی اسلام شکست خوردند. این شکست به گونه ای

بود که سپاهیان دشمن صدای شمشیرهای ملائک را از آسمان می شنیدند. در پی شکست سپاه هوازن، فرمانده سپاه هوازن به دست توانای علی - علیه السلام - کشته شد درید بن صمت طراح نظامی هوازن نیز به درک واصل گردید و اساس سپاه هوازن درهم پاشید و در نتیجه سپاه هوازن با ثروتهایی که به همراه خود آورده بودند به غنیمت سپاه اسلام درآمد و مالک بن عوف نیز به اسارت سپاه اسلام درآمد و اسلام را پذیرفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از جمع آوری غنائم بسیار، بخشی از اموال را به اسرای هوازن به عنوان تاءلیف قلوب بازگردانید و دوازده نفر از هوازن را انتخاب کرده و به هر یک یک صد شتر بخشید، بخشی از اموال، را نیز به رؤسای قریش ابی سفیان بن حرب و معاویه بن ابی سفیان و مالک بن عوف عطا فرمود [۲۷۹].

جنگ طائف

رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از فارغ شدن از جنگ حنین، با سپاهیان اسلام به سوی طائف حرکت کرد، و شهر طائف را به محاصره خود درآورد، سپاهیان اسلام از پشت دیوارهای طائف حله خود را آغاز کردند، ولی مشرکین درهای طائف را بسته بودند، و در داخل شهر سنگرهای مستحکمی ایجاد کرده بودند. این حمله به زیان سپاهیان اسلام تمام شد و با عده ای کشته و مجروح به عقب بازگشتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز دستور داد که سپاهیان اسلام از اطراف طائف عقب نشینین کنند. در این فاصله سایر قبائل مشرکین که در اطراف طائف سکونت داشتند نمایندگانی را به محضر رسول خدا

صلی الله علیه و آله فرستاده و اسلام آوردن خود را اظهار داشتند، لکن حضرت نتوانست از طریق حملات نظامی طائف را فتح کند، پس از ۱۵ روز دست از محاصره طائف کشید و با سپاه خود به سوی جعرانه [۲۸۰] بازگشت. در منطقه جعرانه اسرای هوازن، زنان و بچه ها و غنائمی را که از هوازن به دست آورده بودند جمع آوری نمودند. تنی چند از نمایندگان هوازن به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف شدند و اسلام آوردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز به جهت تاءلیف قلوب آنان زنان و کودکانشان را آزاد نمود. پس از آن در ذی القعدة از جعرانه به مکه جهت عمره مفرده وارد گردید. مسیر حرکت اسلام: طبری [۲۸۱] مسیر سپاه اسلام را از منطقه حنین به طائف را بدین صورت بیان نموده است: او می گوید: رسول گرامی اسلام ابتدا سپاه را از حنین به سمت نخله الیمامه [۲۸۲] حرکت داده و سپس از آنجا به سوی قرن [۲۸۳] روانه کرد، پس از رسیدن به منطقه قرن، به سوی منطقه ملح و از آن جا به سوی بحره الرغاه حرکت کرده، سپس از منطقه بحره الرغاه به سوی منطقه ضیقه و از آنجا به سوی نخب [۲۸۴] حرکت نمود. سرانجام حضرت طائف را محاصره کرد سپاه را در اطراف آن مستقر نمود و دستورات لازم نظامی را به آنها تاءکید نمود. در وهله اول سپاهیان حمله را از طرف به داخل شهر آغاز کردند، ولیکن، نتوانستند به قلعه طائف نفوذ پیدا کنند سپاهیان در داخل قلعه سنگر گرفته بودند و سپاهیان اسلام را زیر رگبار تیرهای خود قرار

دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فوراً دستور عقب نشینان را صادر کرد و سپاهیان را از تیررس دشمن خارج نمود، آنگاه به آنان دستور داد که فقط به محاصره شهر بپردازند و وارد عملیات نظامی نشود. این تاکتیک سبب شد که سپاه از فاصله دورتری شهر را در محاصره قرار دهند تا در نتیجه از تلفات احتمالی دشمن مصون بمانند. این شیوه محاصره موجب گردید که اولاً دشمن بتواند آسیبی به سپاه اسلام برساند، ثانیاً بیش از ۱۵ روز محاصره طاقت نیاورد، پس از گذشت ۱۵ روز حضرت جنگ شدیدی را با اهل طائف آغاز کرد، و تیرهای زیادی بین طرفین رد و بدل شد. بالاخره عده ای از سربازان اسلام داخل تانکی شده و دیوار طائف را مورد حمله قرار دادند. ثقیف با سرنیزه های به آتش گداخته به تانک حمله کردند، پس نیروهای اسلام از دبابه خارج شده و به وسیله تیر آنها را از پای درآوردند، تا اینکه حضرت دستور عقب نشینان را صادر فرمود. آنگاه دستور داد که درختهای انگور ثقیف را قطع کردند [۲۸۵]. ابن هشام [۲۸۶] گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله در ماه رمضان سال نهم هجرت از منطقه تبوک به مدینه بازگشت، رهبران قبیله ثقیف نیز در همین ماه از طائف به مدینه مشرف شده و به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب گردیدند. شرح ماجرا بدین صورت بود که در سال هشتم هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از محاصره طائف صرف نظر نمود، قبل از اینکه به مدینه وارد شود عروه بن مسعود الثقفی به نزد حضرت رسیده

و به دین مبین اسلام مشرف گردید و سپس از حضرت تقاضا کرد که به او اجازه دهد تا طائف و قوم خود را به اسلام دعوت کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله که از نقشه ثقیف آگاه بود، در پاسخ وی فرمود: قومت تو را خواهند کشت عروه گفت: من خودم را از دید آن ها مخفی نگه می دارم [۲۸۷]. آنگاه عروه بن مسعود به طائف بازگشت و قوم ثقیف را به دین مبین اسلام دعوت نمود، همین که ثقیف از عروه بن مسعود دعوت اسلام را شنیدند از هر طرف او را به رگبار تیر گرفتند تا اینکه بالاخره تیری به او اصابت کرد و کشته شد. هنگامی که قوم ثقیف عروه را در خون خود غلطان دیدند از او پرسیدند: خود را چگونه یافتی؟ فقال: کرامه اکرمی الله بها و شهاده ساقها الله الی فلیس فی الا ما فی الشهداء الذین قتلوا مع رسول الله صلی الله علیه و آله قبل ان یرتحل عنکم فادفوننی معهم فدفنوه معهم فرعموا ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال فیہ: ان مثله فی قومه کمثل صاحب یس فی قومه [۲۸۸]. بعد از محاصره طائف رسول خدا صلی الله علیه و آله به همراه سپاهیان اسلام به جعرانه بازگشت، یکی از اصحاب به حضرت عرضه داشت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله ثقیف به شما ظلم و آزار زیادی رسانیدند به آنان نفرین کن. حضرت به عکس عمل کرده و فرمود: اللهم اهد ثقیفا واءت بهم [۲۸۹].

جنگ ذات السلاسل

این جنگ در ماه جمادی الثانی سال هشتم هجری اتفاق افتاد

[۲۹۰] علت نامگذاری این جنگ به ذات السلاسل بدین گونه است که پس از پیروزی سپاه اسلام، حضرت علی دستور داد که اسرای مشرکین را در یک ردیف قطار کرده و سپس کتفها و بازوان آن‌ها را در غل و زنجیر محکم بست و به سوی مدینه روانه کرد. مأموران اطلاعاتی به حضرت گزارش دادند که گروهی از مشرکین با لشکری سواره نظام و بسیار بزرگ به تعداد دوازده هزار نفر و با تجهیزات نظامی کامل در وادی یابس [۲۹۱] اجتماع نموده و قصد دارند حمله گسترده‌ای را علیه سپاه اسلام آغاز کنند، یکی از اهداف عمده آنان دست‌یابی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی بن ابیطالب می‌باشد زیرا آنها عیقده دارند که منشاء و علت هر گرفتاری که برای آنان پیش می‌آید، این دو نفر هستند [۲۹۲]. آنان برای رسیدن به اهداف خود با یکدیگر پیمان بستند که: ۱- هیچ کس حق ندارد در هنگام جنگ و درگیری با دشمن، صحنه نبرد را ترک نماید. ۲- اگر افرادی از رزمندگان سپاه در هنگام درگیری به دام دشمن افتاد افراد دیگر سپاه باید از او دفاع کنند و به هر وسیله ممکن او را از دام دشمن نجات دهند. ۳- کلیه سپاه در هنگام جنگ باید آنقدر به جنگ و نبرد ادامه دهند به طوری که یا همه کشته شوند و یا اینکه بر دشمن فائق گردند و تا سرحد کشتن رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی بن ابیطالب ادامه دهند. ۴- رزمندگان سپاه در صحنه نبرد همقطاران خود را کاملاً زیر نظر داشته باشند،

تا اگر احیانا شخصی از رزمندگان خواست صحنه را ترک کند ممانعت نمایند و نگذارند که به جنگ پشت نماید. جبرئیل امین بر رسول گرامی اسلام نازل گردید و شرح و ماجرای مشرکین را برای حضرت بازگو کرد و از نقشه و اهداف شوم آنان پرده برداشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله مهاجرین و انصار را به مسجد فراخواند و آنان را از قصد دشمن آگاه گردانید و اهدافی را که بر آن پیمان بسته بودند را برای آنان بازگو کرد، و هدف اصلی آنان را - که دست یابی به حضرت و علی بود - به آنان گوشزد نمود. سپس سپاهی سواره نظام را به استعداد چهار هزار نفر مرکب از مهاجرین و انصار برای جهاد آماده کرد و به فرماندهی عمرو بن عاص به سوی یابس فرستاد. سپاه اسلام نیز با روحیه عالی و سلحشوری مسیر را پیموده و به منطقه استقرار دشمن رسیدند، پس در مقابل دشمن موضع گرفته و به استحکام مواضع خود پرداختند. سپاهیان اسلام از آرایش و آرامش نظامی خوبی برخوردار بودند و هر یک خود را برای شروع حمله آماده نموده و در انتظار صدور فرمان بودند. مذاکرات فرماندهان موران اطلاعاتی دشمن که در وادی یابس مستقر بودند از ورود سپاه اسلام به منطقه و از محل استقرار آنها باخبر گردیده و جریان را به فرماندهان و سران خود گزارش نمودند. در پی این گزارش، از سوی دشمن ۲۰۰ نفر از نیروهای رزمی و افسران کارآموده در حالی که شمشیرهای خویش را از نیام بیرون کشیده بودند به طرف سپاهیان اسلام روانه شدند و تقاضای ملاقات و مذاکره با فرمانده سپاه اسلام نمودند. در حین

گفتگو از فرماندهی سپاه اسلام سؤال شد که شما از کجا و به چه منظوری به این منطقه آمده اید؟ فرمانده سپاه اسلام خود را معرفی کرده و گفت: من عمر بن خطاب از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم، و از طرف حضرت برای شما پیام دارم که اسلام را به شما عرضه داشته و از شما دعوت نمائیم که به آئین پاک اسلام ایمان آورید. چنانچه اسلام را قبول کردید شما هم مانند سایر مسلمین در سایه حکومت اسلامی زندگی خواهید کرد و اموال و ناموس شما در پرتو حکومت اسلامی در امان خواهد بود و کسی به شما آسیب نمی رساند و اگر از قبول اسلام استنکاف کنید با شما وارد جنگ خواهیم شد. سران سپاه مشرکین خطاب به عمر و گفتند: سوگند به لات و عزی که اگر از بستگان ما نبودی هر آینه تو و سپاهیانت جان سالم بدر نمی بردید و همه شما را از دم تیغ می گذرانیدیم و چنان درسی به شما می دادیم که تا ابد آویزه گوشتان باشد. خیر و صلاح شما در این است که به مدینه بازگردید، چرا که ما را به کسی کینه و دشمنی نیست و هدف ما فقط دستیابی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و پسر عم او علی بن ابیطالب است. فرمانده سپاه اسلام از تهدید دشمن هراسیده و دستور عقب نشینی را صادر کرد و سپس گفت: به مدینه برگردید تا وضعیت سپاهیان دشمن را به رسول خدا صلی الله علیه و آله گزارش نمائیم. سپاهیان اسلام زبان به اعتراض گشودند و گفتند: چرا شما دستور رسول

خدا صلی الله علیه و آله را زیر پا گذاشتی؟ ما به این منطقه برای جنگ آمدیم نه برای عقب نشینی، ما به امر رسول خدا صلی الله علیه و آله به این دیار قدم نهاده ایم تا با دشمن وارد نبرد شویم، از خدا بترس و با مشرکین وارد نبرد شو. عمر در جواب گفت: من از اوضاع و ساز و برگ نظامی دشمن بهتر اطلاع دارم، و شما نسبت به آن آگاهی کامل ندارید، و صلاح هم نیست که شما بدان آگاهی پیدا کنید، [۲۹۳] مصلحت در این است که به مدینه بازگردیم، و جریان را به حضرت گزارش نمائیم. هنگامی که حضرت از جریان مطلع گردید عمر را خواسته و اعتراض شدید خویش را به وی اعلان کرد و او را به خاطر عقب نشینی توبیخ کرد. سپس بار دیگر به جمع و ترتیب سپاه پرداخته و آنان را به فرماندهی یکی دیگر از اصحاب خود، به سوی دشمن اعزام داشت، آنان را دعا کرده و فرمود: با نام خدا حمله را آغاز کنید، خداوند شما را بر دشمن پیروز خواهد کرد. هنگامی که به وادی یابس رسیدند، ۲۰۰ نفر از نیروهای دشمن جهت مذاکره به طرف سپاه اسلام حرکت کرده و با فرماندهی سپاه اسلام ملاقات نمودند و همان مذاکراتی که قبلاً انجام داده بودند تکرار کردند. فرمانده سپه اسلام نیز مرعوب دشمن واقع شده و دستور به عقب نشینی سپاه از برابر دشمن داد. جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده و حضرت را از جریان مذاکره باخبر کرد، پس حضرت از این جریان بسیار برآشفته و ابی بکر فرمانده

سپاه را خواست و به او اعتراض شدیدی کرده و فرمود: شما دستور مرا مخالفت نموده و از میدان جنگ عقب نشینی کرده و به راءى خویش عمل کردی، همین قدر بدان که خدای را در عرش معصیت کردی. سپس او را نفرین کرده و فرمود: قبح الله راءیک. آنگاه سپاهیان اسلام را مخاطل قرار داده و فرمود: خداوند به من وحی نمود که علی بن ابیطالب - علیه السلام - را به فرماندهی سپاه برگزینم، او به من وعده پیروزی داده است و بدون شک خداوند به دست توانمند عبد صالحش علی - علیه السلام - فتح و پیروزی فراوانی را عنایت میکند. فرماندهی علی - علیه السلام - حضرت علی - علیه السلام - سپاه را منظم به سوی دشمن حرکت کرد، حضرت در این مرتبه مسیر سپاه را تغییر داد و از راههای کور و بیراهه که دشمن بدان آگاهی نداشت حرکت خویش را آغاز کرد، به طوری که سپاه روزها به استراحت مشغول و شبها با سرعت به حرکت خود ادامه می دادند. حرکت سپاه به گونه ای سریع انجام می گرفت که آثار خستگی بر چهره نمایان بود و از طرفی هم از دشمن بیم داشتند زیرا از وضعیت و کیفیت سپاه دشمن کاملاً آگاه بودند، که این امر تضعیف روحیه سپاه اسلام شده بود. حضرت علی که به جریان پی برده بود ناراحت شده و برای اینکه ترس و وحشت را از سپاهیان اسلام دور کند آنان را به پیروزی نوید داد و فرمود: ای سپاهیان اسلام شما احساس خستگی را به خود راه ندهید، به اذن خدای بزرگ در این جنگ پیروزمندانه

به وطن باز خواهید گشت. این بیان حضرت سپاهیان را روحیه تازه بخشید سخنان حضرت به گونه ای تاءثیر کرده بود که احساس خستگی و کوفتگی را از سپاه دور کرد و آنان را برای جنگ مهیا نمود. هنگامی که سپاهیان اسلام به وادی یابس رسیدند، ساکنین منطقه یابس از ورود آنان آگاه شدند، پس مشرکین گردانی به تعداد ۲۰۰ نفر از فرماندهان نظامی را جهت مذاکره به طرف سپاه اسلام روانه کردند. هنگامی که حضرت از این جریان مطلع گشتند با تعدادی از فرماندهان صف شکن از لشکر جدا شده و به طرف آنها حرکت کرد. هنگامی که نزدیک به یکدیگر رسیدند، فرمانده دشمن از اسم و رسم حضرت جو یا شد، حضرت علی در جواب فرمود: من علی بن ابیطالب پسر عم سول گرامی اسلام هستم و به امر وی به سوی شما آمده ام تا شما را به توحید و یکتا پرستی و نبوت رسول گرامی اسلام دعوت کنم، اگر اسلام را پذیرفتند در سایه حکومت اسلامی به آرامش خاطر زندگی کرده و اموال و نوامیس شما در امن و تمام منافی که جهت مسلمین در نظر گرفته شده، شما نیز در آن شریک خواهید بود. سپاهیان دشمن هنگامی که حضرت علی - علیه السلام - را شناختند بسیار خوشحال شدند، و در جواب گفتند: هدف ما از لشکرکشی به این وادی دست یابی به شما بود و به آن دست یافتیم، دعوت شما ما را به اسلام فایده نبخشید، پس خود و سپاهت را برای نبرد بی امان آماده کن، بدان که شما و سپاهت به سلامت به مدینه باز نمی گردید، وعده ما نبرد و آغاز

جنگ فردا پس از طلوع آفتاب است. حضرت فرمود: شما مرا از جنگ می ترسانید در حالی که من مرد جنگ و می دانم، به ازدیاد نیروهای خود نبالید که ما با تکیه بر خدای بزرگ و به همت توانمند سپاهیان اسلام و استمداد از نیروهای غیبی الهی بر شما پیروز خواهیم شد. شب هنگام به لشکر خود آرایش نظامی داده و در بیدار باش کامل قرار داد، حضرت در آن شب دستور داد توبره به دهان اسبها زده و آنها را کاملاً از جو سیر کنند، صدای خرد شدن دانه های خواب را از چشم رزمندگان سپاه گرفت و تا صبح در بیدار باش کامل به سر بردند. صبح هنگام حضرت با سپاه خود نماز صبح را بجا آورد و درحالی که سپاه دشمن در خواب فرو رفته بود دستور حمله را صادر فرمود. در نتیجه دشمن غافلگیر شد و حمله سپاهیان اسلام به گونه ای برق آسا بود که در همان لحظات حمله دشمن را به محاصره کامل خود درآورد. هنگامی که دشمن از خواب بیدار شد خود را در محاصره سپاهیان اسلام دیدند و دیگر اختیار و قدرت را از دست دادند و به فاصله چند ساعت کلیه نیروهای رزمی دشمن کشته و اسیر و به همراه زنان و کودکان و اموالی که داشتند به غنیمت سپاهیان اسلام درآمدند. سپس حضرت دستور داد تا خانه و کاشانه دشمن را که محل توطئه علیه اسلام بود، تخریب و منهدم نمایند و با اسرا و غنائم جنگی به سوی مدینه حرکت کنند، جبرئیل رسول خدا صلی الله علیه و آله را از فتح و پیروزی مسلمین آگاه کرد، حضرت

هم به همراهی مسلمین به استقبال سپاهیان اسلام به خارج مدینه روانه شدند و در سه مایلی مدینه به یکدیگر برخورد کردند. هنگامی که علی چشمش به رسول گرامی اسلام افتاد از اسب پیاده شد و وقتی به نزدیک هم رسیدند و یکدیگر را در آغوش گرفتند، رسول خدا صلی الله علیه و آله بر پیشانی حضرت بوسه زد و به همراهی سپاهیان اسلام و اسرا و غنائم دشمن به سوی مدینه بازگشتند. امام صادق - علیه السلام - در این باره می فرماید: ما غنم المسلمون مثلها قط الا ان یكون من خیر فانه مثل ذلك و انزل الله تبارک و تعالی فی ذلك الیوم هذه السوره و العادیات ضبحا.. الخ [۲۹۴]. نظریه: ۱ - یکی از نکات مهم، در جنگ، استفاده از اطلاعات صحیح درباره مواضع استراتژیک دشمن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر اساس این اطلاعات دقیق و صحیح توانست مواضع استقرار دشمن و اهداف آنان را به دست آورد و از کمیت و کیفیت آنها آگاه شود. ۲ - نکته دیگر اینکه حضرت علی دشمن را غافلگیر نمود و حمله را پس از نماز صبح و طلوع فجر انجام داد، زیرا آن وقت هنگام نزول رحمت و نصرت الهی است. حمله به گونه ای دقیق و محاسبه شده انجام گرفت که با کمترین تلفات بیشترین خسارات را به دشمن وارد کرد. ۳ - حکومت اسلامی از نظر اقتصادی نیاز به برنامه های اقتصادی داشت، بهترین راه برای تأمین بودجه اقتصادی مسأله جهاد بود که بدین وسیله بنیه اقتصادی دولت اسلامی تقویت شد و حفره های اقتصادی ترمیم گردید. ۴ - در این جنگ

کاربرد فرماندهان نظامی به معرض نمایش و آزمایش گذاشته شد، تا برای مسلمانان مشخص گردد که فرمانده نظامی بایستی از ایمان قوی و شجاعت و زیرکی خاصی برخوردار باشد. برخواننده محترم روشن است که علت شکست و عقب نشینی دو فرمانده قبل از میدان نبرد به خاطر ضعف ایمان و ترس و بی جراتی آنان در برابر دشمن که باعث ذلت مسلمین شده بود. ۵- حضرت علی ابتدا مسیر سپاه را تغییر داد، این نحوه عملکرد حضرت به نوبه خود نیاز به اطلاعات دقیق نظامی از منطقه عملیاتی و راههای تدارکاتی و مواضع استقرار دشمن و طرق دست یابی به آن دارد. حضرت علی به نوبه خود اسرار نظامی را کاملاً و به دقت رعایت کرد، و با استفاده از خدعه و نیرنگ در جنگ دشمن را در هنگام استراحت غافلگیر نمود و قبل از اینکه دشمن از جریان حمله باخبر شود در محاصره خود قرار داد. ۶- در جنگ کیفیت نیرو و کارآیی آن در عملیات مهم است نه کمیت نیرو، تعداد زیاد نیرو با توجه به عدم کارآیی فرماندهان نظامی مفید نیست. حضرت علی با دقت در بکارگیری نیرو توانست بر دشمن غلبه یابد در حالی که سپاهیان اسلام تقریباً ثلث یک سوم سپاه دشمن بودند [۲۹۵].

رویدادهای سال نهم هجرت

این جنگ در سال نهم هجری اتفاق افتاد که از ماه اول ماه رجب آغاز گردید. در طول یک ماه فاصله بین مدینه و تبوک توسط سپاهیان اسلام پیموده شد و سپاه اسلام در اوائل ماه شعبان به منطقه تبوک وارد شدند و پس از یک ماه مقابله با سپاهیان هرقل، در ماه مبارک همان سال به

سوی مدینه بازگشتند. سیره و روش رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آن بود که در هر جنگی اسرار و اهداف نظامی جنگ را از همه کس پنهان می کرد و به گونه ای عمل می کرد که کسی نمی توانست از آن مطلع گردد، لیکن در جنگ تبوک که حضرت سپاه خود را برای مقابله با دشمن آماده می کرد اهداف خود را جهت مسلمانان بیان داشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله در این جنگ چند هدف را دنبال می کرد: الف - به خاطر فاصله زیادی - یکصد فرسخ - که سپاهیان هرقل از مدینه داشتند، لازم بود که مسلمانان این مسافت طولانی را بیمایند و خود را به منطقه عملیات برسانند. ۲ - در آن زمان شرایط بسیار سختی بر مسلمانان حاکم بود، زیرا در آن سال کم بارانی باعث شده بود که زمینها و باغات آن ها از بی آبی خشک شوند و حاصل مطلوبی به دست نیاورند. ۳ - کثرت و فراوانی دشمن بود، زیرا رومیان آن زمان که تحت سلطنت هرقل زندگی می کرد نتوانستند تحمل کنند که دولت قدرتمند اسلام در جزیره العرب به وجود آید، لذا هرقل مصمم بود که به هر وسیله ممکن نظام نوپای حکومت اسلامی را از پا درآورد. رسول خدا صلی الله علیه و آله برای پیاده کردن این اهداف لازم بود که سپاهی بسیار قوی با ساز و برگ نظامی تهیه نموده و به منطقه اعزام دارد، و براساس اهداف از پیش تعیین شده سپاهی را به استعداد یکصد هزار نفر تدارک نموده و به سوی منطقه تبوک که از دیار شامات بود اعزام نماید. مسلمانان

رغبت و تمایلی به شرکت در این جنگ نداشتند، ولی با توجه به خطراتی که آنان را تهدید می کرد حاضر به تحمل سختیها و رنجهای جنگ شده و سپاه اسلام را یاری دهند تا از این راه بتوانند خطر دشمن را در خارج از مرزهای حکومت اسلامی دفع کنند. تبلیغات منافقین: برخی از منافقین تبلیغات سوء را مناسب تشخیص دادند تبلیغات خود را برخلاف دستورات رسول خدا صلی الله علیه و آله آغاز کردند در ابتدا اذهان مسلمانان را نسبت به حقانیت جنگ تبوک که حضرت به آن دستور داده بود متزلزل نمودند، سپس گرمی هوا را بهانه کردند و گفتند: شما در این هوای گرم چگونه میتوانید این مسافت طولانی را بپیمایید؟ بهتر است که در این هوای گرم و خشکسالی شدیدی که بر منطقه حاکم است به فکر اداره و تهیه آذوقه زندگی خود باشید. در پی این تبلیغات مسموم منافقین، خداوند پیامبر را نسبت به اهداف شوم آنان آگاه گردانید، و این آیه را نازل کرد: *و قالوا لا تنفروا فی الحرقل نار جهنم اشد حرا لوکانوا یفقهون [۲۹۶].* آمادگی سپاه برای اعزام: رسول گرامی اسلام مصمم شد که به هر وسیله ممکن سپاهی از مسلمانان را تشکیل داده و به منطقه تبوک اعزام نماید، لذا دستور داد که مردم کمرهای خود را محکم ببندند و برای جنگ آماده شوند. در بین مسلمانان کسانی بودند که از ثروت زیادی برخوردار بودند، پس به آنان دستور داد که مسلمانان فقیر را تجهیز نموده و هزینه نظامی آنه را به عهده بگیرند، مسلمانان این فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله را به جان و دل خریدند و هرچه

که در توان داشتند از اموال خود در این جنگ سرمایه گذاری کردند. عثمان بن عفان از جمله کسانی بود که اموال زیادی را در اختیار سپاه اسلام قرار داد. لیکن تجهیزات جنگی سپاه اسلام را کفاف نمی کرد و عده ای از مسلمانان که نتوانسته بودند خود را تجهیز کنند به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شده و از حضرت خواستند که آن ها را نیز تجهیز نماید. متأسفانه حضرت توان مالی نداشت، و نتوانست آنها را مجهز کند تا بتوانند در سپاه اسلام شرکت جویند، آنان نیز مایوسانه و با چشمانی گریان از خدمت حضرت بازگشتند [۲۹۷]. قرآن کریم این جریان را در قالب آیه ای آورده و می فرماید: لا اجد ما احملکم علیه تولوا و اعینهم تفیض من الدمع حزنا الا یجدوا ما ینفقون [۲۹۸]. تخلف مسلمانان: هنگامی که رسول گرامی خواست نیروها را به طرف تبوک حرکت دهد عده ای از مسلمانان حضرت را همراهی نکردند، عبدالله بن ابی که سرکرده منافقین مدینه بود پیروان خود را از شرکت در سپاه اسلام منع کرده و منافقین مدینه هم در سپاه اسلام شرکت نکرده و در مدینه ماندند. رسول خدا صلی الله علیه و آله دو نفر از اصحاب را به جانشینی خود در مدینه منصوب کرد، سباع بن عرفطه را برای اهل مدینه و علی بن ابی طالب را برای خانواده و اهل بیت خود در مدینه قرار داد. هنگامی که منافقین از این قضیه باخبر شدند، حضرت علی را مورد طعن و سرزنش قرار داده و به رسول خدا صلی الله علیه و آله تهمت بستند و گفتند: که رسول خدا صلی

الله علیه و آله علی را در مدینه جا گذاشت، زیرا علی قدرت و حال جنگ را ندارد، حضرت علی از این سخنان ناراحت شده و خود را مجهز کرد و شمشیر را برداشت و راه تبوک را در پیش گرفت و خود را در ثنیه الوداع (جرف) [۲۹۹] به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسانیده و گفته های منافقین را برای حضرت نقل کرد: حضرت گفتار منافقین را تکذیب فرموده و سپس گفت: کذبوا ولكنی انما خلفتک لما ورائی فاخلفنی فی اهلی و اهلک، اما ترضی، (افلا ترضی) یا علی ان تکون منی بمنزله هارون من موسی الا ان تکون لانی بعدی؟ پس از این سخنان حضرت علی به مدینه بازگشت و در مدینه باقی ماند [۳۰۰].

حوادث بین راه: الف - سرزمین حجر: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله سپاه اسلام را به طرف تبوک حرکت داد، به سرزمین حجر - منطقه ای که قوم عاد و ثمود در آن زندگی می کردند - رسیدند و سپاهیان اسلام شب را در آنجا گذراندند. سپاهیان جهت رفع تشنگی بر سر چاه حجر آمدند، حضرت آنان را از آشامیدن آب نهی کرد و فرمود: از این آب نیاشامید، و فقط از آن برای نماز وضو بگیرید، کسی از شما در شب تنها از منطقه خارج نشود، هرگاه کسی از شما جهت رفع حاجت خواست از محل خارج شود کسی را همراه خودش ببرد. دو نفر از سپاهیان اسلام حرف رسول خدا صلی الله علیه و آله را نادیده گرفتند و هر دو نفر نیز مبتلا شدند. بالاخره آن شب را به صبح رساندند در

حالی که از جهت آب در مضیقه بودند و از طرفی رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز آنها را از آشامیدن آب چاه منع کرده بود، پس به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه داشتند: یا رسول الله ما در اینجا نیازمند به آب هستیم، و از طرفی آب نیست چه کنیم؟ حضرت پس از مشاهده وضع سپاه خود، دست به مناجات برداشته و از خداوند طلب باران نمود تا مسلمانان بتوانند به آب دسترسی نموده و تشنگی خود را برطرف خداوند دعای حضرت را به اجابت رسانید و پاره ابری را روی سر آنان فرستاد، آن پاره ابر شروع به باریدن کرد تا حدی که لباسهای آنان تر شده و هر یک به مقدار لازم از آب استفاده کرده و مقداری نیز برای استفاده بین راه برداشتند [۳۰۱]. ب - گم شدن ناقه حضرت: پس از حرکت کردن سپاهیان اسلام از سرزمین حجر به سوی تبوک، در بین راه ناقه حضرت گم شد، عده ای از سپاهیان به جستجوی ناقه حضرت پرداختند تا ناقه حضرت را پیدا کنند. در این میان شخصی از منافقین به نام زید بن لصیب القینقاعی که در کنار عماره بن حزام نشسته بود، زبان به طعنه پیامبر گشوده و گفت: مگر محمد نمی گوید که من پیامبر خدا هستم و از آسمان به من خبر می رسد، پس چگونه از محل اختفاء ناقه خود بی خبر است و دیگران را به جستجوی ناقه خود فرستاده است؟ هنگامی که این سخنان به گوش پیامبر رسید در جواب فرمود: به خدا قسم، هر چه را من می دانم از

طرف خدا به من آموخته می شود، هم اکنون خداوند به من تعلیم داد که ناقه در فلان وادی و داخل دره است در حالی که افسارش به دور بوته ای پیچیده و نمی تواند خود را رها کند، بروید و ناقه را از آن دره بیاورید، بعضی از سربازان سپاه اسلام رفته و ناقه حضرت را از آن دره نجات داده و به محضر حضرت آوردند [۳۰۲]. ج - عقب نشینی سپاهیان هرقل: رسول گرامی به راه ادامه داد، در ادامه مسیر بعضی از مسلمانان نتوانستند حضرت را همراهی نمایند و لذا عقب نشینی کردند، هنگامی که به حضرت گزارش می دادند، که فلان از قافله عثب مانده است حضرت می فرمود: ولش کنید اگر در او خیری باشد خداوند او را به سپاه ملحق می کند. از جمله ابی ذر غفاری بود که عز عقب قافله تنها می آمد، پس به حضرت گزارش دادند که ابی ذر به تنهایی دنبال قافله حرکت می کند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یرحم الله اباذر یمشی وحده و یموت وحده و یبعث وحده [۳۰۳]. سرانجام رسول خدا صلی الله علیه و آله به همراه سپاهیان اسلام به منطقه تبوک رسیدند، و به مدت ده روز و اندی در منطقه ماندند. در نتیجه ضمن امدادهای غیبی و نصرت‌های الهی که بر فضای نورانی جبهه اسلام حاکم بود هجوم و موضع گیری سپاهیان اسلام به طرز بی سابقه و بر اساس اصول سیاسی نظامی صورت گرفت که سبب رعب و وحشت زائدالوصفی بر پیکره سپاه اسلام شده بود، و سرانجام سپاهیان هرقل منطقه عملیات را ترک گفته

و از برابر سپاهیان اسلام عقب نشینی نمودند. د- وادی مشفق: پس از عقب نشینی سپاهیان هرقل، حضرت منطقه تبوک را به قصد مدینه ترک کرد و در بین راه به وادی مشفق رسیدند، در این وادی چشمه ای بود که آب بسیار کمی داشت - به حدی که اگر دو یا سه نفر از آن استفاده می کردند کفاف نمی کند - پس حضرت به سپاهیان خود دستور داد که به آن آب نزدیک نشوند. عده ای از منافقین که خود را در میان سپاه جا داده بودند حرف رسول خدا صلی الله علیه و آله را نادیده گرفته و خود را به آن آب رساندند، و از آب استفاده کردند، پس آن آب خشکید و تمام شد. هنگامی که حضرت به آن چشمه رسید آن را خشکیده یافت. هنگامی که حضرت از جریان مطلع گردید، بر آنها لعن و نفرین فرستاد، سپس از ناچه پیاده شد و دست مبارک خود را داخل چشمه گذاشت، به برکت دست حضرت از آن چشمه آب فوران کرد به طوریکه تمام سپاه اسلام از آن آب استفاده نمودند. - مسجد ضرار هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حال تدارک سپاه به سوی تبوک بود، عده ای از منافقین که در محله بنی سالم سکونت داشتند مسجدی بنا نمودند به این بهانه که پیرمردان و زنان و کودکان که قدرت و توانایی رفتن به مسجد قبا را ندارند تا عبادات خود را بجا آورند در همین جا انجام دهند [۳۰۴]. پس گروهی به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و عرضه داشتند: یا رسول الله ما در

محلّه بنی سالم مسجدی برای مسلمانان ساخته ایم که پیر یا مریض هستند و هم برای کسانی که در شبهای بارانی و یا بسیار گرم تابستانی نمی توانند خود را به مسجد قبا برسانند در آن مسجد عبادت خود را به جا آورند. ما دوست داریم که شما قدم رنجه فرموده و بر ما منت گذاشته و با ما نمازی را در آن مسجد بجا آورید. حضرت فرمود: هم اکنون در حال سفر هستم، ان شاء الله پس از این که از جنگ تبوک بازگشتم می آیم و در مسجد شما نماز بجا می آورم [۳۰۵]. هنگامی که حضرت پس از بازگشت از تبوک به قریه اوال رسید جبرئیل نازل شد و ماجرای مسجد ضرار را به عنوان یک پیغام الهی به حضرت بیان نمود و این آیه را قرائت فرمود: و الذین اتخذوا مسجدا ضرارا و کفرا و تفریقا بین المؤمنین [۳۰۶]. رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نزول آیه شریفه مالک بن الدخشه - از برادران بنی سالم - و معن بن عدی یا برادرش عاصم بن عدی - از برادران بنی عجران - را فراخواند و به آنان دستور داد تا به محلّه بنی سالم رفته و مسجد ضرار را آتش بزنند. این دو نفر به سرعت خود را به محلّه بنی سالم رساندند. پس مالک که از قبیله بنی سالم بود به خانه رفته و شاخه ای از نخله خرما را آتش زد و به نزد معن آمد، هنگامی که به مسجد ضرار رسیدند اهل مسجد ضرار که همان منافقین بودند در مسجد نشسته بودند، این دو نفر مسجد

را آتش زدند و پس از سوختن سقف مسجد دیوارهای آن را خراب کرده و با خاک یکسان نمودند، اهل مسجد هم مسجد را ترک نموده و پا به فرار گذاشتند. بانیان مسجد ضرار: کسانی که در بنای مسجد ضرار دست داشتند دوازده نفر بودند که اسامی آنها بدین صورت بود: ۱- خدام بن خالد ۲- ثعلبه بن حاطب ۳- معتب بن قشیر ۴- ابوجبیه الاعمزر ۵- عباد بن حنیف ۶- جاریه بن عامر ۷- یجمع بن جاریه ۸- زید بن جاریه ۹- نبتل بن الحارث ۱۰- بخزج ۱۱- بجاد بن عثمان ۱۲- ودیعه بن ثابت [۳۰۷].

رویدادهای سال دهم هجرت

حجہ الوداع

این واقعه در سال دهم هجری اتفاق افتاد. رسول خدا صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت که در آن سال با یاران خود حج و مناسک را بجای آورد، و مسلمانان را به مناسک حج اسلامی آشنا سازد تا مسلمانان بتوانند حج را با مناسک آن به خوبی یاد گرفته و این فریضه بزرگ الهی را به نحو احسن انجام دهند. بر اساس این هدف مقدس الهی، در روز ۲۵ ذیقعد از مدینه به سوی مکه سفر کرد [۳۰۸]. هنگامی که به منطقه سرف رسید، اصحاب را به دو دسته تقسیم کرد، دسته ای که گوسفند قربانی را با خود همراه داشتند، امر فرمود که محرم به احرام حج شوند و به همراه او اعمال حج را بجا آورند، و کسانی که قربانی به همراه نداشتند، حضرت به آنان امر فرمود که محرم به احرام عمره مفرده شوند. حضرت علی - که قبل از آن، از جانب حضرت به یمن رفته بود - در منطقه سرف به حضرت رسید. به دستور پیامبر

او نیز لباس احرام بر تن نمود و محرم شد. هنگامی که به عرفه رسیدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه ای ایراد نمود و در آن خطبه اکثر مسائلی را که مسلمانان به آن نیاز داشتند بیان نمود. براساس نقل ابن اثیر، در آن سال عده زیادی در حج شرکت کرده بودند؛ جمعیت مسلمانان به گونه ای زیاد بود که صدای رسول خدا صلی الله علیه و آله به گوش آنها نمی رسید، و ربیعہ بن امیہ فرمایشات و بیانات حضرت را برای آنان توضیح می داد [۳۰۹]. در ادامه ابن اثیر میگوید: سرانجام رسول خدا صلی الله علیه و آله اعمال حج و مناسک آن را بجای آورد. این حج آخرین حج رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که به حجه الوداع یا حجه البلاغ شهرت یافت. نظریه: ابن اثیر تاریخ حجه الوداع را به همین اندازه بیان نموده و به شکل مرموزی از جریان غدیر گذشته و از آن اسمی به میان نیاورده است و حال آنکه اساس و ریشه مسأله حج در آن سال، معرفی جانشین و خلیفه خود بود که حضرت در سرزمین حجه و در وادی غدیر آن را متذکر شده بود. روایت غدیر را حدود ۳۰ نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند، و علما و بزرگان عامه نیز این روایت را به طرق مختلف و با الفاظ گوناگون از اصحاب نقل کرده اند. در اینجا لازم میدانم که ادامه مطلب را از کتاب قادتنا کیف نعرفهم - تالیف حضرت آیه الله میلانی بیان کنم: مرحوم آیه الله میلانی، بخشی از این روایات را

با ذکر طرق از کتب معتبره عامه نقل نموده است، چون بنای ما بر اختصار است به ذکر یک روایت بسنده می کنیم: این روایت را خوارزمی به اسناد خود [۳۱۰] از ابی سعید الخدری نقل نموده، که اضافه بر سخنان حضرت سخنان حسان بن ثابت شاعر معروف عرب را نیز بیان کرده است. روی الخوارزمی باسناد عن ابی سعید الخدری، انه قال: ان النبی یوم دعا الناس الی غدیر خم، امر بما کان تحت الشجره من الشک فقام، و ذلك یوم الخمیس، ثم دعا الناس الی علی فاخذ بضبعه فرفعهما حتی نظر الناس الی بیاض ابطیه ثم لم یتفرقا حتی نزلت هذه الآیه: الیوم اکلمت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا [۳۱۱]. فقال رسول الله: الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمه و رضی الرب برسالتی و الولایه لعی، ثم قال: اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله به این نکته پایان یافت، پس حسان بن ثابت که یکی از شعرای زبردست عرب به شمار می رفت از حضرت اجازه گرفت تا شعری را که در مساءله غدیر سروده بود برای جمعیت حضار قرائت نماید. او شعرش را به این ترتیب آغاز نمود: ینادیهم یوم الغدیر نیهم نجم و اسمع بالرسول منادیابانی مولاکم نعم، و ولیکم فقالوا: ولم یبدو هناك النعمایا الهک مولانا و انت ولینا ولا تجدل فی الخلق للامر عاصیا فقال له: قم یا علی فاننی رضیتک من بعدی اماما و هادیافمن کنت مولاه فهذا ولیه فکونوا له انصار صدیق موالیهناک دعا اللهم وال ولیه و کن للذی عاد علیا

معادیابه نظر می رسد مساءله غدیر و تعیین حضرت امیر در بین اصحاب از قبل مطرح بوده و گرنه چگونه می توان تصور کرد که حسان بن ثابت فی البداهه شعرش را در مجلس سروده باشد، پس چنین در می یابیم که حسان بن ثابت این شعر را قبلا سروده بوده و در واقعه غدیر هم فقط از رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه گرفته بوده تا آنرا برای مردم قرائت کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله در مناطق و اماکن مختلف و در مناسبتهای گوناگون مساءله ولایت حضرت علی - علیه السلام - را مطرح نموده و قضیه خلافت و جانشینی آن حضرت را میان مردن روشن کرده است. ابن اثیر خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله در عرفات را متذکر شده است، پس معلوم می شود که مطرح نمودن مساءله خلافت در غدیر خم، اتمام حجتی برای مردم بوده و در واقع آخرین پیامی که بوده به مردم رسانده خست و به همین خاطر آن را حجه البلاغ نیز نامیده اند. چنین به نظر می رسد که علت انتخاب منطقه غدیر خم، بدان لحاظ بوده که آن منطقه گذرگاه همه حاجیان - که در آن سال به قصد زیارت بیت الله الحرام مشرف شده بودند - بوده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله این منطقه را جهت تبیین مبانی مساءله خلافت انتخاب نمود که در آن خطبه چند نکته مهم را به مسلمین خاطر نشان نمود: ۱ - مساءله نصب حضرت علی - علیه السلام - به منصب خلافت بوده است، زیرا حضرت تصریح نمودند که: هر کسی

را که من بر او ولایت دارم علی نیز همان ولایت را بر او دارد در این جمله رسول خدا صلی الله علیه و آله به نحو اطلاق و ارسال تمام شؤ و ناتی که واجد آن از طرف خداوند متعال بود به حضرت علی - علیه السلام - منتقل کرد. از هم این شؤ و ناتی که حضرت علی نیز از طریق وحی و الهام علوم خود را از خداوند فرا می گرفت و در گفتار و کردار معصوم بود، قرآن کریم عصمت حضرت را به این آیه تاءید می کند: و ما یطق عن الهوی-ان هو الا- وحی یوحی- علمه شدید القوی [۳۱۲] بر اساس مفاد این آیه، جمیع علوم و اطلاعات رسول خدا صلی الله علیه و آله از ناحیه خداوند به او تعلیم داده می شود و مقام عصمت نیز با تمام شؤ و ناتی که به حضرت علی منتقل می شود. در حدیث منزلت که متفق و مورد قبول بین عامه و خاصه است، رسول خدا صلی الله علیه و آله فقط مسأله نبوت را از حضرت علی استثنا نمود، اگر خاتمیت نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود به اطلاق کلام حضرت می توانستیم چنین ادعا کنیم که حضرت علی - علیه السلام - در تمام شؤ و ناتی حتی مسأله نبوت تالی تلو پیامبر است لکن چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در این حدیث شریف فقط مسأله نبوت را از حضرت استثنا نمود و فرمود: الا انه لا نبی بعدی چنین استفاده می شود که حضرت در غیر از مسأله نبوت در سایر مسائل هم شائن رسول خدا صلی

الله علیه و آله می باشد. ۲- مسؤل له نصب حضرت علی - علیه السلام - انتصاب از جانب پروردگار متعال بوده است. زیرا حضرت تصریح نمودند که: مسأله خلافت علی تنها خواسته من نیست بلکه خواسته پروردگار نیز می باشد و من براساس وحی خداوند متعال مأمورم که خلافت حضرت را به شما ابلاغ نمایم. الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا نزول این آیه وظیفه پیامبر را در مورد اتمام حجت بر مردم را بیان کرده است، و نشان می دهد که ولایت حضرت متمم و مکمل دین است. ۳- اساس ولایت بر محبت است، اگر محبت و گرایش قلبی نباشد پذیرش ولایت از حضرت امکان پذیر نیست، بر همین اساس حضرت دعا کرده و فرموده: اللهم وال من والاه؛ پروردگارا! هرکس علی را دوست دارد او را دوست بدار. اساس کینه توزی و عداوت نیز بر این است که انسان حق را نفهمد و زیر بار آن نرود، بر همین اساس حضرت آنان را نفرین کرده و فرمود: و عاد من عاداه؛ هرکس علی را دشمن می دارد او را دشمن بدار. خوارزمی [۳۱۳] گفته است که: عده ای از صحابه حدیث غدیر - بدون شعر حسان بن ثابت - را نقل نموده اند، اسامی آنان بدین شرح است: ۱- علی بن ابیطالب - علیه السلام - ۲- عمر بن الخطاب - ۳- براء بن عازب - ۴- سعد بن ابی وقاص - ۵- طلحه بن عبیدالله - ۶- حسین بن علی (علیه السلام) - ۷- عبدالله بن مسعود - ۸- عمار بن یاسر - ۹- عمار بن یاسر - ۱۰- ابو ایوب انصاری - ۱۱- ابن عمر - ۱۲- عمران بن حصین - ۱۳ -

بریده بن الحصین ۱۴ - ابوهریره ۱۵ - جابر بن عبدالله ۱۶ - ابورافع مولی رسول الله ۱۷ - حبشی بن جناده ۱۸ - زید بن شراحیل ۱۹ - جریر بن عبدالله ۲۰ - انس ۲۱ - حذیفه بن اسید انصاری ۲۲ - زید بن ارقم ۲۳ - عبدالرحمن بن یعمر ۲۴ - عمرو بن الحمق ۲۵ - عمر بن شریحیل ۲۶ - ناجیه بن عمر ۲۷ - جابر بن سمره ۲۸ - مالک بن الحویرث ۲۹ - ابو ذؤیب الشاعر ۳۰ - عبدالله بن ربیع

پاورقی

[۱] خانه عبدالمطلب (محل اخذ پیمان) در نزدیکی جمره عقبه قرار گرفته است از جمره عقبه که به طرف مکه رهسپار می شوید سمت راسه دره ای است از دهانه دره که وارد می شوید پشت کوه جمرات محلی است که کوههای آن را حاطه کرده است و لذا محل عقبه در نهایت اختفاء بود و دشمن به سادگی نمی توانست از مخفیگاه حضرت اطلاع پیدا کند در این پیمان حضرت نکات ایمنی را بسیار خوب رعایت نموده و محل پیمان از جهت امنیتی بهترین مکانی بود که انتخاب شده بود.

[۲] ابن ابی رافع، یکی از سران قبیله قریش محسوب می شد.

[۳] تاریخ طبر، ج ۲، ص ۲۴۵.

[۴] یهودیانی که با آنان در یثرب زندگی می کردند، زمینهای آنها را به زور از آنان گرفته بودند هرگاه اخلاقی میان آنها پیش می آمد یهودیان آنها را می ترسانیدند، و می گفتند: در آخر الزمان پیامبری در مکه مبعوث می شود و ما به او ایمان می آوریم و از او پیروی می کنیم و به کمک او با شما جنگ می کنیم و شما را همانند قوم عاد و ارم از بین می بریم.

[۵] به نقل از تاریخ طبری، ج ۲،

[۶] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۷۳: فقالوا: و ما لنا علی ذالک؟ قال: الجنة فی الاخره و تملکون العرب و تدین لکم العجم.

[۷] یکی از کسانی که در پیمان عقبه اولی شرکت داشت.

[۸] تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۴۷.

[۹] طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۱۴۹، و کان اسعد بن زراره یجمع بالمدينه من اسلم و کتب الاوس و الخزرج الی رسول الله (صلی الله علیه و آله): ابعث لنا مقراء یقرءنا القرآن، فبعث الیهم مصعب بن عمیر العبدری فنزل علی اسعد بن زراره فیکرءهم القرآن.]

[۱۰] تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۵۲، و خرج مهاجرا الی المدينه فی شهر ربیع الاول و قدمها یوم الاثنین لاثنتی عشر لیلہ خلت منه.

[۱۱] پدر جابر بن عبدالله انصاری، از اصحاب بزرگ رسول خدا (صلی الله علیه و آله).

[۱۲] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۷۳.

[۱۳] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۷۲.

[۱۴] طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۲۳۴: سمعت البراء، یقول: اول من قدم علينا من اصحاب رسول الله مصعب بن عمیر و ابن ام مکتوم یقرءان القرآن، قال: ثم جاء عمار و بلال و سعد، قال: ثم جاء عمر بن الخطاب فی عشرين ثم جاء الرسول قال: فما راءیت الناس فرحوا بشیء قد فرحهم به حتی راءیت الاولاد و الصبیان یقولون: هذا رسول الله قد جاء.

[۱۵] طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۲۲۶: فلم یبق بمکه منهم الا رسول الله و ابوبکر و علی بن ابی طالب او مقتول او مریض او ضعیف عن الخروج.

[۱۶] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۷۲.

[۱۷] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۷۳.

[۱۸] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۷۳.

[۱۹] تفسیر قمی، ج ۱،

ص ۲۷۳: فاجتمعوا فی دار الندوه و كان لا یدخل دار الندوه الا من التی علیہ اربعون سنه.

[۲۰] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۷۴.

[۲۱] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۷۵: ثم قالوا لابلیس: فما الرأی فیہ یا شیخ؟ قال: ما فیہ الا رأی واحد، قالوا: فما هو؟ قال: یختع من کل بطن من بطون قریش واحد و یکون معهم من بنی هاشم رجل فیاخذون سکینه او حدیده او سیفا فیدخلون علیہ فیضربونه ضربه واحده حتی یتفرق دمه فی قریش کلها فلا یتطیعوا بنو هاشم ان یطلبوا بدمه و قد تشارکوا فیہ.

[۲۲] انفال: ۳۵، ترجمه: و نماز آنان در نزد خانه خدا، چیزی جز صغیر و کف زدن (و رقصیدن) نبود.

[۲۳] انفال: ۳۰: و هنگامی که می اندیشند برای تو، آنان که کفر می ورزیدند، که تو را باز دارند یا بشکند یا بیرون کنند آنان به تو مکر می کنند و خداوند هم مکر می کند و خداوند بهترین مکر کنندگان است.

[۲۴] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۷۵: فلما امسی رسول الله جائت قریش لیدخلوا علیہ، فقال ابولهب: لا ادعکم ان تدخلوا علیہ باللیل فان لی الدار صبیانا، و نساء و لانا من ان نقع بهم ید خاطئه لنحرسه اللیله فاذا اصبحنا دخلنا علیہ.

[۲۵] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۷۶: قاموا حول حجره رسول الله و امر رسول ان یفرش له ففرش له، فقال لعلی بن ابی طالب افدنی بنفسک.

[۲۶] یس: ۹.

[۲۷] ابوکرز مردی از قبیله خزاعه بود که از فراست زاید الوصفی برخوردار بود و از نگاره پا که بر روی زمین قرار داشت صاحب پا را شناسایی می کرد.

[۲۸] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۷۶.

[۲۹] صفه الصفوه، ج ۱،

ص ۱۲۱: و قدم رسول الله لاثنتی ليله خلت من ربيع الاول دخلها حين ارتفع الضحی.

[۳۰] تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۵۲.

[۳۱] طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۲۳۴: عن البراء قال: جاء النبی الی المدینه فی الهجره فما راء یت اشد فرحا منهم به شی من النبی حتی سمعت النساء و الصبیان و الاماء یقولون: هذا رسول الله قد جاء قد جاء.

[۳۲] طبقات.

[۳۳] صفه الصفوه، ج ۱، ص ۱۴۳، ابن سعد گوید: قال الزهری: فنزل رسول الله فی بیت عمرو بن عوف بقبا فاقام بضع عشر ليله.

[۳۴] طبقات ابن سعد، ج ۱ (ص) ۱۶۱: لما اراد رسول الله ان ینتقل من قبا اعترضت له بنوسالم فقالوا: یا رسول الله و اخذوا بخصام راحلته هلم الی العدد و العله و السلاح و المنعه، فقال: تخلوا سیبیلها فانها ماموره ثم اعترضت له بنوا الحارب.

[۳۵] احزاب: آیه ۶.

[۳۶] طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۲۳۸، لما قدم رسول الله المدینه آخبی بین المهاجرین بعضهم ببعض و آخی بین المهاجرین و الانصار آخی بینهم علی الحق و المواساه و یتوارثون بعد الممات دون ذوی الارحام، فلما كان وقت بدر و انزل الله تعالی: و اولوالارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله فانسخت هذه الایه ما كان قبلها و انقطعت المواخاه فی المیراث و رجع کل انسان الی نسبه.

[۳۷] بقره: ۱۴۴.

[۳۸] طبقات ابن سعد، ج ۱، (ص) ۲۴۲.

[۳۹] صف: ۸.

[۴۰] حج: ۳۹.

[۴۱] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۴.

[۴۲] انفال: ۷ ترجمه آیه و یاد آور ای پیامبر! هنگامی که خداوند به شما وعده داد که بر یکی از دو طائفه پیروز می شوید یا کافرون قریش یا مجموعه ثروت و سرمایه ها

بدون جنگ و خونریزی به دست شما خواهد افتاد و یا با جنگ بر آنان پیروز خواهید شد، گرچه شما دوست داشتید که به غیر جنگ بر دشمن پیروز شوید لکن خداوند اراده اش را بر احقاق حق و ابطال باطل دانست و اثبات حق به غیر جنگ میسر نیست.

[۴۳] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۵۶؛ و کان سبب ذلك عن غير القریش خرجت الى الشام فيها خزائنهم فامر اصحابه بالخروج ليأخذوها فاخبرهم ان الله قد وعده احدی الطائفین اما العیر و اما القریش ان ظفر بهم.

[۴۴] انفال: ۷.

[۴۵] بقره: ۱۹۳.

[۴۶] بر همین اساس است که امام عصر (علیه السلام) در آغاز ظهور تمام موانع را برطرف می کند و جامعه انسانی را از لوث الحاد و کفر و ظلم و بی عدالتی پاک و تطهیر می نماید سپس عدالت را در جامعه اسلامی گسترش می دهد.

[۴۷] انفال: آیه ۷.

[۴۸] انفال: ۸.

[۴۹] مجمع البیان، ج ۱، ص ۵۲۱.

[۵۰] تفسیر قمی ج ۱، ص ۲۵۷؛ و خرج رسول الله في ثلاث ماه و ثلاثه عشر رجلا، فلما كان تقرب بدر على ليله منها بعث بشير بن ابي الرعا و محمد بن ابي عمرو و يتجسسسان، فاتيا بماء بدر و اناخا راحليتهما و استعذبا من الماء و سمعا جارتين قد تشبث احدهما بالآخرى و تطالبا بدرهم كان لها عليها فقالت: غير قریش نزلت امس في موضع كذا و كذا و هي تنزل عدا ههنا و انا اءعمل لهم و افضيكم، فرجع اصحاب رسول الله (صلى الله عليه وآله) فاخبراه بما سمعا.

[۵۱] تفسیر قمی، ج ۱ ص ۲۵۸؛ فاقبل ابوسفیان بالعیر فلما شارف بدر تقدم العیر و اقبل

حتى انتهى الى ماء بدر و كان بها رجل من جهينه يقال له كسب الجهني فقال: يا كسب! هل لك علم به محمدا واصحابه؟ قال: لا.

[۵۲] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۵۸.

[۵۳] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۵.

[۵۴] تفسیر قمی، ج ۱ ص ۲۵۷: و اخرجوا معهم القنيان، يشركون الخمر و يضربون بالدفوف.

[۵۵] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۵۸: نزول جبرئیل علی رسول الله فاخبره بان العير قد افلت و ان قریشا قد اقبلت.

[۵۶] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۵۹.

[۵۷] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۵۹.

[۵۸] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۵۹.

[۵۹] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۵۹ ترجمه: گویا من به چشم دل می بینم که فلانی در این میدان نقش بر زمین شده گویا اینجا مقتل ابی جهل و عتبه بن ربیع و شیبه بن ربیع است خداوند به من پیروزی بر یکی از دو (پیروزی بر قریش یا تصرف کاروان آنها) وعده داده است و خداوند خلاف وعده نمی کند.

[۶۰] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۶۰، فقال لهم من اتم؟ قالوا: نحن عبيد قریش قال: كم القوم؟ قالوا: لا علم لنا بعددكم، قال: كم ينحرون في كل يوم جزورا؟ قالوا: تسعة او عشرة.

[۶۱] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۶۰: و اقبلت قریش فنزلت بالبدوه اليمانيه ويعثب عبيدها تسعذب من الماء فاخذهم اصحاب رسول الله و حبسوهم.

[۶۲] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۶۱.

[۶۳] اما در مورد اینکه پیامبر اکرم بعد از پایان جنگ با اسرای زندانی چگونه عمل کرده است در مدارک تاریخ مشخص نیست ولی به حسب قواعد کلی در مورد اسرای مشرکین ممکن است حضرت از آنان فدیة گرفته و سپس آنها را ازاد کرده

باشد گرچه بر اساس ولایت مطلقه ای که دارد می تواند آنها را بکشد مگر اینکه اسلام آورده که در این صورت بر اساس پیامبر اکرم بر اساس مقام ولایت خود آنها را آزاد می کند.

[۶۴] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۶۰؛ و بلغ قریشا ذلک فخافوا خوفا شديدا.

[۶۵] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۶۰، فقال: اما تری هذا البغی والله ما ابصر موضع قدمی، خرجنا لنمیع عیرنا و قد افلتت.

[۶۶] انفال: ۱۲ ترجمه: و یاد آر ای پیامبر! آنگاه که خداوند به ملائکه وحی فرستاد که من پشتیبان شما هستم، تا شما رزمندگان را در برابر دشمن استوار نمایید، من به زودی در دلهای آنان رعب و وحشت را القاء می کنم پس شما گردنهای آنها را از قفا جدا کنید و بن انگشتان آنها را با شمشیر قطع نمایید.

[۶۷] انفال: ۱۰ و ۹، ترجمه: و یاد آر ای پیامبر! آنگاه که شما مسلمانان از ترس و رعب دشمن به خداوند استغاثه بردید و از خداوند طلب استمداد کردید، خداوند دعای شما مسلمانان را به اجابت رساند و فرمود: من شما را به هزار ملک که صف آرابی شده کمک خواهم کرد و این نصرت خداوند فقط به عنوان بشارت دادن به مؤمنان بود و برای این بود که وحشت را از دلهای شما بیرون نمود و به دلها شم طمأنینه بخشید، و بدانید که نصرت و پیروزی بر دشمن فقط از جانب خداوند است زیرا خداوند هم غالب است و هم غلبه و پیروزی او بر اساس حکمت است.

[۶۸] انفال: ۱۱، ترجمه: در شب آن شب خدا چرت را بر شما غالب کرد تا اینکه در

ماء من و آرامش قرار بگیریید و خداوند باران رحمت را فرو فرستاد تا شما را از پلیدیهای شیطانی (احتلام) تطهیر نماید.

[۶۹] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۶۱، فی تفسیر الایه: فلما مشی رسول الله و جنه اللیل القی الله علی اصحابه النعاس حتی ناموا و انزل الله تبارک و تعالی علیهم الماء و کان نزل فی موضع لایثبت الاقدام.

[۷۰] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۶۲، فعاً رسول الله اصحابه بین یدیه و قال: غضوا ابصارکم ولا تبدرهم بالقتال و لایتکلمن احد.

[۷۱] تفسیر قمی، ج ۱ ص ۲۶۲: قال ابو جهل: ما هم الا اكله راءس ولو بعثنا الیهم عبیدنا لاخذوهم اخدا بالید.

[۷۲] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۶۲، ولكن نواضح یثرب قد حملت الموت النافع، اما ترونهم حرسا لا یتکلمون یتلمظون تلمظ الافاغی مالهم ملجا الایوفهم و ما اراهم یولون حتی یقتلون ولا یقتلون حتی یقتلوا بعددهم فار تائوا راءیکم.

[۷۳] انفال: ۶۱، ترجمه: اگر کفار به صلح حاضر گردیدند با آنان جنگ را به مصالحه برگزار کن.

[۷۴] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۶۳: و فزع اصحاب رسول الله حین نظروا الی کثره قریش و قوتهم.

[۷۵] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۶۳: ثم رفع یدیه الی السماء و قال: یا رب ان تهلك هذه العصابة لم تعبد و ان شئت ان لاتعبد لاتعبد.

[۷۶] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۶۶: ثم اصابه الغشی فسرى عنه و هو یسلت العرق عن وجهه و یقول: هذا جبرئیل قد افاکم فی الف من الملائکه مردفین.

[۷۷] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۶۹: و قتل من اصحاب رسول الله تسعه رجال فمنهم سعد بن خیشم و کان من النقباء.

[۷۸] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۶۶:

فقتلته و اخذت راءسه و جئت به الى رسول الله فقلت: يا رسول الله البشري هذا راءس ابى جهل بن هشام فسجدالله.

[۷۹] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۶۷: فقتل منهم سبعون و اسر منهم سبعون.

[۸۰] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۷۰: فلما قتل رسول الله النضر و عقبه خافت الانصار ان يتقل الاسارى كلهم فقاموا الى رسول الله صلى الله عليه و آله فقالوا: يا رسول الله قد قتلنا سبعين و اسرنا سبعين و هم قومك و اساراك هبهم لنا يا رسول الله و خذ منهم الفداء و اطلقهم.

[۸۱] نقشه جنگ احد و احزاب را عباس بن عبدالمطلب به رسول خدا صلى الله عليه و آله اطلاع داد.

[۸۲] توبه: ۲۶، ترجمه: پس از انهزام سپاه دشمن سکینه و آرامش را بر قلب تو و مؤمنین حکمفرما ساخت و سپاهیانى از ملائک را برای یاری سپاهیان اسلام فرستاد که از چشم شما پنهان بود و این انزال ملائکه جهت تغذیه مشرکین هوازن بود.

[۸۳] توبه: ۲۵، ترجمه: و یاد بیاور ای پیامبر ما که هر آینه خداوند شما را در مواظن زیادى یاری فرموده و از جمله آنها در جنگ حنین آنگاه که کثرت سپاهیان اسلام شما را به عجب واداشت و به خداوند و امدادهای غیبی او به کثرت خود تکیه نموده و به آن می بالیدید و مغرور شدید ولى از یاد نیرو شما را از امدادهای غیبی الهی بی نیاز نکرد و دشمن به گونه ای سحرآمیز بر شما غلبه کرد که از فرط ترس سپاهیان کفر پا به فرار گذاشتید و زمین با آن سعه و گستردگی که داشت در نظر شما تنگ جلوه

نمود.

[۸۴] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۸۷.

[۸۵] انفال: ۴۲، ترجمه: و یاد بیاور ای پیامبر، هنگامی را که خداوند دشمن را در نظر شما خوار و قلیل جلوه نمود و اگر واقع آنها را به شما نشان می داد که آنان از جمعیت انبوهی برخوردار هستند هرآینه شما را ادامه نبر دست می کشیدند و در مورد شروع جنگ و عدم آن با هم اختلاف می کردید، ولی خداوند رحمتش را بر شما فرو فرستاد قلبهای شما را تسلیم خود نمود، زیرا او به آنچه که در سینه های شما پنهان است آگاه است.

[۸۶] انفال: ۴۲، ترجمه: و یاد بیاور ای پیامبر، آنگاه که در هنگام مقابله با دشمن آنان را در برابر شما کوچک جلوه داد و شما را در نظر آنان قلیل وانمود کرد تا هدف اصلی خویش را که هلاکت دشمن است به دست توانمند سپاهیان اسلام به اجرا درآورد.

[۸۷] انفال: ۴۵ و ۴۶ ترجمه: ای کسانی که به خدا ایمان آورده اید هرآنگاه که در مقابل گروهی از مشرکان ایستادند عقب نشینی نکنید، ثابت استوار در برابر دشمن بمانید و زیاد به یاد خداوند باشید زیرا یاد خداوند است که به دلهای شما طمأنینه و آرامش می بخشد قطعاً شما به رستگاری می رسید، و از خدا و رسولش اطاعت نکنید و با یکدیگر اختلاف نکنید تا در پیمودن هدف، سست نشوید و در مقابله با دشمن صابر و استوار بمانید زیرا خداوند به همراه صبر پیشگان است.

[۸۸] انفال: ۵۰.

[۸۹] انفال: ۱۷.

[۹۰] الکامل، ج ۲، ص ۱۳۷.

[۹۱] اذرعات از دیار شام است و در منطقه ای مجاور دیار بلقاء قرار

گرفته است.

[۹۲] الکامل، ج ۲، ص ۴ - ۳۳.

[۹۳] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱.

[۹۴] «نکته جالب این است که جنس مرد در برابر لطافت زن دائما مقهور است و ممکن است به یک غمزه یا نگاه مرد را تا سر حد مرگ پیش ببرد، نمونه این قضیه شهادت امیر مؤمنان - حضرت علی - علیه السلام - علی است که شرح آن در اینجا لازم نیست.

[۹۵] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۲: «و وضع ابوسفیان خالد بن ولید فی ماء تی فادس کمینا و قال لهم: اذا اذیتونا اختلصنا بهم فاخرجوا علیهم من هذالشب حتی تکونوا من وارثهم...».

[۹۶] سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۷۰: و تعبأت قریش و معهم ثلاثه آلاف رجل قد جنبوها علی میمنه الخیل خالد بن ولید و علی میسرتهما عکرمه بن ابی جهل.

[۹۷] الکامل، ج ۲، ص ۲۹: وفدی العباس نفسه و عقبل بن ابی طالب و نوفل بن الحارث بن عبدالمطلب و حلیفه عتبه بن حجدم امره رسول الله بذلك فقال: لامالی لی، فقال رسول الله: این امال الذی وضعته عند ام الفضل و قلت لها نان اصبت فلفضل کذا و لعبد الله کذا؟ قال: والذی بعثک بالحق ما علم به احد غیری و غیرها و انی لاعلم انک رسول الله وفدی نفسیه و بنی اخوی و حلیفه.

[۹۸] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۱: فلما بلغ رسول الله صلی الله علیه و آله ذلك جمع اصحابه و اخبرهم ان الله قد اخبره ان قریشا قد تجمعت ترید المدینه و حث اصحابه علی الجهاد و الخروج.

[۹۹] عبدالله ابن ابی یکی از منافقین معروف و سرشناس مدینه بود، بنابراین طرح او هم در

راستای اهداف منافقانه اش تنظیم شده بود، منظور پیامبر از به مشورت نهادن طرح دفاع را بین اصحاب، ارزیابی و آزمایش فرماندهان سپاه اسلام بود و طرحهای آنان را کاملا زیر نظر داشت.]

[۱۰۰] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۱.

[۱۰۱] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۱.

[۱۰۲] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۱، فضررب رسول الله معسکره مما یلی من طریق العراق و قعد عبدالله بن ابی و قومه من الخرج التبوعا و وافت قریش الی احد و کان رسول الله عد اصحابه و کانوا سبع مائه رجلا فوضع عبدالله بن جبیر فی خمسين من الرماه علی باب الشعب و اشفق ان یاءتی کمینهم فی ذلک المكان. فقال رسول الله لعبد الله بن جبیر و اصحابه: ان راء یتمونا قد هزمنهاهم حتی ادخلناهم المکه فلا تخرجوا من هذا المكان وان راء یتموهم قد هزمنونا حتی ادخلونا المدینه فلا تبرعوا و الزموا مراکزکم.

[۱۰۳] تفسیر قمی تج ۱، ص ۱۱۳، ثم ضربه امیر المؤمنین علی فخذیه فقطعهما جمیعا فسقط علی ظهره و سقطع رایه فذهب علی لیجهز علیه فحلفه بالرحم فانصرف عنه، فقال المسلمون: الا اجهزت علیه؟ قال: قد ضربته ضربه لا یعیش منها ابدا.

[۱۰۴] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۳.

[۱۰۵] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۳، و انحط خالد بن الولید علی عبدالله بن جبیر وقد فر اصحابه فی نفر قلیل فتلوهم علی باب شعب و استعقبوا المسلمین فوضعوا فیهم السیف و نظرت قریش فی هزیمتها الی رایه قد رفعت فلا ذوابها.

[۱۰۶] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۵، و بقیه مع رسول الله نسیبه بنت کعب المازینه و کانت تخرج مع رسول الله فی غزواته تداوی الجرحی و کانت ابنها معها

فأراد ان يهزم و يتراجع فحملت عليه فقالت: يا بنى الى، ين تفر؟ عن الله و رسوله؟ فردته فحمل عليه رجل فقتله.

[۱۰۷] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۶: فانحاز رسول الله الى ناحیه احد فوقف و كان القتال من وجه واحد و قد انهزم اصحابه فلم يزل امير المؤمنین يقاتلهم حتى اصابه فى وجهه و رءسه و صدره و بطنه و يديه و رجله تسعون جراحه فتحاموه.

[۱۰۸] (اولین کسی که پیامبر احوال او را جويا شد سعد بن ربیعہ از قبیلہ انصار بود که جسد او را بین اجساد شهدا یافت)

[۱۰۹] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۲۲.

[۱۱۰] نحل: ۱۲۶.

[۱۱۱] (از این تاریخ به بعد نماز میت بدین شکل تشریح گردید)

[۱۱۲] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۷۰: فاطلق لهم ان ياءخذوا الفداء و يطلقوهم و شرط انه يقتل منهم فى عام قابل بعدد من ياءخذوا منهم الفداء فرضوا منه.

[۱۱۳] نجم: ۳ - ۶.

[۱۱۴] معجم البلدان، ص ۳۰۱.

[۱۱۵] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۲۴: قال: و تؤ امرت قریش على ان يرجعوا الى المدینه، فقال رسول الله: من رجل ياءتينا بخبر القوم؟ فقال امير المؤمنین: انا آتیک بخبرهم.

[۱۱۶] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۲۴: فلما دخل رسول الله المدینه نزل علیه، جبرئیل فقال: يا محمد ان الله ياءمرک ان تخرج فى اثر الثوم و لا یخرج معک الا من به جراحه.

[۱۱۷] آل عمران: ۱۷۲، ترجمه، آن دسته از رزمندگان اسلام که به دعوت خدا و رسولش با حالت خستگی و جراحت در بدن اجابت کردند از برای عمل نیکویی که به جای آوردند اجر بزرگی است.

[۱۱۸] تفسیر تیان، ج ۲، ص ۵.

[۱۱۹] نساء: ۱۰۴، ترجمه: در تعقیب دشمن سستی به خود

راه ندهید، اگر شما رنج الم دارید آنها نیز همانند شما رنج و الم را تحمل می کنند و شما به خداوند جهت نجات و پیروزی امیدوار هستید ولی آنها به خداوند امید ندارند.

[۱۲۰] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۲۵؛ فقال ابوسفیان: هذا النكد و البغی قد ظفرنا بالقوم و بغینا و الله ما افلح قوم قد بغوا.

[۱۲۱] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۲۵.

[۱۲۲] انفال: ۶۰.

[۱۲۳] آیات اول سوره حشر درباره اجلاء بنی النضیر نازل شده و در آن آیات به کیفیت محاصره و اخراج آنان اشاره شده است، برای آگاهی از تفصیل کلی آن به کتب تفسیر مراجعه شود.

[۱۲۴] مجمع البیان، ج ۹، ص ۳۸۷.

[۱۲۵] مجمع البیان، ج ۹ ص ۳۸۶: و ذلك ان النبي لما دخل المدينة صالحه بنوالنضير على ان لا نقاتلوه و لا يقاتلو معه فقبل ذلك منهم.

[۱۲۶] مجمع البیان، ج ۹ ص ۳۸۶: فلما غزی رسول الله بدرا و ظهر على المشركين قالوا: والله انه النبي الذی و جدنا نعته فی التوراه.

[۱۲۷] به نظر می رسد که رسول خدا صلی الله علیه و آله در طراحی قتل کعب بن اشرف مستقیماً دخالت داشت، زیرا نظاره گر کیفیت اجرای نقشه آنان بود.

[۱۲۸] حشر: ۵.

[۱۲۹] تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۲۵: فصالحهم على ان يحقن لهم اموالهم و ان يخرجونهم من ارضهم و اوطانهم و يسيرهم الى اذرع الشام و جعل لكل ثلاثه منهم بعيرا و سقاء.

[۱۳۰] تاریخ طبری، ج ۱ ص ۲۲۶: و خلوا الاموال لرسول الله فكانت لرسول الله خاصه يضعها حيث يشاء فقسمها على المهاجرين دون الانصار و لم يسلم من بنی النضیر الا رجلا: عبدالله بن عمرو ابوسعید بن وهب.

[۱۳۱] تاریخ طبری،

ج ٢، ص ٢٢٣: فانطلق رسول الهل الى قاب ثم مال الى بنى النضير مستغنيا بهم فى ديتهما و معه نفر من المهاجرين.

[١٣٢] تاريخ طبرى، ج ٢، ص ٢٢٥: قال ابن عباس: فحاصرهم رسول الله - يعنى بنى النضير - خمسة عشر يوما حتى بلغ منهم كل مبلغ فاء عطوه ما اراد منهم.

[١٣٣] فتوح البلدان، ص ٣٣: فكان ينفق منهما على اهله نفقه سنته و ما بقى جعله فى الكراع و السلاح عده سبيل الله.

[١٣٤] اعراف: ١٢٨: ترجمه: همانا زمين از آن خداوند است مالکيت آن را به بعضى از بندگان شايسته خود به ارث واگذار مى کند.

[١٣٥] فتوح البلدان، ص ٣٣: عن عمر بن الخطاب قال: كانت لرسول الله خاصة ثلاث صفايا مال بنى النضير و خبير و فدك، و اما فدك كانت لابناء السبيل و اما خبير فجزاءها ثلاثه اجزاء فقسمة جزئين منها بين المسلمين و حبس جزء لنفسه و نفقه اهله فما فضل من نفقهم رده الى فقراء المهاجرين.

[١٣٦] فتوح البلدان، ص ٣١ و ٣٢.

[١٣٧] مدرک پيشين، ص ٣٣.

[١٣٨] الكامل، ج ٢، ص ٦٦، و جاء زوج المرآه فراءى شخصا فعرف انه ربيعه القوم فرماه بسهم فوضعه فيه فانترعه و ثبت قائما يصلى، ثم رماه بسهم آخر فاء صابه فترعه و ثبت يصلى ثم رماه بالثالث فوضعه فيه فانترعه ثم ركع و سجد.

[١٣٩] تاريخ يعقوبى، ج ٢، ص ٥٠.

[١٤٠] مجمع البيان، ج ٢، ص ٩٠.

[١٤١] تاريخ يعقوبى، ج ٢، ص ٥٠، مجمع البيان، ج ٥، ص ١٠٤، قال فى المجمع كان حديث الخندق ان نفروا من اليهود منهم سلام بن ابى حقيق و حى بن اخطب و جماعه من بنى النضير الذين اجلاهم رسول

الله لكن فى تفسير القمى، ج ٢، ص ١٧٦، و معهم كنانه و سليم و فزاره.

[١٤٢] تفسير قمى، ج ١، ص ١٧٧: وقال حى بن اخطب لهم: ان محمدا قد و تركم و وترنا و اجلانا من المدينه من ديارنا و اموالنا و اجلا بنى عمنا بنى قينقاع، فسيروا فى الارض و اجمعوا خلفائكم و غيرهم حتى نسير اليهم.

[١٤٣] تفسير قمى، ج ٢، ص ١٧٧.

[١٤٤] الكامل، ج ٢، ص ٧٠: و اشار به سلمان الفارسى و كان اول مشهد شهده مع رسول الله و هو يومئذ حر.

[١٤٥] تفسير قمى، ج ٢، ص ١٧٧، فقال: يا رسول الله، ان القليل لا يقاوم الكثير فى المطاوله (اى المقاتله) قال: فماتصنع؟ قال: نحفر خندقا يكون بيننا و بينهم حجابا فيمكنك معهم فى المطاوله.

[١٤٦] تفسير قمى، ج ٢، ص ١٧٧.

[١٤٧] تفسير قمى، ج ٢، ص ١٧٨: ثم اخذ معولا - فضربه فبرقت برقه فنظرنا فيها الى قصورات الشام، ثم ضرب اخرى، فبرقت فنظرنا فيها قصور اليمن ثم ضرب اخرى فبرقت برقه نظرهما فيها قصور المدائن، فقال رسول الله: اما انه سيفتح الله عليكم هذه المواطن التى برقت فيها البرق.

[١٤٨] تفسير قمى، ج ٢، ص ١٧٩، ففرغ رسول الله صلى الله عليه و آله من حفر الخندق قبل نزول قریش بثلاثة ايام.

[١٤٩] تفسير قمى، ج ٢، ص ١٧٩، و حفر رسول الله صلى الله عليه و آله الخندق و جعل له ثمانية ابواب و جعل على كل باب رجلا من الماجرين و رجلا من الانصار مع جماعه تحفظونه.

[١٥٠] الكامل، ج ٢، ص ٧١: فاقبلت قریش حتى نزلت به مجتمع الاسيال من رعمه بين الجوف و زغابه فى عشره الالف من احابيشهم و

اقلت غطفان و من تابعهم حتى نزلوا الى جنب احد تفسير قمی، ج ۲، ص ۱۷۹ فاء قبت قریش و منهم حی بن اخطب فلما نزلوا بوادی العقیق.

[۱۵۱] تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۱، فلم یزل یقبلهم عن راء یهم حتی اجابوده فقال لهم: اخرجوا الکتاب الذی بینکم و بین محمد فاخرجوه حی بن اخطب و مزقه و قال: قد وقع الاسر فتجهزوا و تھیؤوا للقتال.

[۱۵۲] به نظر می رسد علت انتخاب این دو نفر (سعد بن معاذ، اسد بن حصین) جهت گزارش این بود که آن دو از قبیله اوس بودند و قبیله اوس با یهودیان معاهده همکاری و معاونت داشتند، و برای اینکه دشمن از مسأله آگاه نشود از این دو نفر تهیه گزارش استفاده گردید.

[۱۵۳] کلمه عضل و الفاره نام دو قبیله عرب است که در آنجا بعثت به خدا و رسولش ایمان آوردند و پس از گذشت مدت کوتاهی از ایمان خود به کفر بازگشتند، از این رو دو قبیله به صورت ضرب المثل بین عرب رایج شد، به طوری که هرگاه قبیله ای نسبت به قبیله دیگر نقض عهد کرد عرب از این دو کلمه استفاده می کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله از شیوه عرب استفاده کرد و این دو کلمه را به عنوان رمز اطلاعاتی در مورد خبریابی بکار گرفت.

[۱۵۴] تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۱، ثم رجعا الى رسول الله فقالا: عضل و الفاره.

[۱۵۵] تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۲، فنزلت قریش فلما راءوه قالوا: ان هذه لمکیده ما کانت العرب تکیدهها.

[۱۵۶] تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۲، فوافی عمرو بن عبدود و هیره بن وهب و ضراره بن

اخطاب الى الخندق و كان رسول الله قد صف اصحابه بين يديه فصاحوا بخيلهم حتى ضفروا الخندق الى جانب رسول الله.

[۱۵۷] احزاب: ۱۸.

[۱۵۸] نام قبیله ای است که در مکه زندگی می کردند و عمر از این قبیله بود.

[۱۵۹] مورخین اسلام آوردن نعیم بن مسعود را سه روز قبل از استقرار سپاهیان قریش در وادی عقیق ذکر کرده اند.

[۱۶۰] تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۶: فرجع حی بن اخطب الی قریش فاخبرهم، فلما قال یساءلون الرهن فقال ابوسفیان: هذا والله اول العذر قد صدق نعیم بن مسعود، لاحاجه لنا فی اخوان القرده و الخنازیر.

[۱۶۱] تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۶.

[۱۶۲] تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۶.

[۱۶۳] تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۶.

[۱۶۴] تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۷.

[۱۶۵] الکامل، ج ۲، ص ۵۲، و کان فتح بنی ضریظه فی ذی القعدة و صدر ذی الحجه و قتل من المسلمین فی بنی قریظه ثلاثه نفرات.

[۱۶۶] تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۹، فلما دخل رسول الله المدینه و اللواء معقودا اراد ان یغتسل من الغبار فناده جبرئیل.

[۱۶۷] تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۰، و انزل رسول الله العسکر حول حصنهم فحاصرهم ثلاثه ایام فلم یطلع احد منهم راءسه.

[۱۶۸] در جریان بنی قینقاع عبدالله بن ابی سرکرده منافقین از حضرت تقاضا کرد که آنها را نکشد، ثروت آنان را گرفته و آنان را از مدینه اخراج کند که پیامبر تقاضای عبدالله بن ابی را پذیرفت.

[۱۶۹] تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۰: فلما انکثروا علی رسول الله قال لهم: اما ترضون ان یکون الحکم فیهم الی رجل منکم؟ فقالوا: بلی فمن هو؟ قال: سعد بن معاذ، قالوا قد رضینا بحکمه.

[۱۷۰]

سعد بن معاذ در جنگ خندق مجروح شده بود و با همان حال در محاصره بنی قریظه شرکت کرده بود.

[۱۷۱] تفسیر، قمی، ج ۲، ص ۱۹۰، انی حکمت ان تقتل رجالهم و تسبی نساءهم و زراریرهم و تقسم عنائهم و اموالهم بین المهاجرین و الانصار، فقال رسول الله: یا سعد قد حکمت بحکم الله من فوق سبع سموات.

[۱۷۲] الکامل، ج ۲، ص ۷۶: ثم قسم رسول الله اموالهم فكان للفارس ثلاثة اسهم - للفارس سهمان و لفارسه سهم - للرجل من لیس له فارس سهم و كانت الخیل ستة و ثلاثین فرسا و اخرج منها الخمس و كان اول فی وقع فيه السهمان و الخمس.

[۱۷۳] تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۱، و ساقوا الاسارى الى المدینه و امر رسول الله باخدود فحضرت و اخرج منها الخمس اول فی وقع فيه السهمان و الخمس.

[۱۷۴] تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۵۳: و قسمت اموال بنی قریظه و نساءهم و اعلم سهم الفارس و سهم الراجل فكان الفارس سهمین و الراجل سهم واحد و كان اول مغنم اعلم سهم الفارس و كانت الخیل ثمانیه و ثلاثین فرسا.

[۱۷۵] تفسیر قمی، ج ۲ ص ۲۸۹: فجاء امیر المومنین واحاط بحصنهم فاشرف علیهم کعب بن اسید من الحصن یشتهم و یشتهم رسول الله فرکب حمارا فلما دنس منهم لقاءه علی بن ابی طالب فقال: لا تدن منهم، قال: احسب اساووا القول؟ قال: نعم یا رسول الله.

[۱۷۶] الکامل، ج ۲، ص ۸۱.

[۱۷۷] سیره ابن هشام، ص ۳۰۲، بلغ رسول الله صلی الله علیه و آله ان بنی المصطلق یجمعون له.

[۱۷۸] الکامل، ج ۲، ص ۸۱: ذكرت هذه الغزوه بعد ذی القرد و كانت فی شعبان سنه

ست.

[۱۷۹] قدید منطقه ای است که در ساحل دریای سرخ قرار دارد و آن را مریم نیز می گویند.

[۱۸۰] تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۸۶؛ آئین نبرد، ص ۳۶۷؛ الکامل، ج ۲، ص ۱۹۲.

[۱۸۱] منافقون: ۸، يقولون لئن رجعنا الى المدينة ليخرجن الاعز منها الاذل، قل والله، العزه و لرسوله و للمؤمنين ولكن المنافقون ولا يعلمون.

[۱۸۲] تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۶۹.

[۱۸۳] الکامل، ج ۲، ص ۸۱: فقال هل لك على خير من ذلك؟ قالت: و ما هو يا رسول الله؟ يا قال: اقضى كتابتك، و اتزوجك؟ قالت: نعم يا رسول الله، ففعل و سمع الناس الخبر فقالوا: اصهار رسول الله فاءعتقوا اكثر من ماء بيت من اهل بنى المصطلق فما كانت امراءه اعظم برکه علی قومها منها.

[۱۸۴] حجرات: ۶.

[۱۸۵] الکامل، ج ۲، ص ۸۷: فلما بلغ عسفان لقيه بشر بن سفيان الكعبي فقال: يا رسول الله هذه قريش قد سمعوا بمسيرك فاجتمعوا بذى طوى.

[۱۸۶] الکامل، ج ۲، ص ۸۷، والله لا ازل اجاهدكم على الذى بعثنى الله به حتى يظهره الله او تنفرد هذه السالفه.

[۱۸۷] الکامل، ج ۲، ص ۸۷: فقال النبى: انا الم ناءت لقتال احد ولكننا جئنا معتمرين و ان شئت قريش ماددناهم مده و يخلويينى و بين الناس و ان ابوالذى بيده لاقاتلنهم على امرى حتى تنفرد سالفتى.

[۱۸۸] مجمع البيان، ج ۹ ص ۱۷۸: فرج عروه الى اصحابه و قال: اى قوم والله لقد و قدت على الملوك و وقدت على قيصر و كسرى و النجاشى، والله ان راءيت ملكا قد يعظم اصحابه ما يعظم اصحابه محمدا.

[۱۸۹] ناگفته نماند که اگر حکومت اسلامی مورد هجوم دشمن قرار گیرد دفاع از حکومت اسلامی بر

همگان واجب و لازم است و پیامبر بر اساس ولایتی که بر امت اسلامی دارد می تواند دفاع را بر همگان الزامی نماید.

[۱۹۰] مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۷۷: فدعا رسول الله عثمان فارسله الى ابي سفيان.

[۱۹۱] الكامل، ج ۲ ص ۹۰.

[۱۹۲] مجمع البیان، ج ۹ ص ۱۷۹.

[۱۹۳] تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۳.

[۱۹۴] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۱۳: هذا ما اصلى عليه محمد بن عبد الله و الملا من قريش و سهيل بن عمرو و اصطلحوا على وضع الحرب بينهم عشر سنين...؛ الكامل، ج ۲، ص ۲۰۴: اصطلحوا على وضع الحرب من الناس عشر سنين.

[۱۹۵] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۱۳: هذا ما اصطلى عليه محمد بن عبد الله و الملا من قريش و سهيل بن عمرو و اصطلحوا على وضع الحرب بينهم عشر سنين.

[۱۹۶] تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۱۱: فلما اجابهم رسول الله الى الصلح انكر عامه اصحابه و اشد ما كان، انكارا فلان، فقال عمر: يا رسول الله الم تقل لنا ندخل المسجد الحرام و نخلق مع الملحقين؟ فقال: امن عامنا هذا وعدتك؟.

[۱۹۷] تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۱۴: فلما كتبوا قامت خزاعه فقالت: نحن في عهد محمد رسول الله و عقده و قامت بنوبكر فقالت: نحن في عهد قريش و عقدها و كتبوا نسختين عند رسول الله و نسخه عند سهيل بن عمرو و رجع سهيل بن عمرو و حفص بن عمرو بن احنف الى قريش فاخبراهم... و قال رسول الله لاصحابه: انحروا ابدانكم و اخلقوا رؤؤ و سكم.

[۱۹۸] الكامل، ج ۲، ص ۲۰۵.

[۱۹۹] آیات نازل شده: انا فتحنا لك فتحا مبينا الى قوله تعالى: لقد رضى الله عن المؤمنين اذ يبايعونك

تحت الشجره.

[۲۰۰] فتح: ۱۰: ترجمه: همانا کسانی که دست بیعت به تو دادند با خدا بیعت نمودند دست و قدرت خداوندی بالای همه قدرتهاست، هر کس عهد و پیمان را نقض کند به ضرر خویش اقدام کرده و هر کس به پیمان خویش وفا کند، همانا نتیجه آن به خودش عائد شده، و هر کس به عهد و پیمانی که با خدا منعقد می کند وفادار باشد خداوند به زودی اجر بزرگ به او عنایت می فرماید.

[۲۰۱] عن الصادق - علیه السلام - فی حدیث فما انقضت الاسلام فی تلك المده حتى كاد الاسلام يستولى على اهل مكة (اعلام الوری: ص ۴۵).

[۲۰۲] تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۹۸: ثم دخلت سنة سبع فخرج رسول الله صلى الله عليه و آله في بقية المحرم الى الخيبر و استخلف الى المدينة سباع بن عرفطه الغفاري فمضى حتى نزل بجيشه بواد يقال له الرجيع فنزل بين اهل خيبر و بنى غطفان ليحول بينهم و بين ان يمد و اهل خيبر تاريخ يعقوبی ج، ۲، ص ۵۶؛ الكامل، ج ۲، ص ۹۹: لما عاد رسول الله صلى الله عليه و آله من الحديبيه اقام بالمدينة ذى الحجة و بعض المحرم و صار الى خيبر في الف و اربع مائه رجل معهم مئتا فارس و كان مسيره الى خيبر في المحرم سنة سبع و استخلف على المدينة سباع بن عرفطه.

[۲۰۳] الكامل، ج ۲، ص ۹۹: الرجيع اسم مكان و هو ماء لهذيل قرب الهرة و الطائف و الرجيع واد قرب خيبر.

[۲۰۴] الكامل، ج ۲، ص ۹۹.

[۲۰۵] سيره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۴۴: بلغ ان غطفان لما سمعت به فنزل رسول الله من

خیبر جمعوا له ثم خرجوا ليظاهروا يهود عليه.

[۲۰۶] الکامل، ج ۲، ص ۹۹، فمضى حتى نزل بجيشه بالرجيع ليحول بين اهل خيبر و غطفان لانهم كانوا مظاهرين لهم على رسول الله و قصدت غطفان خيبر ليظاهروا يهود عليه ثم خافوا المسلمين ان يخلفوهم فى اهلهم و اموالهم فرجعوا و دخلوا بين رسول الله و يهود.

[۲۰۷] الکامل، ج ۲، ص ۹۹، و نزل على خيبر ليلا- و لم يعلم اهلها فخرجوا عند الصباح الى عملهم بمساحيهم و مكاتلم لما راءوه عادوا و قالوا: محمد و الخميس.

[۲۰۸] به نقل از تاريخ يعقوبى.

[۲۰۹] تاريخ طبرى، ج ۲، ص ۱۰۰: تاريخ يعقوبى، ج ۲، ص ۵۵، الکامل ج ۲، ص ۱۰۱: فقال: انا و الله لاعطنها غدا رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله.

[۲۱۰] جنس درب قلعه از سنگ به طول ۴ متر و عرض ۲ متر و قطر ۱ متر بود.

[۲۱۱] فتوح البلدان، ص ۳۲.

[۲۱۲] تاريخ طبرى، ج ۲، ص ۳۰۰.

[۲۱۳] تاريخ طبرى، ج ۲، ص ۳۰۲، و حاصر رسول الله هل خيبر فى حصنهم الوطيح و السلالم حتى اذا ايقنوا بالهلكه ساءلوه ان يسيرهم و يحقن لهم دمائهم و كان رسول الله قد حاز الاموال كلها الشق و فطاه و الكتيبه و جميع حصونهم الا ما كان من ذلك الحصين.

[۲۱۴] تاريخ طبرى، ج ۲، ص ۳۰۲، فلما سمع بهم اهل فدك قد صنعوا ما صنعوا بعثوا الى رسول الله يساءلونه ان يسيرهم و يحقن دمائهم لهم و يخلوا الاموال فعل.

[۲۱۵] تاريخ طبرى، ج ۲، ص ۳۰۲، فلما نزل اهل خيبر على ذلك ساءلوا رسول الله ان يعاملهم بالاموال على النصف و قالوا: نحن اعلم بها

منكم و اعمر لها فصالحهم رسول الله النصف على انا اذا شئنا نخرجكم اخرجناكم و صالحه اهل فذك مثل ذلك فكانت خبير فيئا للمسلمين و كانت فذك خالصه لرسول الله لانهم لم يجلوها عليها بخيل و ركاب.

[۲۱۶] تاريخ يعقوبی، ج ۲، ص ۵۷، وبات عروسا بابنه حی بن اخطب و فتح جميع الحصون.

[۲۱۷] حشر: ۶.

[۲۱۸] فتوح البلدان، ص ۳۳.

[۲۱۹] انبياء: ۱۰۵.

[۲۲۰] فتوح البلدان، ص ۳۸ - ۳۶.

[۲۲۱] فتوح البلدان، ص ۴۳ عن عمر بن الخطاب: اما اموال بنی النضير فكان جب لنواتيه و اما فذك فكانت لابناء السبيل و اما خبير فقسما ثلاثه اجزاء فقسم جزئين منهائين المسلمين و حبس جزء لنفسه و نفقه اهله فما فضل من نفقهم رده الى فقراء المهاجرين.

[۲۲۲] مصباح، ص ۶۳۶: فذك سرزمینی است که به صورت فی ء به ملک رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگشت، در زمان خلافت عمر بین عباس و علی در مورد مالکیت فذك اختلاف شد برای حل اختلاف به نزد خلیفه رفتند، حضرت علی مدعی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان حیاتش آن را به فاطمه و فرزندانش بخشیده است عباس حرف علی را قبول نکرد عمر فذك را به علی و عباس باز گرداند.

[۲۲۳] تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۰۶ و لما فرغ رسول الله من خبير قذف الرعب فی قلوب اهل فذك حين بلغهم لما وقع الله باهل خبير فبعثوا الى رسول الله فصالحوه على النصف من فذك فقدمت رسلهم بخبير او بالطريق بعدما قدم المدینه فقبل ذلك منهم فكانت فذك لرسول الله خاصة لانه لم يوحف عليه بخيل و لاركاب.

[۲۲۴] تاریخ طبری، ج ۲،

[۲۲۵] فتوح البلدان، ص ۴۴: هنگامی که حضرت فاطمه از جریان آگاه گردید وارد مسجد شد و به ابی بکر خطاب کرد: چرا فدک را از من گرفته و در اختیار خود قرار داده ای و حال آنکه خداوند فدک را ملک من قرار داده است؟ ابی بکر از فاطمه تضاضای شهود کرد حضرت علی و ام ایمن به نفع فاطمه شهادت دادند، خلیفه به فاطمه گفت: شهادت زن مقبول نیست مگر اینکه زن عاده دیگری نیز شهادت بدهد. مرحوم صدوق در کتاب علل الشرائع - ص ۱۹۱ - و علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود در ذیل آیه شریفه ما اءفاء الله علی رسوله منهم فما اوجفتم علیه من دخل ولا رکاب حشر: ۶ - شرح ماجرا را از زبان امام صادق - علیه السلام - بدین گونه نقل می کنند: هنگامی که خلیفه عمال فاطمه را از فدک بیرون کرد و فاطمه را از حق مسلم خود منع نمود، حضرت علی به عنوان دفاع از حق دختر پیامبر در مسجد بر ابی بکر و مهاجرین و انصار وارد شده و به ابی بکر خطاب کرد: چرا فاطمه را از فدک منع کردی و وکیل او را از فدک اخراج کردی در حالی که سالیان متمادی سرزمین فدک در تصرف فاطمه بوده است؟ ابوبکر در جواب گفت: فدک فیء مسلمین است اگر فاطمه شهود اقامه کند فدک را به او برمی گردانم حضرت فرمود: آیا شما در مورد ما به خلاف حکم می کنی؟ ابوبکر پاسخ داد: خیر. حضرت فرمود: اگر مالی در دست دیگری باشد و من ادعا کنم که

این مال از من است از چه کسی تقاضای بینه می کنی؟ گفت: از تو، حضرت فرمود: اگر مالی در دست من باشد و مردم ادعا کنند که این مال از من است آیا از من تقاضای بینه می کنی؟ ابوبکر ساکت شد، عمر به جای او برخاسته و گفت: یا علی از این حرفها بس کن فدک فیء مسلمین است و من نمی توانم شما را مجاب کنم. حضرت خطاب به ابی بکر کرده و فرمود: آیه: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا - احزاب: ۳۳ - درباره چه کسانی نازل شده است؟ ابی بکر گفت: درباره شما. حضرت فرمود: اگر دو نفر بر علیه فاطمه شهادت دادند و گفتند: که - نعوذ بالله - فاطمه مرتکب خلافی شده با او چگونه حکم می کنی؟ ابی بکر گفت: همان گونه که در مورد دیگران قضاوت می کنم در مورد فاطمه نیز قضاوت خواهم کرد و همان طور که دیگران را حد می زنم بر فاطمه نیز حد خواهم زد. حضرت فرمود: فاذن کفرت بالله العلی العظیم همانا نسبت به خدای متعال کافر شدی، ابی بکر گفت: چرا؟ حضرت فرمود: چون شهادت خدا را رد کردی و بر خلاف شهادت خدا شهادت خلق را بر شهادت او مقدم داشتی زیرا خداوند در این آیه به طهارت فاطمه شهادت داده است در پی این گفتگو گریه و همهمه مسجد را فراگرفت و در نتیجه خلیفه و مسلمین مسجد را ترک کردند. هنگامی که ابی بکر به منزل رسید خطاب به عمر گفت: آیا شنیدی علی در مسجد چه کرد؟! به

خدا سوگد اگر چند جلسه بدین شیوه با ما مواجه شود اساس خلافت را از بیخ و بن خواهند کند و لذائذ خوشگوار آن را بر کام ما تلخ خواهد کرد، عمر گفت: چاره این کار را خالد می تواند حمل کند. پس خالد بن ولید را دعوت کردند و جریان را به وی گزارش نمودند، ابی بکر گفت: می خواهم امر مهمی را به عهده ات واگذار کنم خالد گفت: قبول می کنم گرچه قتل علی بن ابیطالب در میان باشد، ابی بکر گفت: هنگامی که در نماز سلم داد تصمیم خود را عملی کن خالد پذیرفت. سماء بنت عمیس همسر خلیفه که از جریان آگاه شده بود بلافاصله کنیز خود را به خانه علی فرستاد و به او فرمود: هنگامی که وارد شدی این آیه را بر آنان تلاوت کن قالوا یا موسی ان الملاء یاء تمرون بک لیقتلوک فاخرج انی لک من الناصحین - قصص: ۲۰ - چنانچه آگاه نشدند بار دیگر ایه را تکرار کن، کنیز به منزل علی وارد شد و در حالی که علی و فاطمه در خانه نشسته بودند آیه را بر حضرت قرائت کرد، حضرت نیز در جواب این ایه را قرائت کرد: ان الله یحول بین المرء و قبله انفال: ۲۴ - کنیز اسماء نیز به خانه بازگشته و جریان را برای اسماء بازگو کرد. هنگام شروع نماز حضرت در کنار خالد نشست خلیفه نماز را شروع کرد قبل از اینکه نماز را به پایان برساند در حال سلام بود که با خود اندیشید که چگونه خالد را از تصمیم قبلی منصرف کند پس قبل از اینکه

نماز را سلام دهد گفت: یاخالد لاتفعل ما امرتک السلام علیکم و رحمه الله و برکاته. پس از پایان نماز حضرت به خالد فرمود: تصمیم خلیفه چه بود که از آن پشیمان شد، خالد گفت: قتل تو، حضرت فرمود: اگر خلیفه نهی نمی کرد چه می کردی؟ خالد گفت: شما را می کشتم، حضرت یقه اش را گرفت و را بر زمین زد و فرمود: اگر عهد خدا و رسولش را بر عهده نداشتی می فهمیدی که چه کسی دیگری را می کشد؟ مردم از وضعیت موجود نگران شدند و از علی تقاضا کردند که خالد را رها سازد، علی خالد را رها کرد و روانه منزل گردید.

[۲۲۶] فتوح البلدان، ص ۴۴.

[۲۲۷] معاویه سرزمین فدک را به عنوان قطایع خلافت بین سه نفر تقسیم کرد؛ بخشی از آن را در اختیار مروان بن الحکم و بخشی را نیز در اختیار عمر بن عثمان و بخش زیادی از آن را در اختیار فرزندانش یزید قرار داد، آنان درآمد حاصله از سرزمین فدک را صرف خوشگذرانیها و عیاشیهای خود می نمودند، این سیره چند سال ادامه داشت. هنگامی که مروان به خلافت رسید دو بخش دیگر را نیز تصرف نمود و در نتیجه تمامی فدک در اختیار مروان قرار گرفت، پس از آن سرزمین فدک به عنوان قطایع خلیفه از طرف مروان به عبدالعزیز واگذار گردید، پس از درگذشت عبدالعزیز به عنوان سهم الارث به ملک ورثه - از جمله عمر بن عبدالعزیز - منتقل شد.

[۲۲۸] عمر بن عبدالعزیز نامه ای به ابی بکر بن عمرو که در آن زمان والی مدینه بود، نوشت، بدین مضمون که: فدک در

دوران خلافت خلفای ثلاثه تصرف و از دست مالک اصیلش خارج گردیده است، بنابر وظیفه الهی که من دارم مصمم هستم که فدک را به مالکین اصلی یعنی اولاد فاطمه بازگردانم. گویا والی مدینه از اجرای دستور مبنی بر واگذار نمودن فدک امتناع می کرد لذا عمر بن عبدالعزیز در نامه ای به والی نوشت: اما بعد کتبت الیک ان آمرک ان تذیح بقره لساءلتنی ما لونها؟ فاذا وردک کتابی هذا فاقسمها فی ولد فاطمه. پس از وصول نامه والی مدینه فدک را به اولاد فاطمه بازگرداند. این مسأله مورد اعتراض شدید بنی امیه قرار گرفت و خلیفه را مورد عتاب و سرزنش قرار دادند و اظهار داشتند که چرا سیره شیخین را به باد مسخره و استهزاء گرفته ای؟ عمر بن عبدالعزیز در جواب آنان گفت: انکم جهلتم و علمت و نسیتم و ذکرت ان ابابکر بن محمد بن عمر بن حزم حدثنی عن ابیه عن جده ان رسول الله قال: فاطمه بضعه منی یستنحطها ما یستنحطنی و یرضینی ما ارضاه و ان فدک کانت صافیه لرسول الله فی عهد ابی بکر و عمر، ثم صار امرها الی مروان و وهبها، الی عبدالعزیز ابی فورتها و اخوتی عنه مساءلتهم ان یبعونی حصتهم عنهم منها عمن واهب و واهب حتی استجمعت لی فراءیت ان اردھا علی ولد فاطمه فقالوا: فان ابیت الا هذا فامسک الاصل و اقسمه اللغه ففعل (به نقل از کتاب الفدک فی التاریخ).

[۲۲۹] الفدک فی التاریخ.

[۲۳۰] ماءمون به برادرش عبدالله بن هارون دستور داد فدک را با تمام تعلقاتش به اولاد فاطمه برگرداند، عبدالله نیز به فرماندار

مدینه نامه ای بدین مضمون نوشت: بسم

الله الرحمن الرحيم: اما بعد فان اميرالمؤمنين بمكانه من دين الله و خلافه رسوله و القرابه به اولى من السنن بسنته و قد كان رسول الله اعطى فاطمه فدكا و تصدق بها عليها و كان ذلك امرا معروفا لاختلاف فيه بين آل رسول الله و لم تزل تدعى منه ما هوا ولى به من صدق عليه. فراءى اميرالمؤمنين ان يردها الى ورثتها ويصلها اليهم تقربا الى الله باقامه حقه و عدله و الى رسول الله بتنفيذ امره و صدقته و امر باثبات ذلك فى دواوينه و الكتاب الى عماله، فلاءن كان ينادى فى كل موسم بعد ان قبض الله نبيه ان يذكر كل من كانت له صدقه او هبه او عده ذلك فيقبل قوله و ينفذ عدته، ان فاطمه رضى الله عنها لاولى باءن يصدق قولها فيما جعل رسول الله لها. و قد كتب اميرالمؤمنين الى المبارك الطبرى مولى اميرالمؤمنين ياءمره برد فدك على ورثه فاطمه بنت رسول الله بحدودها و جميع حقوقها المنسوبة اليها و ما فيها من الرقيق و الغلات و غير ذلك و تسليمها الى محمد بن يحيى بن الحسين بن زيد بن على بن الحسين بن على بن على بن طالب و محمد بن عبدالله بن الحسن بن على بن الحسن بن على بن على بن ابى طالب لتوله اميرالمؤمنين اياهما القيام بها لاهلها. فاعلم ذلك من ارى اميرالمؤمنين و ما الهمه الله من طاعته و وفقه له من التقرب اليه و الى رسوله و اعلمه من قبلك و عامل محمد بن يحيى و محمد بن عبداللح بما كنت تعادل به المبارك الطبرى و اعنهما على ما

فيه عمارتها و مصلحتها و وقور غلاتها ان شاء الله. والسلام. و كتب يوم الاربعاء لليلتين خلتا من ذى القعدة سنه عشر و مائتين (فتوح البلدان، ص ۴۶).

[۲۳۱] در باغستانهای فدک ۱۲ نخله به دست مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله کاشته شده بود و تا آن زمان هم باقی بود، وی شخصی را به نام بشرین امیه را مأمور کرد که ۱۲ نخله را قطع کند، هنگامی که ۱۲ نخله را قطع کرد در مراجعت هر دو دستش فلج شد.

[۲۳۲] فتوح البلدان ص ۴۳ بلاذری می گوید: عروه بن الزبیر قال: ان ازواج النبی ارسلن عثمان الی ابی بکر یساءله عن توارثهم من سهم رسول الله بخیر و فدک، فقالت لهن عایشه: اما تتقین الله اما سمعتن رسول الله یقول: لانورث ما ترکناه صدقه انما هذا المال لآل محمد لنا ثبتهم و ضیفهم فاذا مت فهو الی فاذا مت فهو الی الامر بعدی فامسکن.

[۲۳۳] عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۸۵: عن حسن بن علی بن فضال عن ابيه عن الرضا قال: ساءلته عن امیر المؤمنین لم یسترجع فدکا لما ولی امر الناس فقال: انا اهل بیت اذا و لانا الله عزوجل لا یأخذ حقوقنا الا هو و نحن اولیاء المؤمنین انما نحکم لهم و نأخذ لهم حقوقهم و ممن یظلمهم و لاناخذ نفسنا.

[۲۳۴] الفدک فی التاریخ، ص ۲۵.

[۲۳۵] تاریخ طبری ج ۲، ص ۳۱۹.

[۲۳۶] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۵: وجه رسول الله جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه فی جیش الی الشام لقتال الروم سنه ۸.

[۲۳۷] سره ابن هشام، ج ۴، ص

۱۵ قال رسول الله: امير الجيوش زيد بن حارثه فان قتل جعفر بن ابى طالب فان قتل جعفر بن ابى طالب فبعده الله بن رواحه فان قتل عبدالله بن رواحه فليترض المسلمون من احبوه.

[۲۳۸] تاريخ طبريت ج ۲، ص ۳۲۱.

[۲۳۹] از آن تاريخ خالد بن وليد به سيف الله ملق گرديد.

[۲۴۰] تاريخ طبرى ج ۲، ص ۳۲۲؛ تاريخ يعقوبى، ج ۲، ص ۶۵ و تاءمر خالد بن وليد.

[۲۴۱] تاريخ طبرى، ج ۲، ص ۳۲۱.

[۲۴۲] تاريخ يعقوبى، ج ۲، ص ۶۵.

[۲۴۳] و لمثل جعفر فلييك الباكون.

[۲۴۴] اسماء بنت عميس پس از شهادت جعفر به ازدواج ابى بكر خليفه اول درآمد، و پسرى از او به دنيا آورد كه به نام محمد بن ابى بكر موسوم شد، وى از اصحاب باوفاي على بود و حضرت او را به عنوان استاندارى مصر انتخاب كرد، معاويه پس از آگاهى از اين مسأله وى را به شهادت رسانيد، عليه رحمه الله و بركاتة.

[۲۴۵] فتح: ۱ و ۲.

[۲۴۶] سيره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۱؛ فتوح البلدان، ص ۵۰.

[۲۴۷] سيره ابن هشام، ج ۴، ص ۴۱ (گرچه در تاريخ نسبت به دستگيرى زن جاسوسه سخنى به ميان نيامده است ولى بر اساس ضوابط نظامى مى توان اين ادعا را كرد كه حضرت اين زن جاسوسه را دستگير و روانه زندان نموده و تا پايان فتح مكه در حبس نگاه داشته است)

[۲۴۸] تاريخ يعقوبى، ج ۲، ص ۶۰، فاسر الى كل رئيس منهم بما اراد و امره ان يلقاه بموضع سماه و ان يكتم ما قال له فاسر الى خزاعى ابن عبدنهم ان يلقاه بمزنيه بالروحاء و الى عبدالله بن مالكان يلقاه بغفار بالسقياء و الى قدامه بن

ثمامه ان يلقاه بينى سالم بقديد و الى صعب بن جثامه ان يلقاه بينى ليت بالكديد.

[۲۴۹] سيره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۹، اللهم خذ العيون و الاخبار عن قریش حتى نبغتها نبغه (اذ جانه ولم يعلم به).

[۲۵۰] رسول خدا صلى الله عليه و آله در آغاز راه دستور داد که سپاه روزه خود را افطار نمایند زیرا رزمندگان اسلام مجموعاً در حال سفر بودند و روزه گرفتن از مسافر ساقط شده است.

[۲۵۱] سيره ابن هشام، ج ۴، ص ۴۲: ثم مضى حتى نزل مر الظهران في عشرة آلاف من المسلمين.

[۲۵۲] سيره ابن هشام، ج ۴، ص ۴۲: فلما نزل رسول الله مرالظهران و قد عميت الاخبار عن قریش فلم ياءتهم خبر عن رسول الله و لا يدرون ما هو فاعل.

[۲۵۳] الکامل، ج ۲، ص ۱۲۰: فقال بدیل: هذه نيران خزاعه فقال ابوسفیان: خزاعه اذل من ذلك.

[۲۵۴] الکامل، ج ۲، ص ۱۲۰.

[۲۵۵] الکامل، ج ۲، ص ۱۲۱: قال: ما تاءمرنى؟ قلت: تركب معى فاستاء من لك رسول الله فوالله لئن ظفر بك ليضربن عنقك.

[۲۵۶] الکامل تج ۲، ص ۱۲۱: الم ياءن لك اءن تعلم انى رسول الله فقال: باءبى انت و امى فى النفس منها شىء.

[۲۵۷] اگر چه سپاه بزرگ اسلام فتح مکه را آغاز کرد ولی فقط توانست سنگرهای دفاعی ظاهری را شکست دهد و سنگرهای دفاعی باطنی به وسیله بکار بستن سیاستهای درست و صحیح عباس شکسته شد.

[۲۵۸] الکامل، ج ۲، ص ۱۲۲، فقال: ما لاءحد بهؤ لاء، قبل و لاطاقه لقد اصبح ملك ابن اخيک عظيما فقلت: ويحك انها النبوه فقال: نعم اذن فقلت: الحق بقومك سرى فحذرهم.

[۲۵۹] الکامل، ج ۲، ص ۱۲۲: فخرج حتى

اتی مکہ و معہ حکیم بن حزام فصرخ فی المسجد: یا معشر قریش هذا محمد قد جاء کم بما لا قبل لکم به.

[۲۶۰] الکامل، ج ۲، ص ۱۲۲: فقالوا: و ما قال؟ قال: من دخل داری فهو امن، قالوا: و ما تغنی عنا دارک؟ فقال: و من دخل المسجد فهو من و من اغلق بابه فهو من ثم قال: یا معشر قریش اسلموا تسلما.

[۲۶۱] براساس نقل کامل علی بن ابی طالب پرچم فرماندهی سعد بن عبادہ را از دستش گرفت و به همراه سپاہ از همان جناح وارد عملیات گردید.

[۲۶۲] الکامل، ج ۲، ص ۱۲۲.

[۲۶۳] تاریخ طبری و الکامل متن خطبه را بدین صورت نقل کرده اند: ان رسول الله قام قائما حين وقف علی باب الکعبه ثم قال؟ لا اله الا الله وحده لا شریک له صدق وعده و نصر عبده هزم الاحزاب وحده سپس فرمود: سپس فرمود: ای مسلمانان آگاه باشید کل ماء ثره او دم مال يدعی فهو تحت قدمی هاتین الاسدانه البيت و سقایه الحاج.

[۲۶۴] اسراء: ۸۱ سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۵۹.

[۲۶۵] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶: فانی اقول لکم کما قال اخی یوسف: لا-تثریب علیکم الیوم، ثم، قال: الا کل دم و مال و ماء ثره فی الجاهلیه فانه موضوع تحت قدمی الاسدانه البيت و سقایه الحاج فانهما مدودتان الی اهلیهما.

[۲۶۶] تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۳۲: فلما فرغ رسول الله من بیعه الرجال بایع النساء و اجتمع الیه نساء من نساء قریش.

[۲۶۷] قمیصاء، نام آبی است از آبهایی که خزیمه بن عامر با بستگانش در آنجا زندگی می کردند

[۲۶۸] الکامل، ج ۲، ص ۱۲۸.

[۲۶۹] حنین نام وادی است که در کنار منطقه ذی الهجاز قرار

[۲۷۰] تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۶۵.

[۲۷۱] تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۴۴: و فی جثیم درید بن الصمه، شیخ کبیر لیس فیہ شیء الا التیمن براءیه و معرفته، بالحرب و کان شیخا کبیرا مجریا.

[۲۷۲] تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۶۶: و کره ان یكون لدرید فیها ذکر و راءى.

[۲۷۳] تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۶۷: قالوا: راءینا رجالا بیضاء علی خیل بلق.

[۲۷۴] تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۶۷: و لما سمع بهم رسول الله بعث الیهم عبدالله بن ابی حدررد الاسلامی.

[۲۷۵] تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۶۷؛ سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۸۳: ثم خرج رسول الله معه الفان من اهل مکه مع عشره آلاف من اصحابه الذین خرجوا معه فتح الله بهم مکه فکانوا اثنی عشر الفا.

[۲۷۶] تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۶۷، تفسیر قمی ج ۱، ص ۲۸۷: و بقى امیرالمؤمنین و نفر قلیل و مرالمنهزمون.

[۲۷۷] توبه: ۲۵ و ۲۶ ترجمه: و خداوند در غزوه های فراوانی (هشتاد غزوه) و از جمله غزوه حنین یاری کرد، انگار که ازدیاد شما موجب عجب و مباهات شما گردید ولی کثرت نیرو شما را از ما بی نیاز کرد و در هنگام هجوم دشمن زمین با این پهناوری بر شما تنگ آمد سپس از برابر دشمن به عقب فرار کردید سپس خداوند اطمینان و آرامش را بر رسول و مؤمنانش فرود آورد و لشکریانی از ملائک را برای نصرت و یاری سپاهیان اسلام نازل کرد که آنان را به چشم نمی دیدید.

[۲۷۸] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۸۷.

[۲۷۹] تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۷۸، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۴.

[۲۸۰]

مصباح، ص ۱۱۱: جعرانه منطقه ای است بین مکه و مدینه که در هفت مایلی شهر مکه قرار دارد.

[۲۸۱] تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۷۲.

[۲۸۲] مصباح، ص ۲۶۴: نخله الیامه منطقه ای است که از آنجا مسیر قرن به طائف شروع می شود.

[۲۸۳] به سکون راء، یکی از مواقیت اهل مکه است (مقیات اهل نجد قرن المنازل، است که از آنجا محرم می شوند)

[۲۸۴] منقطه نخب در نزدیکی ملک ثقیف قرار داشت

[۲۸۵] تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۷۲.

[۲۸۶] سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۸۶.

[۲۸۷] ناگفته نماند که عروه بن مسعود در بین قوم خود شخصیت با نفوذی بود و خود را رئیس قوم خود می دانست و بر این باور بود که اگر قوم ثقیف را به اسلام دعوت نماید حرف او را قبول می کنند، لذا از رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه گرفت تا به طائف برگشته و قوم ثقیف را به اسلام دعوت کند.

[۲۸۸] تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۶۸.

[۲۸۹] سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۳۱.

[۲۹۰] طبری، ج ۲، ص ۱۴۴؛ الکامل ج ۲، ص ۱۱۰.

[۲۹۱] وادی یابس از نظر جغرافیایی منطقه حاصلخیزی است که بر سر راه اندلس قرار گرفته است حموی در معجم البلدان، ج ۵، ص ۴۲۹ می نویسد: الیابس ضد الندی جزیره نحو الاندلس فی طریق من یقلع من ذانیه فی المراكب یرید (میورقه) فیلقی ما قبلها و هی کثیره الریب لوجوده خشبها فیها ینشاء اکثر المراكب.

[۲۹۲] تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۳۴، تفسیر سوره عادیات.

[۲۹۳] تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۳۵: قال عمر: انی اعلم ما تعلمون، الشاهد یری، مالا یری الغائب.

[۲۹۴] تفسیر قمی، ج

۲، ص ۴۳۸ - ۴۳۶. مفسرین شیعه بر این مسأله متفق اند که سوره عادیات در سال هشتم هجری در شام حضرت علی - علیه السلام - نازل شده است

[۲۹۵] نکته قابل ذکر این است که علمای عامه جریان این جنگ را از مسیر اصلی خود منحرف نموده و به شکل اختصار از آن گذر نموده اند، علت این امر از این جهت می توان ریشه یابی کرد که شام و منزلت علی را در هاله ای از سکوت گذاشته و آنرا مخفی بدارند.

[۲۹۶] توبه: ۸۱.

[۲۹۷] تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۶۷.

[۲۹۸] توبه: ۹۲.

[۲۹۹] معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۲۸، یاقوت حموی می نویسد: و الجرف موضع علی ثلاثه امیال من المدینه نحو الشام.

[۳۰۰] الکامل، ج ۲، ص ۱۵۰؛ تاریخ طبری، ج ۲ ص ۳۶۸؛ سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۶۳.

[۳۰۱] تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۷۰.

[۳۰۲] تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۷۰.

[۳۰۳] تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۷۱.

[۳۰۴] آنگونه که از تواریخ استفاده می شود بین مسجد قبا و مسجد ضرار دره ای بود که مسجد ضرار در یک طرف دره در محله بنی سالم و مسجد قبا در طرف دیگر دره واقع شده بود.

[۳۰۵] تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۷۳؛ فقالوا: یا رسول الله انا قد بنینا مسجدا لذی العله و الحاجه و الیله المطیره و الیله الشاتیه و انا نحب تاء تینا فتصلی لنا فیه، فقال: انی علی جناح سفر و حال شغل و قال: لو قدمنا ان شاء الله اتیناکم فصلینا لکم فیه.

[۳۰۶] توبه: ۱۰۷.

[۳۰۷] تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۷۴.

[۳۰۸] الکامل، ج ۲، ص ۳۰۲: خرج رسول الله الی الحج لخمس بقین من ذی القعدة، لا ینکر

الناس الا الحج، فلما كان بسرف امر الناس ان يحلوا بعمره الا من ساق الهدى.

[٣٠٩] الكامل، ج ٢، ص ٣٠٢، ابن اثير متن رسول خدا صلى الله عليه و آله را به اين ترتيب نقل کرده است: ايها الناس! اسمعوا قولى فلعلى لا القاكم بعد عامى هذا بهذا الموقف ابدا، ايها الناس! ان دمائكم و اموالكم عليكم حرام كحرمة يومكم هذا و كل ربا موضوع لكم رؤوس اموالكم، و ان ربا العباس بن عبدالمطلب موضع كله، و كل دم فى الجاهليه موضوع. ايها الناس! ان الشيطان قد يئس ان يعبد بآراضكم هذه ابدا ولكنه يطاع فى ما سوى ذلك.

[٣١٠] المناقب، فصل چهاردهم ص ٨٠.

[٣١١] مائده: آيه ٣.

[٣١٢] نجم: ٣ - ٥.

[٣١٣] مقتل الحسين، ج ١، ص ٤٨.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

